

فهرست :

هیولا های یونان.....ص ۱ تا ۱۲

هیولا های محلی ایران.....ص ۱۴ تا ۲۴

هیولا های آدم نما.....ص ۲۵ تا ۳۶

هیولا های آژگاردی.....ص ۳۷ تا ۴۲

هیولا های جهان.....ص ۴۳ تا ۵۷

نقشه هیولا ها و عکس ها.....ص ۵۸ تا ۶۷

آتلانٹیس و برمودا.....ص ۶۸ تا ۷۹

هیولا های ایران باستان.....ص ۷۹ تا ۱۶۳

هیولا های یونان و روم :



پایتون

معمولا به شکل اژدهایی ساکن در معبد دلفی از آن یاد شده است. شوریختانه، آپولون - خدای المپ - از سر کین خواهی و انتقام جان او را گرفت و معبد را به تصرف خویش درآورد.



سانتورین

این ها یک جفت الهه ی دریای سانتورین بودند که بالاتنه ای انسانی داشتند، و پایین تنه شان از جلو پای اسب و از عقب دم ماهی بود. از آن ها اغلب در رابطه با تولد آفرودیت یاد می شود. آن ها به عنوان صور فلکی برج حوت در آسمان قرار گرفته بودند.

سکولا



سکولا هیولایی بود که در یک طرف کانال آب باریکی زندگی می‌کرد، و در طرف دیگر همتای او خاروبدیس قرار داشت. دو طرف این تنگه در تسخیر این دو قرار داشت و ملوانانی که سعی می‌کردند از روبرو شدن با خاروبدیس پرهیز کنند به سکولا بسیار نزدیک می‌شدند که این امر برای شان نتایج فاجعه آمیزی به همراه داشت.

افیتاروس



افیتاروس‌ها موجوداتی بودند که نیمی گاو بودند و نیمی اژدها. طبق روایت‌ها امعا و احشاء شان به هرکسی که موفق می‌شد آن‌ها را به آتش بکشد نیروی شکست خدایان را می‌داد. به همین خاطر، یکی از حامیان تیتان‌ها این جانور را کشت، اما زئوس عقابی را فرستاد تا قبل از قربانی شدن آن‌ها و ویرانی المپ امعا و احشاء شان را بردارد.



طبق گفته‌ها لامیا ملکه‌ی زیبای لیبی بود که به هیولایی کودک-خوار تبدیل شد. در اساطیر، او خدمتگزار زئوس بود، که باعث برانگیخته شدن حسادت زن زئوس - هرا - شد، به همین خاطر او تمام بچه‌های لامیا (به جز سکولا، که خودش نفرین شده بود) را کشت و او را به هیولایی تبدیل کرد که بچه‌های دیگران را شکار می‌کرد و می‌خورد.



کرایاها سه خواهر بودند که روی هم و مشترکا یک چشم و یک دندان داشتند. پس تعجبی ندارد که آن‌ها به خاطر زیبایی‌شان شهره نشده‌اند. فراتر از همه‌ی این‌ها، نام‌های جذاب آن‌ها را نیز اضافه کنید؛ دینو (مرگ)، اینو (وحشت)، و مفردو (آشوب).



کیدنا، نیمی پری و نیمی مار، که به عنوان «مادر تمام هیولاهای» شناخته می‌شود؛ چرا که بسیاری از هیولاهای اساطیر یونان را فرزندان او می‌دانستند. او همچنین به خاطر رابطه‌ی عاشقانه‌اش با تایفون معروف است. گفته می‌شود که او می‌توانسته زهری تولید کند که باعث جنون می‌شده است.



شیر نیمیایی

در اساطیر یونان هیولای بدسگالی است که در نیمیا می‌زیست و سرانجام به دست هرکول کشته شد. این جانور بزرگ جثه فرزند تایفون (دارای ۱۰۰ سر) و اکیدنا (هیولای مؤنث نیمه پری و نیمه مار) و برادر اسفینکس بود. در بعضی از تفسیرها گفته شده که شیر نیمیایی زاده‌ی سلنه الهه‌ی ماه و در تفاسیر دیگر او توسط هرا پرستاری می‌شود. به دلیل داشتن پوستی سخت که از جنس طلا بود هیچ سلاحی در آن نفوذ نمی‌کرد و دارای پنجه‌هایی تیزتر از هر شمشیری بود که از هر زهری عبور می‌کرد.



اسفینکس یا به عربی ابوالهول غول افسانه‌های مصر باستان و اسطوره‌ی ادیپ، مخلوطی از انسان و حیوان با پیکری از شیر، مزین به بال‌های عقاب و دارای سری شبیه سر زنان است. این موجود افسانه‌ای کسانی را که موفق به حل معمای او نمی‌شدند می‌کشت و در نظر مصریان باستان مظهر آفتاب محسوب می‌شد. بعد از چیرگی اعراب بر مصر باستان، نام اسفینکس را ابوالهول نهادند که در عربی به معنی پدر وحشت است.



ارینیس، که در زبان یونانی به «انتقام جویان» ترجمه می‌شود، به عنوان الهه‌های انتقام شناخته می‌شدند. معروف بود که آن‌ها هر کسی را که سوگند ناصواب می‌خورد، کار شرورانه‌ای انجام می‌داد، یا چیزی علیه یکی از خدایان می‌گفت مجازات می‌کردند.



خاروبدیس را دختر پوسیدون و گایا می‌دانند که هیولایی ماده است و در هر شبانه‌روز سه بار آب دریا را می‌بلعد و دوباره بیرون می‌فرستد و این‌گونه امواجی عظیم و گرداب‌هایی شگرف پدید می‌آورد که کشتی‌ها را در هم می‌شکنند.



هاری‌ها

موجوداتی با بدن پرنده و سر یک انسان مونث، غذا را از قربانیان می‌دزدیدند و خطاکاران را به نزد اربینیس‌ها می‌بردند. نام آن‌ها به صورت تحت الفظی به معنی «سارق سریع» است. زنوس معمولا از آن‌ها به عنوان وسیله‌ای برای تنبیه یا شکنجه استفاده می‌کرد.



در اسطوره‌های یونان، ارواح جنگلی با بالا تنه‌ی انسانی و پایین تنه‌ی بز هستند و اغلب بر روی سر خود شاخ دارند. این موجودات افسانه‌ای اغلب دارای نعوظی کنترل‌ناپذیرند. ساتیرها همراه با سیلون‌ها جزو شرکت‌کنندگان همیشگی در مراسم دیونوسوسی بودند. آن‌ها تجسم اساس زندگی فارغ‌بال هستند چون هر موسیقی و نوشیدنی که بخواهند برای خود فراهم می‌کنند.



سیرن یا سایرن، یا نیمف دریایی اساطیر یونان، گاهی به صورت موجودی با بدن یک پرنده و سر یک زن، و در سایر موارد به شکل تنها یک زن تصویر شده است. آن‌ها سه نیمف دریایی بودند که ملوانان را با آوازهای احساس‌برانگیز خود طلسم کرده و به کام مرگ می‌کشاندند. آن‌ها در ابتدا به عنوان کنیزان ملکه جهان زیرزمینی پرسفونه به شمار می‌رفتند.

شیر دال



موجودی افسانه‌ای با تن شیر و سر عقاب (دال) و گوش اسب است. چون شیر عموماً سلطان حیوانات به شمار می‌رفت و عقاب سلطان پرندگان بود، گریفین‌ها را موجوداتی فوق‌العاده قدرتمند و اعجاب‌انگیز به شمار می‌آوردند.



شیر یا کایمرا موجودی مونث و آتشین نفس در آسیای مغرب بود که از سه حیوان ساخته شده بود؛ شیر، مار، و بز. اصطلاح شیر برای توصیف حیوانی اسطوره‌ای و افسانه‌ای با پخش‌هایی که از حیوانات مختلف گرفته شده است یا برای توصیف مفاهیمی که غیر قابل باور یا غیر قابل تصور هستند استفاده شده است.



سِرپروس یکی از موجودات افسانه‌ای در اساطیر یونان باستان و یکی دیگر از فرزندان تایفون و اکیدنا است. سِرپروس سگی بود با سه سر (در برخی تفاسیر پنجاه تا صد سر)، پنجه‌هایی چون شیر و ماری به جای دم که نگهبان دروازه‌ی جهان زیرین (جهان مردگان) بود و به ارواح اجازهی ورود می‌داد و مانع خروجشان از جهان زیرین می‌شد. تنها چند تن از زندگان توانستند به طریقی از این سد بگذرند و به جهان مردگان بروند و بازگردند. یکی از این افراد اورفئوس بود که توانست سِرپروس را با آوازخوانی خواب کند و به نجات همسرش انورودیکه برود. هرکول نیز در آخرین (دوازدهمین) مأموریت خود موفق شد سِرپروس را از جایگاه خود خارج سازد و به شاه انوروستئوس پیشکش کند.



سایکلپس یکی از موجودات افسانه‌ای در اساطیر یونانی است. سایکلپس‌ها در اسطوره‌های یونان، غول‌هایی با یک چشم در وسط پیشانی هستند. آن‌ها قدرتمند، سرسخت و غیرقابل پیش‌بینی بودند و حرکات آن‌ها همیشه همراه با نشونت و قدرت بود. در افسانه‌های یونان دو نسل از سایکلپس‌ها وجود داشتند. نسل اول شامل سه برادر نامیرا به نام‌های: بروتئس، استروپس و آرگس، که از وصلت گایا و اورانوس بوجود آمده بودند.



در اساطیر یونان، گورگون‌ها هیولاهایی مؤنث، با بدنی پوشیده از فلس‌هایی نفوذ ناپذیر، موهایی از مارهای زنده، دندان‌هایی تیز و چهره‌ای چنان زشت بوده‌اند که هر کس به آن‌ها نگاه می‌کرد به سنگ تبدیل می‌شد. آن‌ها سه تن بودند: انوراله و Sthenno که جاودان بودند و سومی که مدوسا نام داشت فانی بود. آن‌ها دختران فورسیس و ستو هستند. یونانیان از تصویر سر این هیولا برای آراستن سپرهای خود استفاده می‌کردند تا دشمنان خود را وحشت زده کرده و خود را از قدرتهای شیطانی محافظت کنند.



مینوتور موجودی اسطوره‌ای و انسان‌مانند بود که سر گاو بدن انسان داشت. او در مرکز زندانی هزارتو زندگی می‌کرد، که هزارتویی وسیع طراحی شده توسط ددالوس معمار و پسرش ایکاروس بود. این مرد-گاو نهایتاً توسط تسئوس، با کمک دختر شاه کرت، کشته شد.

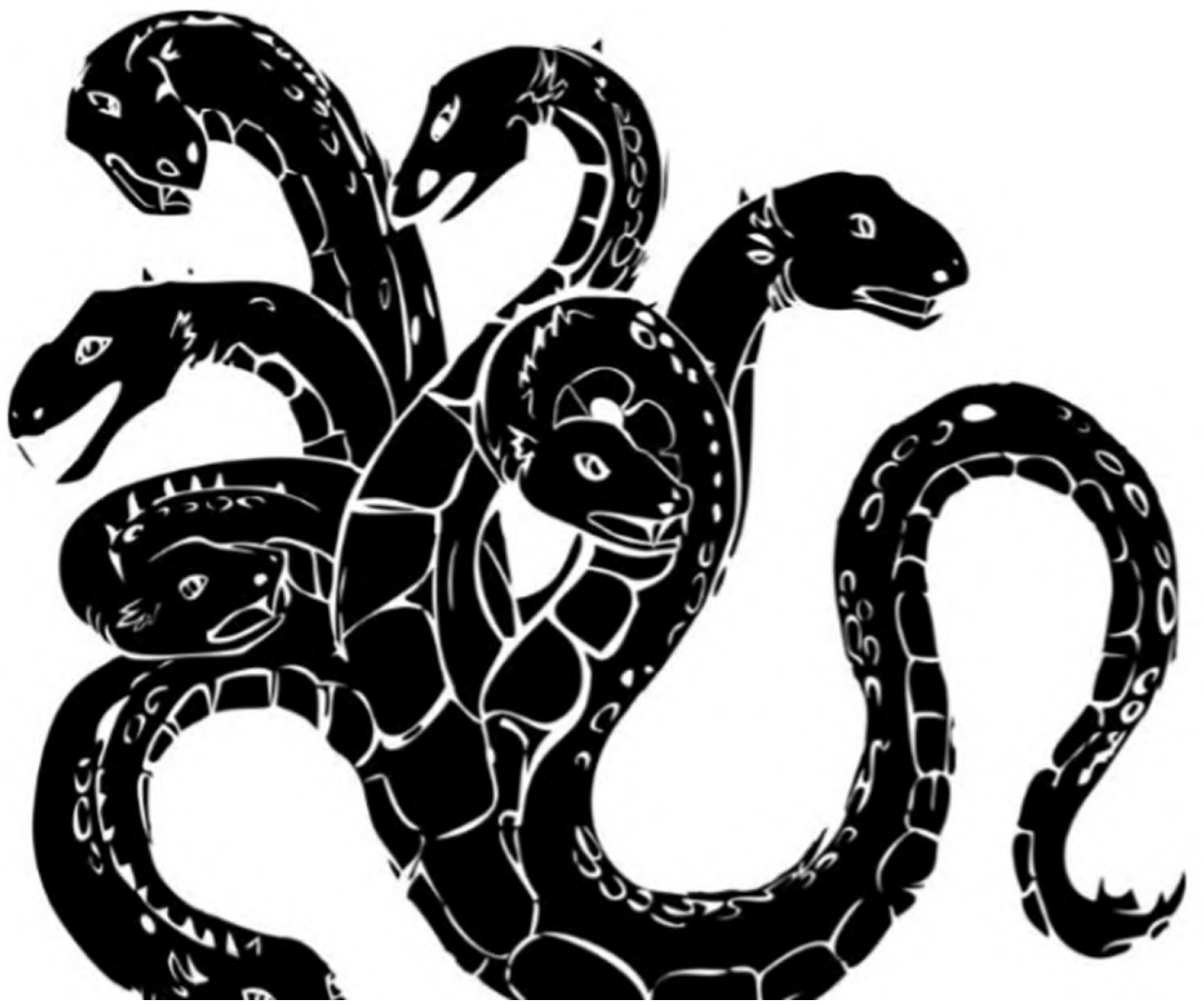


سانتور، موجود اسطوره‌ای انسان گونه با سر، دست، و تنه‌ی انسان و بدن و پای اسب است. شاید یکی از محبوب‌ترین سانتورهای اسطوره‌شناسی یونان کیرون باشد. در حالی که اکثر سانتورها پیروان دلیر دیونیسوس بودند، کیرون به خاطر خرد و دانایی‌اش و به سبب تعلیم قهرمانان یونان مانند هرکول و آشیل به شهرت رسیده است.



یکی از شناخته شده‌ترین موجودات در اسطوره‌شناسی یونان است که شاهزاده‌ی بالدار جاودانی است و معمولا در تصاویر با رنگ سفید خالص نشان داده می‌شود. او فرزند پوزئیدون و خون مدوسا است و طبق افسانه‌ها هر بار که سم او به زمین می‌خورد، چشمه‌آبی از زیر پای او از زمین بیرون می‌جوشید.

وقتی پرسنوس سر مدوسا را برید، مدوسا از پوزئیدون حامله بود، از گردن بریده‌ او پگاسوس به دنیا آمد.



این هیولای باستانی یک خزنده بود که چندین سر داشت اگر هر سرش قطع میشد دو سر دیگر جای آن رشد میکرد . این هیولا نفس و خونی سمی داشت که حتی عبور از کنارش خطرناک بود .



اولین موجودات زمین به اعتقاد یونانی ها که بعد از جنگ تایتان و المپیان ها تسلیم یا کشته شدند .

هیولا های ایرانی :

در باور عامه، موجودی است که اگر زن تازهزا را تنها بگذارند، سراغش میآید و بدو آزار یا آسیب میرساند.

آل یک گونه از موجودات اهریمنی در باور مردمان قفقاز، ایران، آسیای میانه و بخشهایی از جنوب روسیه است. در

باورهای سنتی، نقش آنها در تولید مثل انسانهاست به همین دلیل آنها را اهریمن وضع حمل یا زایمان میدانند.

آلها در مناطق گوناگون دارای نامهای مختلفی هستند مثال در ارمنستان به (آلک)، در میان کردها به (ال)، در افغانستان

و تاجیکستان به (هال) یا (خال)، در کشورهای ترکزبان آسیای میانه به (آلباستی) یا (آلماستی) و در میان مردم

کشمیر و بدخشان به (هالماستی) معروفند. در فرهنگ بختیاریهها هم وجود آنها با عبارات رایجی مانند «آل برده» و «الهی آل بردت» به چشم میخورد.

در روایات ارمنی، آنها قلب و شش زن درحال زایمان، زن آبستن و زنی تازه زایمان کرده (زائو) را میدزدند و سبب مرگ

او میشوند. آنها همچنین با آسیب رساندن به جنین در زهدان مادر سبب سقط جنین میشوند. آنها نوزادان زیر چهل

روز را دزدیده و اقدام به تعویض آنها با بچه خود یا بچه جن میکنند. (مانند الفها در باورهای ژرمنی) آنها نیز مانند

انسانها داری دو جنس زن و مرد هستند.

← آل

ازما بهتران

اژدها

اشوزوشت

آل

آنزو

بشکوچ

بختک

پری

دوالپا

دیو

دیو سپید

دیوهای کماله

رخ

زار

سیمرغ

اسبتنه

سیمرغ

سمیر

چمروش

شاه پریان

شیردال

گاو بالدار

عفریت

عنقا

عوج بن عنق

غول

فولادزره

لولو خور خوره

مردآزما

مردخوار

نسناس

ننه سرما

هما

همزاد

هیوال

هدیوش

گلیمگوش

ققنوس

مرغ آمین

مانتیکور

هیولاهای گیلان شبخ جنگلیه چوم یه لنگاین
موجود افسانه ای به باور خرافی عده ای بسیار
قوی و نیرومند است با

هیکلی درشت و بی قوراه، با یک چشم بزرگ و
نورانی در وسط پیشانی. این موجود یک پای بسیار
بزرگ دارد و جای

پای او به گفته کسانی که ادعای دیدن آن را دارند ،
به اندازه یک سینی بزرگ مسی است. این موجود
عجیب در اعماق

جنگل و جاهای بسیار دورافتاده و ترسناک زندگی
می کند. ادعا می کنند این موجود قبل از حمله به
قربانی هایش که

معموال تنها هستند، آنها را با نام و نشان صدا می
زند. اینکه این هیوال نام انسان ها را از کجا می
داند، معلوم نیست.



در مازندران افسانه ای وجودداشت به نام «بم سری کیجا» به معنی «دختری در پشت بام». این شخصیت خیالی چیزی مانند لولوخورخوره بود و برای ترساندن بچه ها استفاده می شد. بچه های شلوغ و اذیت کن توسط بم سری کیجا دزدیده می شدند.



عکس جالب و وحشتناک پاگنده مازندرانی

پاگنده مازندرانی

یکی از موجودات افسانه ای که در میان مردم مازندران و به ویژه در حوالی شهرستان نور و روستاهای اطراف آن شناخته شده است و نه تنها مردم بومی بلکه برخی از مسافران و افرادی که در جنگل مشغول طبیعت گردی بودند، ادعای دیدن جای پا و رویت خود این حیوان را کرده اند. موجودی است شبیه به یک میمون بزرگ با قدی نزدیک به سه متر و بدنی پوشیده از پشم سیاه که برخی او را «آل» می نامند.

اما به نام «پاگنده مازندران» هم معروف است. اهالی روستاهای این منطقه بارها ادعاهای دیدن رد پاهایی به طول نیم تا یک متر را گزارش کرده اند. داستان «پاگنده ها» و «بتی ها» و «ساسکواچ ها» داستانی قدیمی است که ارتباط مستقیم با کوهستان های مرتفع و جنگل های انبوه دارد و مختص ایران هم نیست. باور به این موجود در آمریکای شمالی و جنوبی، آفریقا و تبت و حتی در میان اسکیموها رواج بسیار دارد.

وَنگ زن

موجود نامریی خیالی که در جنگل و سر جاده می نشیند و افراد تنها را به دام انداخته و با خود می برد. برخی باور دارند که «وَنگ زن» فقط به دنبال دزدیدن نوزادان است.

بزدیو

در بخش هایی از مازندران باوری خرافی وجود دارد مبنی بر وجود موجود خیالی به نام «بزدیو». بزدیوها به صورت قبیله ای و گروهی زندگی می کنند و دارای نظام زن سالار هستند. گفته می شود که دانای قبیله بعد از مرگ به درخت

هیولاهای سیستان و بلوچستان ، دیوهای سنگ پران ، مردآزما

افراد بسیاری در نقاط مختلف ایران ادعای دیدن این موجود عجیب را کرده اند و باور خرافی به وجود این دیو در نقاط دیگری جز سیستان و بلوچستان هم دیده شده است. مواجهه با «مردآزما» درواقع نوعی آزمایش شجاعت و دلآوری است. گفته شده اگر کسی از او نترسد، مردآزما با او دوست خواهد شد. ولی ترس مردم از او باعث قدرت یافتن این دیو و در نهایت مرگ انسان می شود. این موجود در باور اهالی سیستان و بلوچستان به شکل حیوان ظاهر می شود و ناگهان شروع به سخن گفتن می کند. برخی نیز او را موجودی با قدرت تغییر ظاهر می دانند که در مکان های خلوت و تاریک به افراد ترسو و ضعیف حمله می کند. این موجود در باور مردم خراسان جنوبی به نام «مرده آزمان» نامیده می شود که موجودی است به شکل یک زن کریه و زشت با صورت دراز و دهانی عمودی با دندان های تیز و در گورستان ها و آسیاب های قدیمی زندگی می کند و از نور و روشنایی فراری است. در لرستان این موجود افسانه ای به نام «مرتزما» ظاهر می شود که در کوچه های تاریک کمین می کند. در این باور خرافی مردآزما قدرت آن را دارد که تغییر اندازه دهد، یعنی هرچقدر مردم به او نگاه کنند او بزرگ و بزرگ تر می شود. برخی از داستان گوهای قدیمی مردآزما را موجودی می دانند که به شکل یک مو در مقابل مردم ظاهر می شود و به تدریج بزرگ و بلند می شود.

«مردآزما» در کردستان به نام «جوان از ما» نامیده می شود و در افسانه های اهالی کرمان «مندرزما» نام دارد. در اینجا او موجودی است به باریکی دسته بیل که از گمشده ها خبر دارد و قد یک وجبی او به تدریج بلند می شود.

دیو یا هلو



هیولاهای سیستان و بلوچستان ، دیوهای سنگ پران ، مردآزما

در بلوچستان باور خرافی وجود دارد مبنی بر وجود موجود خیالی به نام «دیو یا هلو» که شبیه گاو نر است و شب ها در تاریکی به مردم حمله می کند.

سنگ جیوک

«سنگ جیوک» موجود خیالی است که شب ها در گذرگاه ها کمین کرده به طرف مردم سنگ پرتاب می کند و از مکان هایی که دیده نمی شود، به خانه های مردم سنگ می اندازد. نظیر این داستان و سنگ پرانی موجودات خیالی در نقاط مختلف ایران وجود دارد.

هیولاهای اصفهان ، موش ناقص الخلقه ، مول

«مول» را موجود خیالی شبیه موش یا مارمولک توصیف کرده اند که سری شبیه نوزاد انسان دارد. در قدیم باور خرافی وجود داشته مبنی بر اینکه گاهی برخی زنان به جای بچه عادی، مول به دنیا می آورند.

در این باور خرافی، مول با خوردن جنین انسان، جایگزین آن در بدن زنان می شده و زودتر از موعد زایمان متولد می شده. این موجود به محض تولد و خروج از بدن زائو، خود را به دیوار رسانده و از آن بالا می رفته است. مردم باور داشتند این موجود را باید سریع کشت و دفن کرد. دلیل به وجود آمدن این افسانه می تواند مرتبط با بیماری های مادرزادی، عدم توجه به تغذیه مادران در دوران بارداری، و برخی عوامل ژنتیکی باشد که منجر به تولد نوزادان نارس و ناقص الخلقه می شد. به هر حال این افسانه ترس فراوانی در زنان باردار و خانواده های آنان به وجود می آورد.



هیولاهای اصفهان ، موش ناقص الخلقه ، مول

ایسیچی

در برخی از نواحی استان اصفهان به باور خرافی بعضی، موجودی شرور به نام «ایسیچی» وجود دارد. ایسیچی شخصیتی شبیه به بختک دارد. قدیمی ها او را موجودی کوتوله با بینی گلی می دانند که با نشستن روی سینه مردم سعی در خفه کردن آنها دارد. در عین حال برخی او را دزد بچه ها می دانند و ادعا می کنند که او بچه های انسان را با بچه های شرور خودش عوض می کند. در منطقه «لنجانات» او را موجودی چهار دست و پا مانند گرگ می دانند که شب ها به قصد خفه کردن مردم به خصوص در موقع خواب وارد خانه ها می شده است.

قصه ها و افسانه ها و باورهای خرافی سینه به سینه از دوران غارنشینی به داستان های آفرینش رسیده و اهریمن زادگان در برابر فرشتگان و آفریده های خداوند صف آرایی کردند.

مجله همشهری دانستنیها: قصه ها و افسانه ها و باورهای خرافی سینه به سینه از دوران غارنشینی به داستان های آفرینش رسیده و اهریمن زادگان در برابر فرشتگان و آفریده های خداوند صف آرایی کردند. گروهی از موجودات شرور هم که توان نبرد رودررو را نداشتند در تاریکی و سیاهی در کمین انسان نشستند. برای آشنایی بهتر با این موجودات، تعدادی از آنها را دسته بندی های مکانی کرده ایم. هیولاهای بختیاری* الازنگیدر باورهای خرافی منطقه بختیاری و لرستان موجودی افسانه ای به نام «الازنگی» وجود دارد. الازنگی یک گول آدمخوار است که قدرت تغییر چهره دارد و در کوهستان ها با فریب و حيله مردم را گول زده با خود به غارش می برد و آنان را می خورد. در گذشته به کسانی که تنها به کوهستان می رفتند، هشدار داده می شد تا مواظب این گول باشند و گول افراد ناشناس را نخورند. درباره افسانه های خرافی در حال حاضر هیچ منبعی در دسترس نیست.

در قصه آمده که روزی هفت دختر به دلیل فقر خانواده شان در کوهستان رها می شوند تا آنکه الازنگی در شکل پیرمردی مهربان نزد آنان رفته، فریب شان داده و آنها را به غار خود می برد. یکی از این دختران به نام «تمتی» متوجه می شود که اگر به خواب برود توسط دیو خورده خواهدشد. پس با بریدن دست خود پاشیدن نمک بر آن بیدار مانده و با حيله و نیرنگ بالاخره دیو را فریب داده با تهیه وسایل فرار، خواهران خود را نجات داده و می گریزند. دیو که متوجه حيله تمتی می شود، آنان را تعقیب می کند، اما با زرنگی و حيله دختر، در رودخانه افتاده و هلاک می شود.

تپ تپو



هیولاهای بختیاری

عشایر و ایلات بختیاری نیز به موجودی نامریی خیالی به نام «تپ تپو» باور دارند. این موجود هم چیزی نظیر همان بختک است. طبق باورهای خرافی می گویند او هم هنگام خواب خود را روی شخص انداخته او را خفه می کند. تپ تپو مهره هایی دارد که مانند گردنبندها به گردش می اندازد و هنگامی که قصد رفتن سراغ قربانی خود را دارد، گردنبندها را روی مشک های آب می گذارد. به همین دلیل اگر شخصی موقع حمله تپ تپو فریاد بزند و آب بخواند، تپ تپو او را رها کرده و فرار می کند. همچنین می گویند اگر گردنبندها تپ تپو را بکشد، او آرزوهای انسان را برآورده خواهدکرد.

هیولاهای شهر آذربایجان

گلیم گوش ها

گلیم گوش ها موجودات خیالی جالب و بامزه هستند. معلوم نیست اصل و ریشه این موجودات از کجاست. در داستان ها گفته شده مردمی کوتاه قد بودند. نویسنده کتاب «عجایب المخلوقات» آنان را «منسک» نامیده است که ظاهراً مخلوقاتی بی آزار بوده اند. آنها گوش های فیل مانند بسیار بزرگی داشتند که در موقع خواب یکی را تشک و دیگری را لحاف خود می کردند و هنگام بیداری می توانستند روی یکی از آنها نشسته و یا دیگری خود را مخفی کنند. درواقع در حالت نشسته به چیزی شبیه یک دلمه یا کلم شبیه می شدند. هنوز هم اگر کسی گوش های بزرگی داشته باشد به او می گویند شبیه «گلیم گوش ها» است.

شاه ماران



هیولاهای شهر آذربایجان

در افسانه ها و باورهای خرافی آذربایجان غربی، موجودی وجود دارد موسوم به «شاه ماران». این افسانه به جز ایران در بخش هایی از ترکیه نیز رایج است. شاه ماران موجودی است با سر اسنان و بدن مار که البته از نظر همه مردم شخصیت منفی و بدی نیست. این گروه این باور خرافی را دارند که او نشانه برکت و دانایی است و دیدن او سبب گشایش در کارها می شود. براساس داستان های قدیمی، شاه ماران در قلعه ای بزرگ و دست نیافتنی به همراه مارهای دیگر زندگی می کرد.

هرچند او دارای قدرت بسیار بود، اما قدرت دید چشمان شاه ماران بسیار معروف بود و او را قادر می ساخت تا کیلومترها دورتر را ببیند. داستان عشق شاه ماران به دختر پادشاه و کشته شدن او به دست نگهبانان شاه و در نهایت حمله مارها به شهرها و مردم، قصه ای شنیدنی و سرگرم کننده است. در برخی از نواحی روستایی آذربایجان مردم هنوز هم هنگام رویارویی با مارها این داستان را به یاد آورده و سعی می کنند تا خطری از سوی آنان وجود نداشته باشد و به این حیوانات آسیبی نرساند.

جنوبی ها بیشتر از مردم مناطق دیگر افسانه دارند

سناس و دوستان ترسناک

بی تردید کناره های خلیج فارس و شهرهای جنوبی ایران یکی از مراکز مهم تولد بسیاری از افسانه های ایران زمین است. دریا و زندگی صیادی، دوری از بخش های داخلی فلات ایران، ارتباط مستقیم و گسترده با مهاجران و ملاحان هندی، آفریقایی و سامی و تحمل سال ها نفوذ اروپاییان باعث به وجود آمدن فرهنگی متفاوت و خارق العاده و

متفاوت در کرانه های خلیج فارس نسبت به دیگر نقاط ایران شده است. این داستان ها و افسانه ها، بی اندازه شگفت انگیز و قابل تامل هستند. از آنجایی که در این مختصر امکان بررسی تمامی این قصه ها و افسانه ها نیست، بنابراین تنها به برخی از مهم ترین و رایج ترین آنها می پردازیم.

نسناس

«نسناس» یا «دیو مردم» یا «نیم سوار» موجود خیالی است که به غیر از نواحی جنوبی ایران، اهالی عدن و عمان هم به آن باور دارند. او موجودی نصفه است. یعنی نصف بدن با یک دست و یک پا و یک چشم و یک گوش که به زبان عربی صحبت می کند. نام این موجود در کتاب «بندهش» به صورت «نیم آدم» آمده است. در کتاب «آثارالبلاد» نوشته «زکریا بن محمد بن محمود قزوینی» در توصیف این موجود آمده که این موجود در جنگل های میان عدن و عمان فراوان است و مردمان او را شکار کرده می خورند.

او موجودی بی آزار و شوخ و هزل است که بر درخت بالا رود و از فریاد سگ بگیرد. او آدمی را بسیار دوست دارد و هر جا او را ببیند، بر سر راه او آید و بدو نظاره کند و اگر تنها بیند، او را گرفته ببرد. در برخی روایات آمده که نسناس ها گروهی از مردم عادی بودند که بر رسول خود عصیان کردند و خداوند آنها را به شکل نسناس مسخ کرد. برخی نسناس را جانوری با چهار چشم و صورت سرخ رنگ و قد بلند و موهای سبز توصیف کرده اند که برای اهالی هندوستان مانند گوسفند است و او را صید کرده و می خورند.

بوسلامه یا بوسلمه هیولای افسانه ای



بوسلامه یا بوسلمه هیولای افسانه ای

« بوسلامه » هیولای افسانه ای است که شب های تاریک به کشتی ها حمله کرده و ملوانان و مسافران کشتی ها را با خود برده، گوشت و خون آنها را می خورد. برخی از دریانوردان ادعا کرده اند که بوسلمه را دیده اند که از دریا بیرون می آید و در جلوی عرشه کشتی می نشیند، زمانی که ملوانی به او نزدیک می شود، خود را به دریا می اندازد و ملوان هم به خیال اینکه دوستش در آب افتاده خود را به دریا پرت می کند و آن هنگام بوسلمه او را زیر آب می کشد. ساحل نشینان بوشهر هم ادعاهای زیادی درباره رویت این موجود می گویند برخی می گویند، بوسلامه می تواند از دریا

بیرون آمده در کنار ساحل کمین کرده و کودکان را با خود ببرد.

هیولای افسانه ای طنطل

«طنطل» موجود خیالی است با قابلیت تغییر چهره. او در بیابان ها در کمین رهگذران و مسافران تنها می نشیند و در موقع مناسب به آنها حمله می کند. طبطل با پریدن روی کول قربانی او را به کنترل خود در می آورد و از آنها کولی می گیرد.

هیولای افسانه ای سعلوه



هیولای افسانه ای سعلوه

سعلوه یک دیو زن است که بیشتر به سراغ مردان می رود. او می تواند چهره خود را تغییر داده، به شکل زنی زیبا تبدیل شود و سپس قربانی خود را فریفته و او را بکشد. سعلوه هم شباهت بسیار به افسانه های خون آشام دارد.

ام المساحی

این شخصیت خیالی هم دیو زنی است که در زمارع زندگی می کند. قربانی های او کشاورزان هستند که به ویژه در شب در مزارع می مانند می گویند دست و پاهای او شبیه بیل است.

هیولای افسانه ای آنشرتو

«آنشرتوها» موجوداتی دوزیست با سرهای کوچک و بسیار سبک و چلاک هستند که مانند انسان ها سخن می گویند و دارای خانواده هستند. آنها در زیر کتف شان زائده ای مانند باله ماهی دارند که می توانند با کمک آن مانند ماهی ها شنا کنند.

هیولای افسانه ای دی زنگرو

«دی زنگرو» در زبان بوشهری به معنای «مادر سیاه رو» است و «زنگاه» به معنای خرچنگ. داستان دی زنگرو ارتباط مستقیم با یک پدیده نجومی یعنی ماه گرفتگی یا خسوف دارد. در قدیم اهالی بوشهر تصور می کردند که مادر سیاه رو، موجود است به شکل یک خرچنگ بزرگ که می تواند ماه را بلعد. آنها دلیل ماه گرفتگی را خورده شدن آن به وسیله این موجود می دانستند و چون این باور خرافی را داشتند که این موجودات از فلزات می ترسند، بنابراین هنگام خسوف با سینی و قابلمه و قاشق و هر وسیله فلزی دیگری به کنار دریا می رفتند، و ضمن کوبیدن بر آنها اشعاری هم می خواندند و آنقدر این کار را ادامه می دادند تا زن سیاه رو یا همان خرچنگ بزرگ ماه را رها کند. پس از پایان یافتن خسوف، بچه ها تا چند روز همان موسیقی و اشعار را با دمام و دهل می زدند و می خواندند.



هیولای افسانه ای دوال پا

«دوال» به معنی «تسمه» و «رکاب کمر» و «بند بلند» است. «دوال پا» موجود خیالی و افسانه ای است که ظاهراً اولین بار در کتاب «وامق و عذرا» و همچنین در داستان «سندباد بحری» و کتاب «عجایب المخلوقات» از آن نام برده شده است. این موجود خیالی بالاتنه ای شبیه به انسان دارد، اما پاهایش شل و دراز و تسمه مانند است. به شکل پیرمرد یا مردی ضعیف و زبون و بیمار در سر راه مردم قرار می گیرد.

او با ناله و زاری و التماس بسیار از مردم طلب کمک می کند و از آنها می خواهد تا او را به خانه مادر بیمارش ببرند. ناله ها و زاری های او کار خودش را می کند و عابر از همه جا بی خبر حاضر می شود به او کمک کند. اما به محض اینکه به کول قربانی خود سوار می شود، پاهای تسمه مانندش را که 40 متر طول دارد، بیرون آورده محکم دور کمر عابر پیچیده، او را وادار به خدمت خود می کند. اگر قربانی بخواهد او را از کولش پایین بیندازد، آنقدر به کمر و پهلو او فشار می آورد که می تواند آن شخص را خفه کند.

می گویند دوال پا هرگز از کول قربانی خود پایین نمی آید. در داستان ها آمده که راه نجات از شر او این است که او را مست کنند.

در باور خرافی روستاهای اطراف دماوند موجودی عجیب به نام «مردوزوان» وجود دارد. برخی این موجود را شبیه به شخصیت افسانه ای دیگری به نام «مردآزما» می دانند، اما مشخصات او شباهت بسیاری به «دوال پا» دارد. در این باور، مردوزوان شبها در بیابان و صحرا ظاهر می شود و وقتی به انسان در حال فرار می رسد، از پشتش سوار کول او

شده، پاهای بلند و ریسمان مانند خود را دور کمر او گره می زند و آن شخص بعد از آن اسیر این هیولا می شود.

هیولاهای ترسناک بابا دریا (بپ دریا)

«بابا دریا» یا «پدر دریا» یکی دیگر از هیولاهای ترسناک مردم محلی و دریانوردان بندرعباس و بندر خمیر بوده است. براساس افسانه ها، این موجود بدنی پوشیده از پشم سیاه به بلندی حدود 4 متر و شانه هایی به عرض 2 متر دارد. وزنش باید حدود 1.5 تا 2 تن باشد. دست و پایش شبیه انسان است، اما انگشتان کوچکی دارد و صورتش بسیار شبیه گاومیش است.

می گویند او هنگام غروب آفتاب و نیمه شب ها از دریا خارج شده و اگر کسی را در ساحل ببیند با خود به قعر آب می برد. با این همه این هیولا به شدت از تیشه و اره می ترسد و با دیدن آنها یا شنیدن صدای برخورد دو قطعه آهن می گریزد. گفته شده که چندبار ملوانان بسیار نیرومند توانسته بودند بابادریا را به دام انداخته تکه تکه کنند، اما وقتی اعضای بدنش را به آب انداختند، دوباره به شکل اول درآمده و گریخته است. بابادریا می تواند صورت تغییر یافته «بوسلمه» باشد که در خوزستان و بوشهر بسیار معروف است.

هیولای افسانه ای مادر دریا

این افسانه بیشتر در میان صیادان مروارید رواج داشته است. این صیادان ادعای رویت زنی را در زیر آب دارند که بچه شیرخواره ای در آغوش دارد. برخی از غواصان ادعا کرده اند که این زن از آنان خواسته تا گهواره ای برای فرزندش ساخته و برای او ببرند و در عوض چند مروارید درشت پاداش بگیرند. برخی هم حکایت کرده اند که زنی را در قعر آب دیده اند که مشغول تکان دادن گهواره نوزادی بوده است. این زن که بالاتنه ای شبیه به انسان و پایین تنه ای شبیه به ماهی داشته با زبانی که نه فارسی بوده و نه عربی، از این غواصان می خواهد تا پیش او و فرزندش بمانند. صیادان مروارید معتقدند اگر مادر دریا با غواصی صحبت کند، صیدش رونق پیدا می کند.

براساس همین باور خرافی، اگر گهواره ای به تور صیادان گیرکند، آنها گهواره را به دریا بازگردانده و به سرعت محل را ترک می کنند.

عبیدالماء

عبیدالماء موجودی خیالی انسان نما و سیاه رنگ است که در رودخانه ها زندگی می کند. او موجودی دوزیست است یعنی با اینکه در رودخانه زندگی می کند، اما می تواند از آب خارج شده و به راحتی در خشکی تردد کند. این موجود دارای زن و فرزند است و بدنی سیاه رنگ با ناخن های بزرگ و قوی دارد. ساکنان کنار رودخانه ادعا می کنند که اگر کسی بی موقع در رودخانه شنا کند، مثلا هنگام شب، توسط «عبیدالماء» غرق می شود.

هیولای افسانه ایزار (اهل هوا)

هیولای افسانه ای روح سرگردان





هیولای افسانه ای روح سرگردان

در باورهای عامه اهالی کرانه های خلیج فارس و سیستان و بلوچستان آنها را ارواح سرگردان و جن هایی مزاحم و کافر می دانند که به شکل باد با تسخیر بدن قربانی، بیماری هایی با نشانه های روانی در او به وجود می آورند. در سیستان و بلوچستان، خوزستان و هرمزگان بادهای نقش مهمی در داستان ها و قصه ها و باورهای خرافی ایفا می کنند. نظیر چنین باوری در حبشه و مصر و برخی نقاط جنوب آفریقا و حجاز و عمان هم دیده می شود و به همین دلیل شاید بتوان گفت که این باور و مراسم و آیین وابسته به آن، ریشه های افریقایی داشته و از راه حبشه به ایران و عربستان رسیده است.

ادعا می شود بادهای دارای قوایی مرموز و جادویی هستند که در همه جا حضور دارند و هیچ قدرتی یارای مقاومت در برابر آنها را ندارد و انسان ها برای رهایی از «ها یا باید قربانی بدهند یا تسلیم آنها بشوند. این بادهای مانند انسان ها دارای شعور هستند و می توانند مهربان و بی رحم، کور و نابینا و... باشند. بادهای همه جا در دریا و خشکی وجود دارند و به دنبال کالبدی پریشان و دلمرده و خسته از زندگی می گردند.

مردم بومی باور دارند هر جا بیکاری و فقر و وحشت و ترس بیشتر باشد، بادهای هم در آنجا حضور دارند و هر اندازه ضعف انسان ها بیشتر باشد، قدرت آنها هم بیشتر می شود. در برخی از نقاط جنوبی کشور بادهای همانند هیولاهای وحشتناک یا حیوانات توصیف می کنند. بلوچ ها «زار» یا «باد» را روح یا جنی سرگردان می دانند که گاهی با بدنی پوشیده از موهای زرد و صورتی ترسناک ظاهر می شود. اگر باد به سراع کسی برود، از او به عنوان مرکب خود استفاده می کند و به زودی بیماری و رنجوری و دیوانگی گریبانش را می گیرد.

شخص تسخیر شده به نام «اهل هوا» نامیده می شود و چنین شخصی دچار اوهام و خیالات می شود و احساس می کند که شخص دیگری در کالبد او وجود دارد که با او و موجودات نامرئی خارجی صحبت می کند. اهل هوا در زمان طفیان بیماری دست به اعمالی می زند که از اراده و کنترل او خارج است. در این زمان است که برای مداوا باید سراع مردان و زنانی رفت که جادوی زار را می دانند و به نام «مامازار» و «بابازار» نامیده می شوند.

این افراد زارها را می شناسند چرا که آنها انواع مختلف دارند و شناسایی آنها از زبان و نوع سخن گفتن آنها مشخص می شود. شخص «هوایی» یا «بادزده» هنگام بی خودی، با زبانی ناشناس کلمات و الفاظی را به زبان می آورد که مخلوطی از افریقایی و غربی است و حتی برای خود بیمار هم آشنا نیست. بعد از شناسایی زار از سوی بابازار یا مامازار، آن وقت مراسم و آیین خاصی که همراه با موسیقی مخصوص زار است، برای بیرون کردن آن روح خبیث از بدن بیمار اجرا می شود.

هیولا های آدم نما :



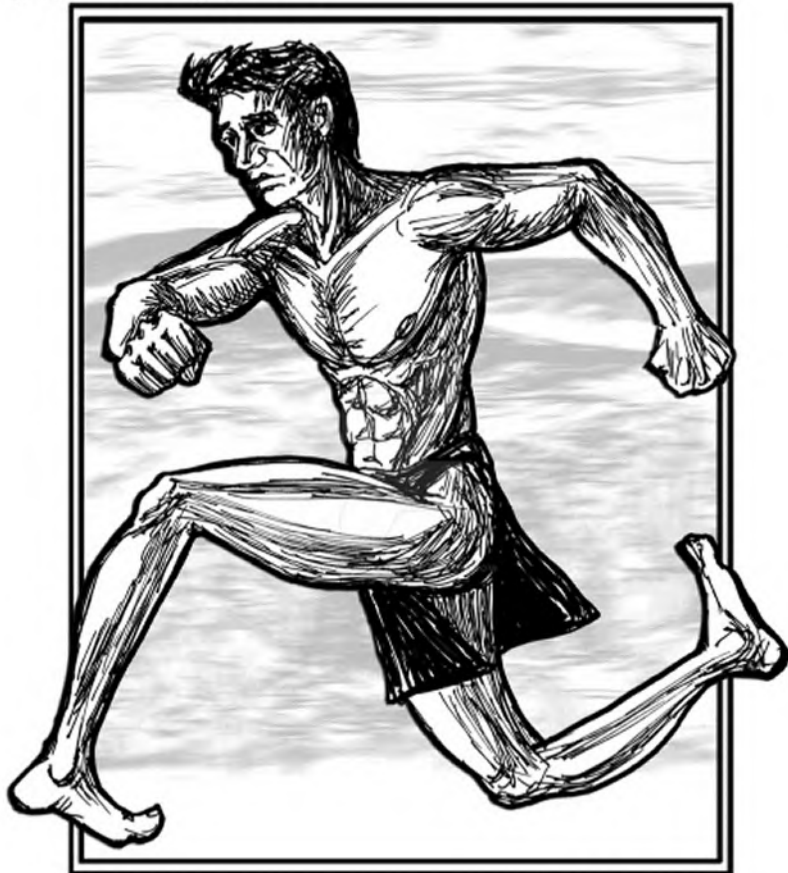
از یاجوج و ماجوج، در قرآن، سفر پیدایش، کتاب حزقیال و مکاشفهی یوحنا، سخن رفته است. آنها به عنوان موجودات ماوراءالطبیعه، شیاطین یا اقوامی توصیف میشوند که در کرهی زمین به صورت پنهانی زندگی میکنند. یاجوج و ماجوج در اساطیر و فولکلور به دفعات مطرح شدهاند و وجودشان از سوی بسیاری از ادیان از جمله اسلام، مسیحیت و یهودیت، مورد تأیید قرار گرفته است. طبق باور گستردهای که هم در مسیحیت و هم در اسلام وجود دارد، وی که دو شاخ دارد (فرمانروایی بزرگ و درستکار) و دو عصر را صاحب است (بر دو عصر تأثیر دارد)، جهان را در سه جهت درنوردید تا این که قومی را یافت زیر ستم یاجوج و ماجوج. یاجوج و ماجوج ذاتی پلید و نابودگر داشتند و باعث فساد گستردهای در زمین بودند. قوم ستمدیده، در ازای محافظت شدن، پیشنهاد داین خراج کردند. فرمانروا قبول کرد که به آنان کمک کند، اما پیشنهاد خراج را نپذیرفت. وی دیوار بزرگی ساخت که اقوام متخاصم قادر نبودند از آن عبور کنند. این اقوام تا روز قیامت، آنجا خواهند ماند و خالصی آنان نشانهی پایان جهان خواهد بود. (جنگ یاجوج و ماجوج) پیش از بازگشت مسیح اتفاق خواهد افتاد.



ساتیرها در اصل، در تمدن یونانی، به عنوان همراهان پان (خدای آب، مزرعه، جنگل، جانوران و شبانان که در افسانه های یونان به شکل بز است) شناخته میشوند. این موجودات با ژبالنوع مزارع در افسانههای روم، ترکیب یافته، شکلی نیمه انسان و نیمه بز به خود گرفتند (نیمهی بالایی بدن به شکل یک مرد و نیمه ی پایینی به شکل بز). گفته میشود ساتیرها موجوداتی دغلباز، اما ترسو هستند. خرابکار و خطرناک، و در عین حال، خجالتی و بزدلاند. در زمان های قدیم، آنها معمولاً روی سرشان دو شاخ داشتند اما نسل جدیدشان به جای شاخ، برآمدگی دارد.

آباریمون، نام یک نژاد افسانه‌ای است که پاهایشان برعکس است، اما علیرغم این مسئله، میتوانند با سرعت بالایی بدوند. آباریمونها در کنار جانوران جنگلی زندگی میکردند و از آنجایی که بسیار وحشی بودند، کسی نتوانسته بود آنها را بگیرد. آنان در دره‌ی عظیم کوه ایمانس (رشته کوه های هیمالیای امروزی در پاکستان) میزیستند. هوای آن منطقه، دارای خاصیت به خصوصی بود، به این معنا که اگر کسی در آن هوا تنفس میکرد، قادر به تنفس هوای منطقه‌ی دیگری نبود و ساکنان دره، هرگز نمیتوانستند آنجا را زنده ترک کنند

Rishon Rune



Abarimon



نفیلیمها موجوداتی هستند که وجودشان در انجیل عبری مورد تأیید قرار گرفته است و به طور خاص، در سفر آفرینش و سفر اعداد، به آنها اشاره شده است. در سایر متون وابسته به انجیل و بعضی نوشته های غیرمشهور یهودی نیز از نفیلیمها یاد شده است. آنان را براندازنده می خوانند، زیرا قلب انسان با دیدنشان از حرکت باز میایستد. برخی میگویند آنها بسیار غولپیکر بوده اند و وقتی به زمین میافتادند، زمین میلرزید و باعث میشد دیگران هم به زمین بیفتند. شاید نفیلیمها دارای اهمیت تاریخی نباشند، اما این موجودات ذهنی باستانی، دارای معانی سؤال برانگیزی هستند. عده ای آنان را حاصل آمیزش دوگانهی فرشتگان گناهکار و زنان انسان میدانند. در انجیل عبری، همچنین اشاره شده که ریفیتها و نفیلیمها، نژادهای باستانی غولپیکری بوده اند در عصر آهن، که گمان میرود مرده اند، حال آنکه آنان در جایی از این کرهی خاکی، پنهان شدهاند.



پری دریایی، یک موجود افسانه‌های ساکن آبهاست که بالاتنه و سری به شکل زن و دمی از جنس ماهی دارد.
بحث پریان دریایی از حداقل 5000 سال پیش از میالد مسیح مطرح بوده است. گفته میشود منشأ پری دریایی، ملکه‌ی بزرگ، آتارگارتیس، بوده که عاشق یک چوپان زمینی میشود و بی آن که بخواهد او را به قتل میرساند. آتارگارتیس که شرمسار شده بود، به درون یک دریاچه میپرد تا به ماهی تبدیل شود، اما آنها نمیتوانند زیبایی الهه وارث را نهفته کنند.



بانثی، در افسانه‌های ایرلندی، شب‌زنی است که اغلب به عنوان نشانه‌ی مرگ و پیام‌آور جهان دیگر شناخته میشود. داستان بین سیده‌ی با یک پری آغاز شد که به خاطر مرگ شخصیت‌های برجسته، شیون و زاری میکرد. در داستان‌هایی که بعدها شکل گرفت، ظاهر شدن بانثی به معنای نزدیک شدن مرگ بود. طبق افسانه‌ها، بانثی میتواند در شکلهای مختلفی ظاهر شود. او اغلب به شکل عجوزه‌ای بدمنظر و ترسناک دیده میشود، اما ممکن است به حالت زنی با زیبایی محسوسرکننده نیز دربیاید و در حال شستن لباس یا زره خونآلود کسی که قرار است بمیرد، مشاهده شود. اگرچه بانثی معمولاً دیده نمیشود، اما صدای ناله و شیونش اغلب در اطراف جنگلها و در شبی که قرار است کسی بمیرد، شنیده میشود.



در افسانه‌های زولو (آفریقا) آباتوا، به انسانهای بسیار کوچکی اطلاق میشود که میتوانند زیر چمن مخفی شوند و مورچه سواری کنند. گفته میشود آنان کوچ کننده‌هایی هستند که همواره برای تفریح، به شکار میپردازند. طبق افسانه‌ها، اگر کسی به یک آباتوا بربخورد، معمولاً چنین سؤالی از او پرسیده میشود: اولش از کجا منو دیدی؟ فرد باید پاسخ دهد که آباتوا را از یک کوه یا جای دوری دیده است. گفته میشود آباتواها، نسبت به اندازه‌ی خود، بسیار حساس هستند و اگر کسی پاسخ دهد که در همان لحظه آنها را دیده است، سعی خواهند کرد با تیرهای سمی، او را بکشند. اگر فردی به طور اتفاقی پایش را روی یک آباتوا بگذارد، مجازاتش مرگ است. آباتواها به دلیل خلق و خوی خجالتیشان، فقط میتوانند دیده شدن توسط بچه‌های کمتر از 4 سال، جادوگران و زنان حامله را تحمل کنند. اگر زنی حامله، در هفتمین ماه بارداری خود، یک آباتوای مرد ببیند، پسر خواهد زایید.

29



در افسانه‌های رومی و یونانی، دیو یکچشم یکی از انواع نژاد کهن دیوهاست است و تنها یک چشم در وسط پیشانی دارد. به احتمال فراوان، مردم، یک ناهنجاری مادرزادی به نام یک چشمی را که در اثر آن، نوزاد انسان، تنها با یک چشم در میان صورتش متولد میشود، با این گونه اشتباه گرفته‌اند.



الف، موجودی است برآمده از افسانه های ژرمن. الفها اساساً به عنوان گونه ای از موجودات شبه خداگونه، شناخته میشوند که دارای قدرتهای جادویی بودند، قدرتهایی که ممکن بود برای انسان هم

مفید باشد و هم مضر. در اساطیر قبل از مسیحیت، آنان به دو دسته‌ی الفهای نورانی و الفهای تاریک

تقسیم میشدند. طبق توصیفاتى که بعدها در افسانههای اسکاندیناویایی ارائه و ماندگار شده، انسانها ممکن بود بعد از مرگ به مقام الف برسند. بر اساس این عقاید، تولید نسل میان الفها و انسانها امکانپذیر بود.

کلماتی که در یونانی معنی (حوری) میدهند، توسط ادیبان آنگلساکسون با عنوان الف و مشتقات آن، ترجمه شده‌اند.



ژیووزوناها یا ماموناها، در افسانههای اسالو، عفریتههای بدسگال و خطرناکی هستند ساکن مردابها. میگویند قابله‌ها، کلفت‌های پیر، مادرانی که ازدواج نکرده‌اند، زنان حامله‌ای که پیش از به دنیا آمدن بچه میمیرند و کودکان سر راهی، ممکن است بعد از مرگ، به یکی از این عفریته‌ها تبدیل شوند. گاهی اوقات ژيووزوناها مردان جوان را به زور همراه خویش میبرند تا آنها را شوهر خود کنند.

کاپر، یکی از موجودات افسانه‌های فیلیپین

است که میتوان گفت دیوی درختی است با

ویژگیهای فراوان بشری. کاپر، مردی ریشو و بلند قد میباشد با موهای پرپشت

قهوهای. گفته میشود کاپرها، معمولاً در حال کشیدن پپ تنباکو هستند، که بوی آن

توجه انسانها را جلب می‌کند. کلمهی کاپر، از واژه‌ی عربی (کافر) می‌آید. کاپرها

ممکن است با انسانها ارتباط برقرار کنند و پیشنهاد دوستی بدهند. اگر کاپر با یک

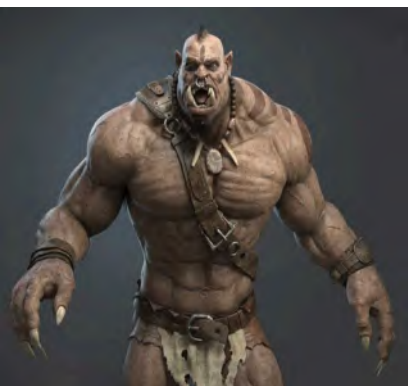
انسان، دوست شود و به خصوص احساس عاشقانه‌ای هم در میان باشد، تا پایان

عمر، در راستای علاقه‌ی عاشقانه‌ی خود، رفتار خواهد کرد. میگویند گاهی کاپرها

دست به سر مردم میگذارند و باعث میشوند مسافران سرگردان شده، راه خود را در

کوهها یا جنگلها، گم کنند.

اورک، واژه ایست که به نژادهای مختلفی از موجودات انسان نمای خشن و ستیزه گر در فضاهای فانتزی، اطلاق میشود. اورک ها معمولاً به شکل موجودات انسان گونه ی بدشکلی مجسم میشوند که حیوان صفت، جنگ طلب و دگرآزار هستند. آنان در اندازه های مختلفی دیده میشوند، زشت و چرکین اند و گوشت آدمی، غذای محبوبشان است. اورکها، دندانهای نیش بلندی دارند، پاهایشان کمانی است و م بازوانشان دراز. پوست بعضی از آنها به تیرگی میزند که انگار سوخته است. تالکین نویسندگی ارباب حلقه ها، آنان را اینگونه توصیف میکند قوزی و عریض است، دماغی پت و پهن دارد، پوستش زرد و بیمارگونه است، دهانش گشاد است و چشمانش کج و کوله... گونه ی پست و نفرت آوری از نژادهای منفور مغول (برای اروپایی ها) گفته در تمام آثار حماسی، منشأ آنان، جنینهای پلیدی میشود اورکها موجوداتی تیرهروز، حيله گر و شرورند. تقریباً بوده اند که تنها به ارادهی شیررانهی شیطان، جان گرفته اند.



لپرکان ها :

لپرکانها به فرزندان الهه ی دنو، در اساطیر ایرلندی مربوط میشوند و خواستگاه شان، خدایان پیش از مسیحیت در ایرلند میباشد. وقتی داستانهای به جای مانده نوشته میشدند، ایرلند به مسحیت گرویده بود و توواتاده ها به عنوان شاهان، ملکه ها و قهرمانان گذشتهی دور معرفی میشدند. با این حال، شواهد بسیاری مبنی بر حالت خداگونه ی آنان موجود است. بر اساس توصیفات به دوختن و تعمیر کفش معروف، لپرکانها، همقد یک بچه ی کوچک هستند. آنان موجوداتی منزوی اند، عمدتاً میپردازند و از شوخی های عملی، خوششان میآید. ویلیام باتلر بیتس میگوید ثروت عظیم موجودات افسانهای، از گنجینه هایی است که در زمانهای دور هنگام جنگ دفن شده بودند گنجینه هایی که توسط لپرکان ها کشف و ضبط شدهاند. مکانالی، لپرکانها را پسر یک روح پلید و یک پری فاسد میدانند که نه کاملاً خوب هستند و نه کاملاً شرور.



کلمه ی Ogre به معنای غول، به احتمال فراوان از Oeegrus در افسانه های یونانی گرفته شده که پسر خدای خونریز یونانی هاست. شاید Oeegrus بعضی انسانها را با طلسم خود، به غول تبدیل میکرده است. غول، هیولای بزرگی است انسانما، بیرحم، شیطان صفت و ترسناک. غولها در فولکلور و داستانهای شاه پریان، موجوداتی هستند که انسانها را میخورند. آنان در بسیاری از آثار ادبی کالسیک نیز، حضور دارند. در هنرهای بصری، غولها به شکل موجوداتی با سر بزرگ، مو و ریش فراوان، بدن قوی و اشتهای سیری ناپذیر، تجسم یافته اند. واژه ی غول در مفاهیم استعاری به افراد منفوری اطلاق میشود که قربانیان خویش را استثمار کرده، با آنان رفتاری وحشیانه پیش میگیرند یا نابودشان میکنند. طبق افسانهی فرانسوی، غول ها ساکن امپراطوری لوگرز انگلستان هستند.



مونو گراندها، آدمخوارانی دورگه هستند که نیمی انساناند و نیمی میمونهای پرمو، و در آمریکای جنوبی رؤیت شده اند. گفته میشود آنها نسبت به انسانها رفتاری تهاجمی دارند و به محض دیدن یک انسان، به وی حمله میکنند، اما ممکن است زنان را برای جفتگیری، با خود ببرند. با این حال وجود مونو گراندها از لحاظ علمی به اثبات نرسیده است.



خون آشام ها، موجوداتی خیالی هستند که با تغذیه از جوهر حیات زندگان (اغلب به شکل خون) زنده میمانند. خون آشام ها در بسیاری از فرهنگها وجود دارند و قدمتشان به اندازه ی قدمت خود انسان است. آنان موجودات سردی هستند که اگر در معرض نور خورشید قرار گیرند، نابود میشوند. حفره های کنار قبرها بهعنوان نشانه هایی از وجود خون آشام ها قلمداد شدهاند. جز خفاش خون آشام، هیچ گونه شواهد علمی مبنی بر واقعی بودن این موجودات، در دست نیست.



یتی یا موجود برفی انسان نمای بدمنظر، در حوالی یهنه ی هیمالیا، واقع در پاکستان و نپال، مسکن دارد. جامعه ی علمی، یتی را تنها یک افسانه میدانند، اما این موجود رمزآلود همچنان معروفیت خود را در منطقه حفظ کرده است. یتی موجودی دوپا و قدبلند است که بدنش با موهای بلند سفید پوشیده شده و لباس به تن ندارد. گفته میشود رنگ موهای یتی در برابر نور آفتاب به رنگ قرمز آجری درمیآید.

تیاناک طبق افسانه های فیلیپینی، به شکل یک کودک ظاهر میشود. او اغلب به شکل یک نوزاد تازه متولد شده درمیآید و در مکانهایی مانند جنگلها گریه سر میدهد تا توجه مسافران از همه جا بی خبر را به خود جلب کند. وقتی قربانی، بچه را برمیدارد، تیاناک به شکل واقعی خود درمیآید و به او حمله میکند. تیاناک، علاوه بر زخمی کردن قربانیانش، علاقه دارد مسافران را گمراه کند و کودکان را بدزدد. عده ای میگویند تیاناک، روح کودکی است که مادرش پیش از تولد او مرده است. این نوزاد در خاک متولد شده و به همین دلیل به این شکل درآمده است.

بیشتر دانی :

در تبت مردم بر این باورند اگر بیش از چند نفر به چیزی اعتقاد داشته باشند آن چیز واقعی میشود .



گرگنما، انسانی اساطیری است که میتواند به شکل یک گرگ، یا جانوری نیمه گرگ و نیمه انسان درآید. این تغییر حالت ممکن است به اراده ی خود شخص صورت گیرد یا اینکه یک گرگ نمای دیگر فردی را گاز بگیرد یا چنگ بزند. طلسم شدن نیز از دلایل تبدیل شدن به این موجود، محسوب میشود. این تغییر شکل، معمولا با قرص کامل ماه در ارتباط است. گفته میشود گرگ نماها قدرت و حواس فرا انسانی و فراحوانی دارند. طبق افسانه ای اگر کسی در جمعه شب زیر ماه کامل بخوابد گرگینه میشود .



بلمیس ها، طبق افسانه، اقوامی بودند از نژاد هیولا های بیسر که چشمها و دهانشان روی سینه شان بود. مؤلفین باستان، از کلمه ی آدمخوار برای توصیف بلمیسها استفاده میکردند، زیرا این هیولا ها میل شدیدی به خوردن انسان داشتند.



در اساطیر ایرلندی، فوموریان نژادی نیمه خداگونه است که در زمانهای باستان در ایرلند بوده است. زمانی اعتقاد بر این بود که آنان همچون تیتانهای یونانی برتر و بالاتر از خدایان هستند. میگویند آنها نماینده خدایان هرج و مرج و سرشت وحشی هستند، بر خلاف تواتا ده دانان که نماینده ی خدایان تمدن انسانی محسوب میشوند. بر طبق برخی افسانه ها، فوموریانها بدنی به شکل انسان و سری به شکل یک بز دارند. حال آنکه بر اساس بعضی افسانه های دیگر، آنان تنها دارای یک چشم، یک بازو و یک پا هستند. البته برخی از فوموریانها از جمله الاثا بسیار زیبا بوده اند.

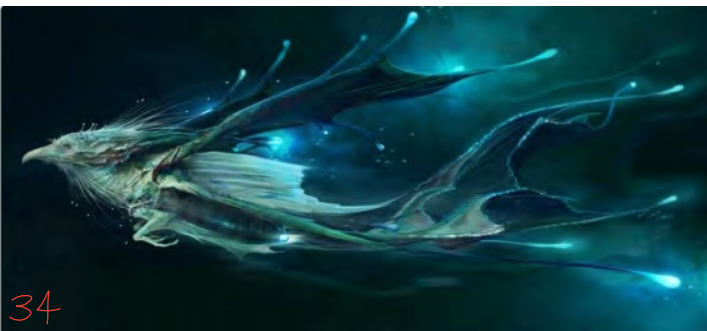


تیکبالانگ طبق افسانه های فیلیپینی، در کوه ها و جنگلهای فیلیپین، به صورت پنهانی زندگی میکند. این موجود انسان نما، قدبلند و استخوانی است و دست و پایش به طرز نامناسبی بلند است، به حدی که وقتی چمباتمه میزند، زانوهایش بالاتر از سرش قرار میگیرند. سر و پاهای تیکبالانگ به شکل حیوان است (معمولا اسب) به اعتقاد برخی ها، تیکبالانگ، مسافران را میترساند و آنان را آنچنان گمراه میکند که هر جا بروند و به هر طرف بپیچند، در مسیری غلط قرار میگیرند. این فریب او، با برعکس کردن پیراهن، خنثی میشود.

انکانتادو از افسانه های برزیلی نشأت گرفته است. قلمرو آنان انکانت نام دارد و در زیر آب هاست. انکانتادوها به شکل نوعی دلفین یا مار آبی ساکن آبهای شیرین هستند که قادرند فرم انسانی پیدا کنند. آنان استعداد فراوانی در موسیقی دارند، افسونگرند و به میهمانیها علاقه نشان میدهند. تغییر شکل این موجودات به انسان نادر است و معمولا شبانه اتفاق میافتند. انکانتادو در فرم انسانی، برای پوشاندن پیشانی برآمده اش، کلاه به سر میگذارد و هنگام تغییر شکل، ناپدید نمیشود. او اغلب، قابلیت های جادویی خاصی را،

همچون قدرت هدایت طوفانها و جنزده کردن انسانها، از خود بروز میدهد. انکانتادوها از روشهای مختلف کنترل ذهن استفاده میکنند و میتوانند باعث بروز بیماری، جنون و حتی مرگ شوند.

گفته میشود این موجودات، انسانها را میدزدند. بسیاری از روستاییان به همین دلیل، شبها کنار رودخانه ی آمازون نمیروند. غده ی زیادی از اهالی آمریکای جنوبی به انکانتادوها اعتقاد دارند و ادعا میکنند این گونه را دیده و با آنان ارتباط برقرار کرده اند.





آسوانگ که ریشه در فولکلور فیلیپین دارد، موجودی است ذاتاً شیطان صفت و خون آشام گونه. این موجود افسانه ای، موضوع بسیاری از افسانه ها و داستانها با جزئیات متفاوت است. طبق نوشته های مهاجرنشینان اسپانیایی، آسوانگ حتی در قرن 16 میلادی، جزو وحشت آفرین ترین موجودات افسانه ای بوده است. آسوانگها، ترکیبی از خونآشام و ساحره هستند و تقریباً همیشه مؤنث اند. گاه واژه ی آسوانگ به تمام انواع ساحره ها، مانانانگالها تغییرشکل یابندگان، گرگ نماها و هیولاها اطلاق میشود. داستانها و توصیفات مربوط به آسوانگها از منطقه ای به منطقه ی دیگر و از فردی به فرد دیگر، متفاوت است و نمیتوان یک سری ویژگی های خاص را به آنان نسبت داد. با این حال، آسوانگ میتواند با مانانانگال هم معنی باشد. مانانانگالها چند ویژگی خاص خود را دارند. آنان هیولا های بالدار هستند که اگر دور باشند، بال هایشان را با صدای بلند و اگر نزدیک باشند، بال هایشان را به آرامی به هم میزنند.

باساجانک :

در اساطیر باسک، باساجاناک ها، اشباحی هستند ساکن غارها و جنگلها، که از گله های احشام مواظبت میکنند و به انسانها، مهارت هایی همچون کشاورزی و آهنگری میآموزند. باساجانها همچنین در اساطیر آراگونی در دره های تنّا، آنسو و بروتو زندگی میکنند. تصاویر باساجاناک در کلیسای جامع بورگوس و صومعه ی سانتا ماریا ال رئال در ناجرا حکاکی شده است قرن 15 میلادی .



راکشاسا در افسانه های هندو و بودایی، شبحی است اهریمنی یا گناهکار، که از پای خدای آفرینش هندوها به وجود آمده است. راکشاساها گونه ی پرجمعیتی از انسان نماهای فوق طبیعی هستند که گرایشات شیطانی دارند. آنان که جنگجویان قدری هستند، وقتی سلاح های متداول، مؤثر نمیافتند، به جادو و خدعه متوسل میشوند. این اشباح، میتوانند شکل ظاهری خود را تغییر دهند و معلوم نیست شکل واقعی و طبیعیشان دقیقاً چگونه است. راکشاساها به نبش قبر، تسخیر روح انسان و کارهایی از این قبیل، شهرت دارند. ناخن های دستان آنان زهرآلود است و غذایشان، گوشت انسان و غذای مانده میباشد.



وندیگو در افسانه های مردم آگونکویی ریشه دارد. وندیگوها اشباحی آدمخوار و بد نهادند که میتوانند روح انسانها را تسخیر کنند. همچنین بعضی انسانها ممکن است به این ارواح پلید تبدیل شوند، به خصوص کسانی که از خوردن گوشت ممنوع خویش لذت میبرند. وندیگوها، تجسم شکمبارگی، حرص و آز و افراط هستند. آنان با کشتن یک نفر و خوردن او سیر نمیشوند و همیشه به دنبال قربانیان دیگری هستند. طبق بعضی داستانها، انسان هایی که بیش از اندازه اسیر حرص و آز میشوند، ممکن است به وندیگو بدل شوند. به این ترتیب، از افسانه ی وندیگو، به عنوان شیوه ای برای تشویق به تعاون و تعادل استفاده میشود.



بختک، روح پلیدی است به شکل یک مرد، که بر روی کسانی که خوابیده اند، به خصوص زنان، میافتد. گفته میشود بختک میخواهد از این زنان بچه دار شود تا افسانه اش ادامه پیدا کند. طبق داستانها، بختک ممکن است باعث از بین رفتن سلامتی و حتی مرگ شود. قربانیان بختک، کابوس هایی میبینند که آنها را از خواب میپراند، یا این که در خواب، دچار فلج میشوند. شاید بختک دلیلی برای بارداری های غیرقابل توضیح باشد



ساسکواچ که بیشتر به بزرگپا یا پاگنده معروف است، انسان نمایی است بزرگ و پرمو، که روی دو پا می ایستد. جامعه ی علمی، پاگنده را ترکیبی از فولکلور، فریب و تشخیص غلط میدانند تا یک موجود واقعی.

بنا به ادعای شاهدان، بزرگپا، چشمانی بزرگ دارد، استخوان بالای چشمانش برآمده و پیشانی بزرگش، پایین افتاده است. بالای سر او گرد و دارای تیغه ی استخوانی برآمده میباشد، مثل برآمدگی روی سر گوریل نر. گفته میشود بزرگپاها بوی تند بدی دارند، همه چیز خوارند و بیشتر، شبها بیرون میآیند.

حیوانات خدایان آزگاردی :



السوین و آرواکر اسبانی هستند که کالسکه ی طلایی خورشید را به هدایت سُل میکشند تا از دهان گرگ در امان باشد.



السویندر تنها اسبی است که کالسکه طلایی ماه را به هدایت مانی میکشد تا از دهان گرگ در امان باشد.



ایکترینیر گوزنی است که بر روی سقف والهالا زندگی میکند. از شاخهای او قطرات آب سرازیر میشوند که رودهایی از آب آشامیدنی در سراسر سرزمین های نورس از آن سرچشمه میگیرند.



از زوزه‌های فنریر زمین به آرزو در می‌آید



فنریر در رگناروک آزاد شده و از خدایان انتقام می‌گیرد

فنریر گرگی عظیم الجثه و فرزند لوکی و جاینتی به نام آنگربودا برادر هِل، الهه دنیای زیرزمینی مردگان و مار غول پیکر میدگارد یا همان یورمنگان‌دیر است. همچنین فنریر پدر دو گرگ دیگر به نامهای اسکال و هاتی (گرگهایی که به دنبال اربابه های ماه و خورشید هستند) نیز میباشند. با متولد شدن فنریر به خدایان پیشگویی شد که او در نهایت خدای خدایان یعنی اودین را در رگناروک خواهد بلعید ولی سپس توسط یکی از فرزندان اودین به نام ویدار کشته خواهد شد. با تولد فنریر، اودین تصمیم گرفت که او را در ازگارد نگه دارد و یکی از خدایان به نام (تیر خدای جنگ در اسطوره های نورس) وظیفه مراقبت و غذا دادن به او را به عهده گرفت (چون سایر خدایان از نزدیک شدن به این گرگ خوفناک میترسیدند). با گذشت

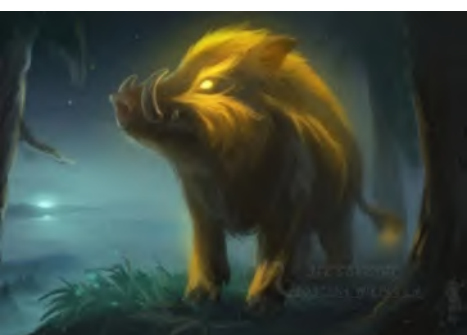
زمان بسیار اندکی خدایان متوجه رشد وحشتناک فنریر شدند و به این نتیجه رسیدند که آزادانه گشتن فنریر در ازگارد تنها به خرابی و مصیبت منتهی خواهد شد، به همین دلیل خدایان تصمیم گرفتند که با طنابی جادویی فنریر را ببندند. خدایان با امتحان کردن زنجیرها و طنابهای مختلف متوجه شدند که فنریر به قدری قدرتمند است که هیچ یک از این ابزارها برای بستن او کارایی خواهد داشت. در نتیجه با مشورت با دورفها از آنها خواستند که قویترین طناب ممکن را با جادو خلق کنند تا بتواند این گرگ عظیم را اسیر کند. طناب ساخته شده گلپینیر نام گرفت. وقتی خدایان با این طناب جدید که ظاهری بسیار نازک و ضعیف داشت به فنریر نزدیک شدند تا به شکل گذشته به بازی با فنریر (آنها امتحان کردن طنابها و زنجیرهای مختلف برای پی بردن به میزان قدرت فنریر را به شکل یک بازی برگزار میکردند) بپردازند، فنریر با دیدن طنابی به آن ضعیفی به هدف خدایان شک کرده و شرطی برای این بازی در نظر میگیرد. فنریر میگوید در این بازی تنها در صورتی حاضر است که به خدایان اجازه دهد او را با طناب ببندند که یکی از آنها دست خود را در دهان او قرار دهد. اینبار هم تیر داوطلب شده و دست راست خود را در میان آرواره های عظیم فنریر قرار میدهد. خدایان با سرعت طنابها را بسته و به سنگی محکم میکنند و فنریر که میبیند قادر به فرار از این طناب نیست فوراً دست تیر را گاز گرفته و از مچ جدا میکند. صدای زوزه های خشمگین فنریر به قدری بلند میشود که هر بار منجر به زمینلرزه های عظیم و خطرناک میشود. برای ساکت کردن او خدایان شمشیریغول پیکر را در آرواره های او فرو کرده و فک بالا و پایین او را به هم متصل میکنند. فنریر اسیر و ساکت در بند باقی میماند تا با شروع رگناروک انتقام خود را از خدایان بگیرد.



همانطور که پیشتر گفته شد خدای خدایان را چندین حیوان افسانه ای همراهی میکردند، که دو گرگ به نامهای گری و فرکی از این حیوانات بودند. اودین با توجه به اینکه به خوردن غذا نیازی نداشت و تنها به نوشیدن معجونی مخصوص (به نام مید که ساخته شده از خون و عسل است) نیاز داشت، از غذاهایی که برای او تهیه میشد به این دو گرگ وفادارش میداد. گری و فرکی اودین را همه جا دنبال میکردند.



گلدفکسی اسب جاینتی به نام هرونگیر است که زیباترین اسب اسطوره های نورس است اما در شرطبندی این جاینت با اودین بر سر سریعترین اسب شکست خورده و او را به ثور میدهد.



گالینبرستی گرازی طلایی رنگ است که توسط دو برادر آهنگر دورف به نام های سیندری و بروکر ساخته شده است. این گراز به فری هدیه داده شد که گرازی معمولی نیست. او از تمام اسب ها سریعتر میدود و بر روی آب و هوا نیز قادر به دویدن است. نور طلایی رنگی از پوست او نیز ساطع میشود که منشا روشنایی در تاریکی خواهد بود. بسیاری از سربازان وایکینگ نقش این گراز را بر روی سپر های خود میکشیدند تا از آنها در برابر تاریکی (ترس) محافظت کرده و شانس به آنها هدیه دهد.



گالین کمی یکی از خروس های سرخرنگ افسانه ای است که در زمان وقوع آخرالزمان به خدایان و قهرمانان مستقر در والهالا شروع رگناروک را اعلام میکند.



هیدران بزی ماده است که وظیفه ساخت بشکه های بی نهایتی از نوشیدنی خدایان همان مید را به عهده دارد که هر شب برای آنها در والهالا سرو میگردد.

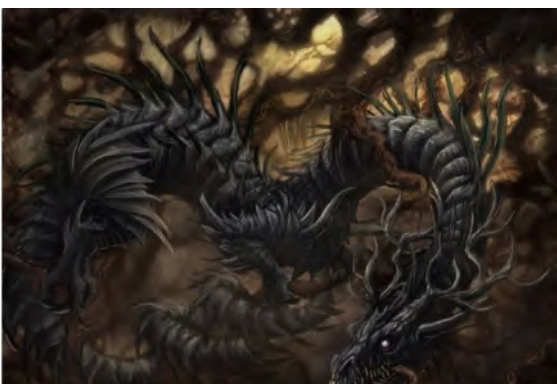
دو کلاغی که بر فراز سرزمینهای نه گانه نارس پرواز میکنند هوگین و مومین نیز از حیوانات همراه خدای خدایان اودین هستند. آنها هر روز صبح از شانه های اودین پرواز کرده و شب به نزد او باز میگردند و اخبار و اتفاقات سراسر عوالم نه گانه را در گوش اودین زمزمه میکنند.



یورمنگاندیر یکی دیگر از فرزندان لوکی است که در زمان کودکی به فرمان اودین به اعماق دریا تبعید شده است. یورمنگاندیر به سرعت به شرایط جدید خود عادت کرده و شروع به رشدی وحشتناک میکند. با گذشت زمانی اندک او به قدری بزرگ میشود که به دور میدگارد (سرزمین انسان ها) چنبره میزند. ثور و یورمنگاندیر دشمنان خونی یکدیگر هستند و در آخرالزمان در مقابل هم مبارزه کرده و یکدیگر را میکشند.



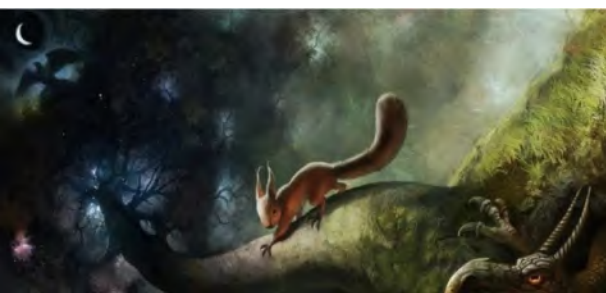
نیتاگ ازدهای مخصوص هل در سرزمین یخی نیفلهیم که در نزدیکی ریشه های ایگدراسیل واقع شده است. نیتاگ خوفناکترین موجود اساطیر نارس، از ریشه های ایگدراسیل و همینطور از اجساد گناهکاران تغذیه میکند.





Artwork Coovriah 2017 visit www.howarddavidjohnson.com

در اساطیر نورس و در فولنیر در واقع شاهینی است که در میان دو چشم یک عقاب عظیم الجثه دارد. این عقاب در آثار باقی مانده اسطوره های نورس عقابی بینام است که بر نوک بالاترین شاخه های ایگدراسیل زندگی میکند و بر روی تمام عوالم نه گانه نظاره دارد. این عقاب گاه با و در فولنیر یکی در نظر گرفته شده است.



راتاتوسکر سنجابی است که هر روز از نوک شاخه های درخت زندگانی، ایگدراسیل تا ریشه های آن پایین و بالا میدود. وظیفه او انتقال پیام دشمنی از و در فولنیر و عقاب مستقر در نوک ایگدراسیل به نیتاگ در کنار ریشه های آن است. او هر روز سعی میکند بر آتش نفرت و دشمنی این دو بیافزاید. رتاتوسکر سنجابی مرموز و فضول است که نقش مهمی در شکل گیری دشمنی میان موجودات مختلف در عوالم نه گانه نورس دارد.



اسپلینیر اسب جادویی اودین، اسبی خاکستری رنگ و هشت پای است که هیچ حیوانی قادر به پیشی گرفتن از او در سرعت نیست. در اساطیر نورس اسپلینیر نماد باد بوده و قادر به دویدن بر روی ابرها است. بر روی پوست اسپلینیر طلسم هایی مرموز نوشته شده است که از سرزمین هل منشا میگیرند و توسط لوکی به اودین هدیه داده شده است.



تانگنیسیر و تانگنیویست دو بز معروف ثور، خدای طوفان هستند که وظیفه کشیدن کالسکه مخصوص او را به عهده دارند. به محض سوار شدن ثور بر روی کالسکه خود صدای سم های این دو بز و برقی که از برخورد سم های آنها با زمین بلند میشود به شکل رعد و برق به میدگارد میرسد.



دروگرها موجوداتی مرده و زامبی شکل هستند که قدرتی ابرانسانی دارند و قادر هستند خود را به شکل موجودات دیگری تبدیل کنند اما بوی تند فاسد شدن گوشت آنها همیشه به همراهشان خواهد بود. ویژگی مهم آنها قدرت شنا کردن از میان سنگ هاست که نشانگر نحوه خارج شدن آنها از قبرهایشان نیز هست. این موجودات در نزدیکی قبرهای خود باقی مانده تا از گنج های مدفون شده محافظت کنند و همچنین انسان هایی که در زمان زندگی به آنها بدی کرده اند را نفرین میکنند.



فاسگریم ها ارواحی از جنس آب هستند که موسیقی زیبا و محسورکنندهای را با ویالون مینوازند. این موجودات بسیار زیبا به ازای قربانی کردن یک بز، به انسانها نواختن ویالون را میآموزند، از طرفی هم با گول زدن زنها و بچه ها آنها را در آب غرق میکنند.

هیولای دیگر :



شکل و شمایل (اونی) تنوع گسترده ای دارد، اما این هیولا ها معمولا به صورت مخلوقاتی غول پیکر و ترسناک با ناخن ها یا پنجه های تیز، موهای جنگلی و دو شاخ دراز که از سرشان بیرون آمده نشان داده میشوند. آنها خیلی اوقات به شکل انسان درآمده اند اما گهگاهی هم با شمایلی غیرطبیعی تصویر شده اند که انگشتان و پنجه هایی بیشتر از اندازه انسان داشته و تعداد چشمهایشان هم بیشتر از دوتا و عددی فرد است. رنگ پوستشان ترکیبی از رنگهای مختلف است، اما معمولا رنگ قرمز و آبی در پوستشان به کار رفته است. ظاهر تندخو و خشن آنها با پارچه پلنگی که به کمر میبندند و گرز آهنی شان تشدید میشود. همچنین این موجود در باورها و افسانه های یهودی-مسیحی خیلی شبیه به شیطان تصور شده است.



اگری هیولایی شبیه به انسان اما عظیم الجثه و زشت است. اگری ها اغلب در افسانه های فولکلور و مربوط به جن و پری تجسم میشوند، آنها از مخلوقات انسانی تغذیه میکنند و در ادبیات کلاسیک نیز به دفعات ظاهر شده اند. آنها اغلب با سری بزرگ، موهای فراوان و ریش، شکمی بزرگ و بدنی قوی نمایش داده میشوند.



مومیایی جسدی است که پوست و گوشت خشک شده اش یا از روی عمد و یا به کمک برخی از تغییرات شیمیایی طبیعی (مثل سرمای بیش از حد، میزان رطوبت خیلی پایین و یا فقدان هوا) حفظ میشود. افسانه های خیلی زیادی در مورد مومیایی ها وجود دارد؛ خصوصا افسانه هایی در مورد بلاهایی که گریبان متجاوزین به مقبره های مومیای ها را گرفته است. این افسانه ها منجر به پیدایش نگاهی افسانه ای و اما جدید نسبت به مومیاییها شده که بعضیها فکر میکنند آنها در مقابرشان زنده میشوند!



گرگ نماها انسان هایی فولکلور یا اسطوره ای هستند که قابلیت تغییر شکل به صورت گرگ را دارند و یا گرگهایی با شکل و شمایل انسانی هستند، که یا با جادوگری این قدرت را به دست آورده اند یا به خاطر نفرین به این شکل درآمده اند. گرواس مورخ قرون وسطا این تغییر شکل را به ظهور ماه کامل مربوط میدانند؛ باوجود این دالیلی مبنی بر وجود این ارتباط در نوشته های پترونیوس زمان یونان باستان وجود دارد. امروز برخی از نظریه پردازان مدرن اعتقاد به گرگ نماها (و نیز خون آشامها) را نشأت گرفته از مشکلات طبی آن زمان که یکی از آنان بیماری (برفیریا) بود که از مقدار زیاد برفرین در خون و ادرار به وجود میآید میدانند.



گوبلین شیطان، موجودی خرچنگ مانند و بدسگال است و اغلب به شکل ارواح و شبح هایی که مثل اجنه کوتوله هستند با ظاهری که به طرز بی تناسبی بدریخت هستند ترسیم شده اند. قدشان نیز از اندازه آدم کوتوله تا قد انسان عادی متغیر است. به آنها توانایی های مختلفی (گاهی هم متضاد) نسبت داده اند و ظاهر و خوی و خصلتشان بستگی به افسانه های سرزمین خودشان دارد. در برخی موارد آنان در زمره موجودات کوچک با خوی همیشه عصبانی طبقه بندی شده اند که تاحدی به جنهای کوچک سلتی مرتبطند.



غول خاورمیانه هیولایی مربوط به افسانه های عربی زمان باستان است که بیشتر در قبرستان ها و دیگر مکان های غیرمسکونی حضور داشته اند. غول ها در داستان های فولکلور عرب زبان باستان به یک طبقه اهریمنی از جن ها متعلق بودند و گفته شده آنها فرزندان ابلیس هستند (یعنی همان شیطانی که مسلمانان میشناسند) آنها می توانند مدام شکل خود را تغییر دهند، اما حضور آنها همیشه با علامت تغییر ناپذیری قابل تشخیص است: پاهایی به شکل سم الاغ. گفت شده که این موجودات بچه های کوچک را هم میدزدند، به قبرها دستبرد زده و مرده ها را میخورند! چه بسا که گاهی اوقات مسافران و جهانگردان در بیابانهای بی آب و علف وقت خود را در جستجوی غول ها تلف کرده اند.



طبق یک افسانه اگر در یک خانه یک نفر در حال مرگ باشد، بانسی در اطراف آن خانه شیون و ناله میکند. اگر چند بانسی هم زمان در یک مکان ظاهر شوند بدان معنی است که مرگ آن شخص واقعه ای مهم و یا شاید هم مقدس است. در افسانه ها خصوصیات بانسی اینگونه آمده است: روح یک زن که پری یا جن نامیده میشود، زنی خاص که به قتل رسیده است یا در سن کودکی فوت کرده است. بانسی ها بارها در لباس خاکستری یا سفید ترسیم شده اند با موهایی زیبا و بلند که آنها را با شانه های نقره شانه میکنند. در داستان های دیگر نیز بانسی را در لباسی ردا مانند و به رنگ سبز، قرمز یا سیاه نشان داده اند.



گورگون در اساطیر یونان هیولای زن تبهکاری با دندانهایی تیز است که موهایش را مارهای زنده سمی تشکیل داده اند. در بعضی تصویرها هم با پنجه های برنجی، بالهایی از طلا و دندان هایی شبیه به گراز نشان داده شده اند. طبق این افسانه دیدن صورت یک گورگون انسان را تبدیل به سنگ میکند. هومر تنها از یک گورگون صحبت میکند که در ایلید نشان داده شده که سرش در مرکز زره زئوس ثابت شده است. هسیدو شاعر یونانی تعداد گورگون ها را سه عدد میداند: (استنو که قدرتمند و بزرگ) و (ای یوریال که کمندانداز به دوردستها) و (مدوسا که ملکه) و آنها را دختران فورکیس خدای دریا و از کتو میداند. مسکن آنها را نیز عمیق ترین قسمت اقیانوس باختری؛ طبق گفته نویسندگان جدیدتر در لیبری میداند. از بین این سه گورگون فقط مدوسا فناپذیر است.



زامبی عبارت است از جسد انسان که دوباره زنده شده ولی عاری از هرگونه عقل و هوشیاری است! در تعریف های مربوط به زمان معاصر آنها معمولا به صورت گروهی از انسان های مرده ظاهر میشوند. اصل و منشا داستان زامبی ها به اعتقادات معنوی آفریقایی- کارائیبی به نام Voodoo (جادوگری سیاه پوست) برمیگردد. اما شرح ترسناک تری در مورد زامبی ها هست که امروزه نیز متداول شده و عاملی برای ترساندن مردم به خصوص در فیلم ها شده مربوط میشود به داستانی که میگوید: آنها در اثر عواملی علمی و یا ماورا طبیعی از قبرها بیرون آمده و دوست دارند گوشت و مغز انسان های زنده را بخورند!! آنها هوش و آگاهی خیلی اندکی دارند و هیچ وقت تحت کنترل انسان ها قرار نمیگیرند.



شیطان جرسی

گفته می شود شیطان جرسی ، یکی از وحشتناک ترین موجودات ، در Pine Barrens در جنوب نیوجرسی ساکن بوده است ، داستان هایی که از دهه 1800 شروع می شدند و تا قرن 20 ادامه داشتند.



هیولای فلت وودز

هیولای فلت وودز یک موجود فرازمینی یا غیرقابل شناسایی است که گفته می شود در تاریخ 12 سپتامبر سال 1952 در شهرستان براکستون ، ویرجینیای غربی ، ایالات متحده دیده شده است. طبق

گزارشات ، این موجود عظیم الجثه بوده با حداقل 10 فوت قد. صورتی مایل به قرمز و بدنش سبز رنگ بوده و چشم های غیر انسانی و برجسته داشته است.



جغد

این موجود یک جغد مانند است که گویا در اواسط سال 1976 در روستای Owlman مشاهده شده است. این موجود در حالی که به طرز وحشتناکی بالای برج کلیسای Mawnan معلق بود ، دیده شد. گوشهای نوک تیز ، چشمان قرمز و چنگالهای سیاه مانند ناخن از ویژگیهای این موجود بود.



مرد مارمولک باتلاق Scape Ore

مرد مارمولک از وحشتناک ترین موجودات ، یک انسان نما و از خزندگان است که گفته می شود در مناطق باتلاقی داخل و اطراف لی کان کارولینای جنوبی به همراه فاضلابها زندگی می کند. اولین مشاهده گزارش شده توسط کریستوفر دیویس انجام شد ، وی گفت که او هنگام رانندگی در 29 ژوئن 1988 با این موجود روبرو شده است. دیویس گفت موجود سعی کرد ماشین را بگیرد و سپس هنگامی که قصد فرار داشت روی سقف آن پرید. ماشین وی در این اتفاق بشدت آسیب دیده بود.



هیولای جزیره کانوی

Canvey Island Monster موجودی غیرمعمولی است که لاشه اش در نوامبر 1953 در سواحل جزیره کانوی انگلیس کشف شد. لاشه دوم که سالم تر هم بود در آگوست سال 1954 کشف شد. این موجود پوستی به رنگ قهوه ای مایل به قرمز، چشم‌هایی برآمده، پنجه های کوچک و دندان های تیز و کوچکی داشت.



پاپ لیک هیولا

پاپ لیک هیولا افسانه ای وحشتناک درباره موجودی نیمه انسان ، نیمه بز و گوسفند است. اعتقاد بر این است که او بر روی نهر Pop Lick Creek در لوئیزیولا ، کنتاکی زندگی می کند. در اواخر سال 1800 شایعاتی درباره پرسی زدن حیوانات وحشی در بیابان کانادا منتشر شد. مردم محلی آن را هیولای لیک پاپ می نامیدند.



هیولای دریاچه worth

هیولای دریاچه worth یکی از اسرار آمریکای شمالی است. گزارش شده که در دریاچه ورث و اطراف آن در تگزاس زندگی می کند. این هیولای ترسناک شبیه نیم انسان نیمه بز است. این هیولا اولین بار در یک شب گرم تابستانی در سال 1969 دیده شد. سه زوج جوان در اتومبیل پارک شده از منظره رمانتیک حاشیه دریاچه لذت می بردند که ناگهان ، یک جانور عظیم الجثه بر روی سقف یکی از ماشینها پرید. زوجهای دیگر شاهد این ماجرا بودند و آن را توصیف کردند.



Hircocervus



این موجودات که از زمان باستان طرح‌هایی از آن‌ها دیده شده است، سری شبیه گوزن و اندامی همانند انسان‌ها دارد. هم ارسطو هم پلاتو در فلسفه خود راجع به این موجود بحث کرده اند با این تفاوت که ارسطو معتقد است این موجود کاملاً خیالی است. اولین باری که از این موجودات به صورت انگلیسی نام برده شد به یک نسخه خطی در سال ۱۳۹۸ میلادی بار می‌گردد.

مانتیکور



ریشه افسانه مانتیکور در ایران است که با نام مردخوار شناخته می‌شود. این موجود مثل بسیاری دیگر از هیولاها از طریق پیلینیوس (پلینی بزرگ) طبیعی‌دان، فیلسوف طبیعی و نویسنده رومی به اروپای قرون وسطی رسید. در نوشته‌های پلینی از شاهان، شهرها، طوایف و وضع طبیعی ایران بسیار یاد شده‌است. این موجود اینگونه توصیف شده است که چهار پا دارد، سر آن مانند کله انسان است، اما جثه آن به اندازه یک شیر است.

پری دریایی

اولیه‌ترین اشاره‌ها به پری دریایی مربوط به فولکلور آشوری است. به مرور این موجود با اقتباس یونانی‌ها از افسانه‌های آشوری در اروپا هم معروف شد. این موجودات گاهی به عنوان شیطان هم به نمایش گذاشته می‌شدند.

اوگر



اوگرها در فولکلورهای فرهنگ‌های مختلفی دیده شده است و معمولاً به عنوان موجودی عظیم به تصویر کشیده می‌شوند که چهره‌ای زشت دارند. ویژگی آن‌ها نیز اینگونه توصیف می‌شود که به گوشت انسان‌ها علاقه دارند از این رو ممکن است الهامی از هم‌نوع خواری باشد که در واقعیت نیز وجود دارد.

تک شاخ

تک شاخ‌ها نیز برای نخستین بار در نوشته‌های پلینی دیده شدند و به عنوان جانورانی توصیف شدند که بدن یک اسب، کله یک گوزن و پاهای فیل و دم یک گراز را دارند. همچنین یک شاخ سیاه نیز روی سر آن‌ها قرار داشت. اسم تک شاخ (Monoceros) گاهی به عنوان جایگزین کلمه یونی کورن (Unicorn) استفاده می‌شود.

پارد



باورها بر این بود که پارد یک گربه خالدار عظیم الجثه است که می‌تواند در سرعت بالایی حرکت کند. این موجود شباهتی به یوزپلنگ دارد. در باورهای عامیانه تصور می‌شد این موجود با شیرها جفت می‌شوند و پلنگ‌ها (Leopard) به وجود می‌آیند.

سمندر



با وجود اینکه سمندر یک جانور واقعی است، اما در اسناد مربوط به قرون وسطی معمولاً آن‌ها به عنوان موجودی غیر واقعی و خیالی محسوب می‌شدند. این موجود معمولاً با بال‌هایی از جانوران دیگر به

تصویر کشیده می‌شدند. عموماً اینگونه تصور می‌شد که این موجود بر روی آتش کنترل دارد. امروزه نیز نام دیگر سمندر آتش خوار است.

مونوپاد

امروزه کلمه مونوپاد را به عنوان یک وسیله عکاسی می‌شناسیم که بی ارتباط با یک موجود افسانه‌ای به همین نام نیست. مونوپادها نیز به وسیله پلینی به فولکلور اروپایی آورده شدند و همانطور که از نامش پیداست به موجودی گفته می‌شود که یک پا بیشتر ندارد و آن یک پا هم عموماً اندازه بزرگتری نسبت به بدن دارد.

اژدهای دو پا

اژدهای دو پا یا وایورن، بدنی مانند بدن خزندگان و سر و بال‌های یک اژدها را دارد، اما با این تفاوت که تنها دو پا دارد. در تصاویر، معمولاً دم این نوع اژدها انتهایی لوزی‌شکل یا پیکان‌مانند دارد.

یاله



باز هم پلینی شخصی است که ظاهر موجودی به نام «یاله» را وارد افسانه‌های قرون وسطی کرد. این جانور، موجودی بین شاخ درازها و بزها توصیف می‌شود؛ همیشه نیز شاخ‌هایی بزرگ برای آن در نظر گرفته می‌شود. یاله‌ها یکی از مهمترین حیوانات در نشان شناسی سلطنت انگلیس از زمان پادشاهی هنری هفتم بوده است.

سینوسفالی



معنای واقعی کلمه سینوسفالی «مردی با سر یک سگ» است، اما این به‌طور آشکار به بدن انسان با سر یک سگ اشاره دارد. همچنین سینوسفالکس در اساطیر بسیاری از نقاط جهان، از جمله مصر باستان، هند، یونان و چین شناخته شده‌است. در فرهنگ عامه مدرن، سینوسفالکس همچنین به عنوان شخصیت در کتاب‌ها، کمیک‌ها و رمان‌ها آورده شده است.



چوپاکابرا یکی از جدیدترین موجودات و هیولاهای افسانه ای به شمار می رود که اولین گزارش ها از مشاهده آن در سال ۱۹۹۵ بوده است. این داستان از پورتوریکو آغاز شده، جایی که کشاورزان و بومی ها مرغ ها و بزهای خود را با زخم های سوراخ مانند بر روی بدن هایشان و همچنین کمبود خون پیدا می کردند. گزارش های اولیه ای که از مشاهدات این موجود ارائه شده است آن را به شکل یک خرس کوچک توصیف کرده که دارای دندان های نیش بلند و لبه های تیزی بر روی پشت و ستون فقرات خود بوده است. مشاهدات و گزارش های مشابهی که از زمان حرکت این موجود به قاره آمریکا ارائه شده است نشان می دهد که این موجود از هیولاهای افسانه ای در حل تکثیر شدن بوده و همچنین دارای استعداد بالایی در تطبیق شدن با محیط می باشد. این موجود هنوز هم بیگانه به شمار می رود با اینکه موجود دیگری در فیلیپین با نام Sigbin وجود داشته که نوعی خرس می باشد و شباهت های قابل توجهی میان آن و گزارش های ارائه شده از چوپاکابرا دیده می شود.



لشی به عنوان موجودی افسانه ای شناخته می شود که دوستانه تر از سایرین می باشد و چیزی شبیه به درختانی از که در فیلم ارباب حلقه ها مشاهده می شود. این هیولاهای افسانه ای که از اسالوها نشات گرفته است به عنوان موجودی با ذهن باز و محافظ جنگل ها شناخته می شود. این موجودات در ظاهر بخشی از حیوان و بخشی دیگر گیاه می باشند که دارای دم و پاها حیوانی و همچنین موهایی می باشند که از درخت انگور و چمن تشکیل شده است. این موجودات می توانند شکل و اندازه خود را بر اساس فرمان تغییر دهند و از باشگاه های چوبی برای محافظت استفاده نمایند. این موجودات افسانه ای رابطه ای نزدیک با شکارچیان بزرگ جنگل داشته که همچنین از آن ها نیز محافظت می کنند. اغلب از این موجودات می توان صدای فریادهای بلند را شنید اما آن ها می توانند صدای انسان ها را نیز تقلید نمایند. این موجودات افسانه ای تهاجمی نمی باشند اما اگر آن ها را در خانه خود به دام بیاورید آن ها می توانند بسیار خصمانه عمل کنند.



نقشه هیولا ۱

World of Cryptids

Rest of Asia & Oceania



نقشه هیولا ۲



نقشه هیولا ۳

World of
Cryptids

Middle East & Central Asia



نقشه هیولا ۴

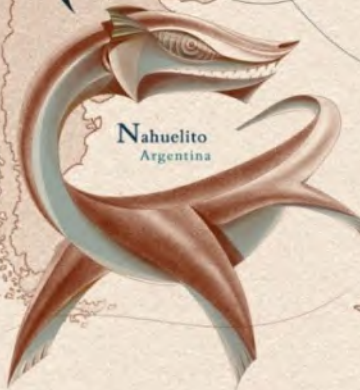
World of Cryptids

North America



World of Cryptids

South America



SavingSpot



CHAMROSH



OUROBOROS



LEVIATHAN



NUCKLELEE



TROLL



BAPHOMET



SPRING-HEELED JACK



AGRABUA MELU



WEREJAGUAR



INDRIK



KAMAITACHI



CHOCHINOBAKE



DRAC



IMP



KASAOBAKE



ROKUROKUBI



CATOBLEPAS



ZILANT



BLACK DOG



CHIMAERA



ZARATAN



ZHULONG



HIPPOGRIFF



GRIFFIN



KITSUNE



JACKALOPE



VANEGUMPHU



PYAKWENTAI



BOGLE



SALAMANDER



MAKKALEEPOI



UPSORNPAKSEE



ECHIDNA



CECROPS



AMPHISBAENA



ANT LION



KELPIE



HIPPOCAMPS



IFRIT



MEDUSA



BISHOP FISH



AXEX



HARPY



COCKATRICE



BA



CERNUNNOS



MINOTAUR



GARGOYLE



MONSTER



MUMMY



VAMPIRE



GOLEM



DEATH



KRAKEN



KHRYSOMALLOS



UNICORN



CAT SIDHE



AWA HON DO



WITCH



WIZARD



OGRE



CUGLE



ZOMBIE



BABA YAGA



TWRCH TRYTH



BANSHEE



BASILISK



HYDRA



CERBERUS



WYVERN



HUMBABA



MANTICORE



WEREWOLF



BIGFOOT



SLEIPNIR



CYCLOPS



CENTAUR



PSOGLAN



ASKAFROA



FACHAN



SPHINX (MALE)



SPHINX (FEMALE)



BEHEMOTH



MERMAID

مثلث برمودا

مثلث برمودا (به انگلیسی: Bermuda Triangle)، که به عنوان مثلث شیطان نیز شناخته می‌شود، یک افسانه محلی است که در اطراف منطقه ای محدود در قسمت غربی اقیانوس اطلس شمالی متمرکز شده‌است، جایی که گفته می‌شود تعدادی هواپیما و کشتی در شرایط مرموز ناپدید شده‌اند. ایده این منطقه به عنوان منحصر به فرد و مستعد ناپدید شدن در اواسط قرن بیستم مطرح شد، اما اکثر منابع معتبر این ایده را که هر گونه راز وجود دارد رد می‌کنند.^{[۱][۲][۳]}

مثلث برمودا

مثلث برمودا



One version of the Bermuda Triangle area

مجاورت مثلث برمودا یکی از پرترددترین خطوط حمل و نقل دریایی در جهان است که کشتی‌ها به‌طور مکرر از آن عبور می‌کنند و به بندرهای قاره آمریکا، اروپا و جزایر کارائیب می‌روند. کشتی‌های تفریحی به‌طور منظم از این منطقه می‌گذرند و هواپیماهای تجاری و خصوصی به‌طور منظم بر فراز آن پرواز می‌کنند. فرهنگ عامه ناپدید شدن‌های مختلفی را به ماورالطبیعه یا فعالیت موجودات فرازمینی نسبت داده‌است.

اولین ادعای ناپدیدشدن غیرعادی در برمودا را ادوارد ون وینکل جونز در ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۰ در مجله میامی هرالده (آسوشیتد پرس) [۴] ارائه داد. [۵] دو سال بعد، مجله فیت مقاله‌ای کوتاه از جورج ایکس با عنوان «رمز و رازهای دریا پشت درب‌های ما هستند» منتشر کرد. [۶] در این مقاله درباره‌ی دست دادن بسیاری از هواپیماها و کشتی‌ها از جمله پرواز ۱۹ به طور جامع صحبت شده است. در آوریل ۱۹۶۲، مجله لژیون آمریکایی ادعا کرد که نکته مهمی در پرواز ۱۹ وجود داشته است. [۷] این مجله ادعا کرد که فرمانده مأموریت گفته است: «ما در حال ورود به آب‌های سفید هستیم و هیچ چیز خوب به نظر نمی‌رسد. ما نمی‌دانیم که در کجا هستیم. آب سبز است یا سفید؟» حتی شایعه شد که پرواز ۱۹ به مریخ فرستاده شده است. این مقاله برای نخستین بار نشان داد که مردم از وقایع رخ داده در این منطقه را دنبال می‌کنند. در فوریه ۱۹۶۴، «وینسنت گادیس» در مجله ارگوزا در مقاله‌ای به نام «مثلث برمودا قاتل است» درباره‌ی پرواز ۱۹ و دیگر رخ داده‌های این منطقه نوشت. در سال بعد، گادیس مقاله خود را تا جایی گسترش داد که تبدیل به یک کتاب شد. [۸]

«لورنس دیوید کخ» پژوهشگر دانشگاه ایالتی آریزونا و نویسنده کتاب «راز مثلث برمودا» در سال ۱۹۷۵ ادعا کرد راه‌حلی در این باره پیدا کرده است. او اظهار داشت که نوشته‌های گادیس و دیگر نویسندگان درباره‌ی این پدیده بیش از حد اغراق‌آمیز بوده است. دیوید کخ با پژوهش‌های خود، اشتباهات و تناقضات بسیاری بین حساب و اظهارات چارلز برلیتز و شاهدان عینی و بازماندگان کشف کرد که بسیاری از اطلاعات مربوط به کشتی‌های بادبانی و ناپدیدشدن آن‌ها را کشف کرد. مجموع پژوهش‌ها عبارتند از:

- کشتی‌ها و هواپیماها که بزرگتر از بقیه بودند گرفتار طوفان گرمسیری شدند و تعدادی از آن‌ها ناپدید شدند و چارلز برلیتز و نویسندگان دیگر یادکردن طوفان در این حوادث را از یاد برده‌اند.
- برخی از اطلاعات موجود در پژوهش‌های دیگر اغراق‌آمیز بود. به عنوان مثال، کشتی ناپدید می‌شد و اما پرسش نامشخص این‌جاست که چرا برخی از هواپیماها به سختی خود را به بندر رساندند و گرفتار مثلث برمودا نشدند.
- مثلث برمودا به عنوان یک افسانه شهری در نظر گرفته شده است. [۹]

با توجه به غرق شدن کشتی نفت‌کش در سال ۱۹۷۲، قطعاتی از بقایای آن در خلیج مکزیک پیدا شد. محققان دریافتند که کاپیتان کشتی در دفتر کابین، یک فنجان قهوه را به سختی در دستش فشرده و در همان حال جان داده است. [۱۰]

موقعیت مثلث

نخستین مرزهای اعلام شده برای مثلث به مقاله‌ای که وینسنت گادیس در سال ۱۹۶۴ میلادی نوشته بود بازمی‌گردد. [۱۱] در آن مقاله سه رأس مثلث بر روی میامی فلوریدا، سان خوآن پورتوریکو و بر روی جزیره برمودا در وسط اقیانوس اطلس می‌افتاد. [۱۲] اما نویسندگان بعدی این مرزبندی را نپذیرفتند [۱۳] و رأس‌های تازه‌ای را برای مثلث مشخص کردند که ناحیه‌ای به مساحت ۱۲۳۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع تا ۳۹۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع را دربرمی‌گرفت. [۱۴]

کم‌کم چنان شد که پذیرش هر رویداد درون مثلث، به شخصی که گزارش آن را می‌نوشت بستگی پیدا کرده بود. [۱۵] انجمن نام‌های جغرافیایی ایالات متحده چنین مثلثی را به رسمیت نمی‌شناسد و در نقشه‌های سازمان‌های دولتی آن را نمی‌آورد. [۱۶]

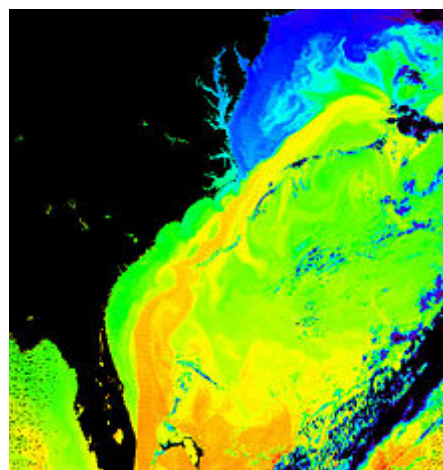
نقشه جغرافیایی مثلث برمودا بر روی بخشی از اقیانوس اطلس در سواحل جنوب شرقی آمریکا واقع است. رأس آن نزدیک برمودا و قسمت انحنای آن از سمت پایین فلوریدا گسترش یافته و از پورتوریکو گذشته، به طرف جنوب و شرق منحرف شده و از میان دریای سارگاسو گذر کرده و دوباره به سوی برمودا بازگشته است. طول جغرافیایی در قسمت غرب مثلث برمودا ۸۰ درجه است.

این ناحیه یکی از پر رفت و آمدترین خط‌های سفرهای دریایی است و روزانه کشتی‌هایی از اروپا، قاره آمریکا و جزیره‌های کارائیب در آن منطقه رفت و آمد می‌کنند. کشتی‌های تفریحی از فلوریدا یا پروازهای تجاری و هواپیماهای شخصی به فراوانی از فلوریدا، کارائیب و آمریکای جنوبی به این منطقه سفر می‌کنند.

نظریه‌ها و توضیح‌های فرضی

نظریات علمی

تا پیش از استفاده از جی‌پی‌اس، قطب‌نما اصلی‌ترین وسیله ناوبری محسوب می‌شد و بدین ترتیب قطب‌نما یکی از دلایل یادشده در حوادث مثلث برمودا معرفی شده است. بسیاری از فرضیه‌ها حامل این پیام بودند که ممکن است در این منطقه ناهنجاری‌های مغناطیسی غیرعادی وجود داشته باشد^[۱۳] و هیچ‌گاه نمی‌توان آن‌ها را پیدا کرد. قطب‌نما میل مغناطیسی دارد و گاهی اوقات دچار اشتباه می‌شود. مثلث برمودا نیز دارای قطب مغناطیسی شمال است و دریانوردان این واقعیت را از قرن‌ها پیش متوجه شده بودند. برای مثال، دریانوردان ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۰ بر روی خط ویسکانسین حرکت می‌کردند^[۱۴] ولی در نهایت به خلیج مکزیک رسیدند. در حالی که عموم مردم فکر می‌کنند که میل مغناطیسی قطب‌نما یک پدیده مرموز است.



تصویری رنگی از گلف استریم و جریان شمالی که در غرب اقیانوس اطلس جاری است. (ناسا)

یکی دیگر از دلایل علمی این پدیده وجود گلف استریم در اعماق اقیانوس است که از خلیج مکزیک سرچشمه می‌گیرد و از راه تنگه فلوریدا به اقیانوس اطلس شمالی جریان پیدا می‌کند. در حقیقت، یک رودخانه در اعماق این اقیانوس

قرار دارد که می‌تواند چیزهای **شناور** را حمل کند. سرعت این جریان دریایی ۲٫۵ متر در ثانیه (۵٫۶ مایل در ساعت) است.^[۱۵]

یکی از مهم‌ترین توضیحات در از دست دادن هواپیماها و کشتی‌ها، اشتباهات انسان است.^[۱۶] در ۱ ژانویه ۱۹۵۸، از روی لجزای و سرسختی **تاجر** هاروی کانور، **بادبان‌های** کشتی از دست رفتند و کشتی گرفتار طوفان جنوب **فلوریدا** شد.^[۱۷]

یکی دیگر از دلایل علمی این پدیده رفتار خشونت‌آمیز آب‌وهوا است. طوفان‌های قدرتمند که در **آب‌های گرمسیری** تشکیل می‌شوند، سبب جان باختن هزاران نفر و خسارت‌های میلیارد دلاری شده‌است. غرق شدن ناوگان فرانسیسکو د بوبادیللا در سال ۱۵۰۲، نخستین نمونه ثبت شده از این طوفان بوده‌است. این طوفان در گذشته سبب تعدادی از حوادث مربوط به مثلث برمودا بوده‌است. احتمال می‌رود که علت غرق شدن کشتی در **شهر بالتیمور** در ۱۴ مه ۱۹۸۶، هوای **سرد** و طوفان‌های قدرتمند بوده‌است. در این کشتی، ناگهان **باد** شدید وزید و **سرعت باد** از ۲۰ مایل در ساعت به ۶۰-۹۰ مایل در ساعت افزایش یافت. جیمز لوشین متخصص **ماهواره مرکزی ملی** طوفان، اعلام کرد که شرایط آب و هوایی بسیار سرد و ناپایدار بوده‌است و این ناپایداری به گونه‌ای سبب **انفجار** باد شده‌است.^[۱۸] مشابه این رویداد در سال ۲۰۱۰ در **کونکوردیا** در سواحل **آرژانتین** رخ داد.



تصویری از پراکندگی **گاز متان** در سراسر جهان، سال ۱۹۹۶. (سازمان زمین‌شناسی آمریکا)

یکی دیگر از دلایل علمی این پدیده وجود **گاز متان** (یک **گاز طبیعی**) است.^[۱۹] آزمایش‌های **استرالیا** ثابت کرده‌است که وجود **حباب** در آب، سبب کاهش **چگالی** و در نتیجه فرورفتن کشتی در اعماق آب می‌شود.^{[۲۰][۲۱][۲۲]} لاشه‌های هواپیماها و کشتی‌ها توسط **گلف استریم** در آب پراکنده می‌شود. این فرضیه ارائه شده‌است که **متان** سبب **گل فشان** در مناطق آبی پر از کف می‌شود و کشتی‌ها قدرت **شناوری** کافی در آب را نخواهند داشت. این اتفاق بدون هشدار و بسیار سریع رخ می‌دهد. انتشارات **سازمان زمین‌شناسی آمریکا** گفته‌است که **متان** در بسیاری از آب‌های **جهان** از جمله منطقه ریج بلیک، در ساحل جنوب شرقی **ایالات متحده آمریکا** وجود دارد.^[۲۳] با این حال، این سازمان با انتشار مقاله‌ای بیان کرده‌است که رویداد **گاز متان** در مثلث برمودا در ۱۵٬۰۰۰ سال پیش رخ داده‌است.^[۲۴]

یکی دیگر از دلایل علمی این پدیده امواج سرکش است. در اقیانوس‌های مختلف و سراسر جهان، **امواج سرکش** موجب غرق شدن کشتی‌ها شده‌است.^[۲۵] و **سکوه‌های نفتی** را سرنگون کرده‌است.^[۲۶] این امواج تا سال ۱۹۹۵ به عنوان یک رمز و راز و یک اسطوره در نظر گرفته می‌شد.^{[۲۷][۲۸]}

نظریات فراطبیعی

برخی از نویسندگان مثلث برمودا را پدیده‌ای فراطبیعی می‌دانند. یکی از نظریات رایج در این باره فرورفتن قاره افسانه‌ای آتلانتیس در دریای بیمینی واقع در جزیره بیمینی است. به قلم افلاطون، مردم آتلانتیس برای فتح آتن سپاهیان بی‌شماری فراهم کردند و زئوس بر آن‌ها طوفانی نازل کرد که قابل تصور نبود.^[۲۹] این ایده توسط استیون اسپیلبرگ با توجه به فیلم علمی-تخیلی برخورد نزدیک از نوع سوم ارائه گردید و از داستان ربودن ۱۹ انسان توسط بیگانگان و موجودات فضایی پیروی می‌کند. این داستان ادعا می‌کند که موجودات فضایی هواپیماها و کشتی‌ها را می‌ربایند و به کرات خود می‌برند. یکی دیگر از نظریات رایج ورود به دنیایی دیگر است. پاره‌ای دانشمندان ادعا می‌کنند که مثلث برمودا، دریچه برای گشودن دنیایی دیگر است و هواپیماها و کشتی‌های انسان‌ها وارد آن دنیا می‌شوند.^[۳۰] چارلز برلیتز نویسنده کتاب‌های متعددی درباره پدیده‌های فراطبیعی، این پدیده را نابودی انسان‌ها بدون هیچ توضیحی می‌داند.^[۳۱]

رخدادها



قایق بادبانی کارول آ دیرینگ در ۲۹ ژانویه ۱۹۲۱، دو روز پیش از ترک کارولینای شمالی (گارد ساحلی ایالات متحده)

یواس اس سایکلوپ

در تاریخ ۱۹ مارس ۱۹۱۸ ناوگان کشتی یواس اس سایکلوپ پس از خروج از جزیره باربادوس ناپدید شد. این رخداد منجر به از دست رفتن بزرگترین ناوگان تاریخ نیروی دریایی ایالات متحده و هر ۳۰۹ خدمه کشتی شد. اگرچه هیچ نظریه تاییدشده‌ای برای این حادثه ارائه نشده‌است، اما برخی علت این حادثه را طوفان و برخی فعالیت‌های دشمن در زمان جنگ جهانی اول دانسته‌اند.^{[۳۲][۳۳]} همراه با ناپدید شدن این کشتی، دو کشتی خواهر آن به نام‌های یواس اس پروتئوس و یواس اس نرئوس نیز در اقیانوس اطلس شمالی در زمان جنگ جهانی دوم ناپدید شدند. هر دو کشتی غیرنظامی بوده و وظیفه‌شان رساندن سنگ معدن فلز به سایکلوپ بود.

کارول آ دیرینگ

در سال ۱۹۲۱، پنج قایق بادبانی که دو سال پیش در سال ۱۹۱۹ به اقیانوس اطلس رفته بوده و بازنگشته بودند در کارولینای شمالی پیدا شدند. در آن زمان شایعات زیادی به راه افتاد و احتمال قربانی شدن آن‌ها توسط دزدان دریایی بر سر زبان‌ها افتاد. احتمال می‌رود که این کشتی‌ها یکی از کشتی‌های اس اس هویت باشند که در همان زمان ناپدید شدند.^[۳۴]



۵ فروند هواپیمای پرواز ۱۹

پرواز ۱۹

پرواز ۱۹ یکی از پیچیده‌ترین حوادث مثلث برمودا بوده است. در این حادثه ۵ فروند هواپیمای نظامی از نوع «تی‌بی‌ام افینگر ۳» در تاریخ ۵ دسامبر ۱۹۴۵ برای یک عملیات اکتشافی هم‌زمان به سمت مثلث برمودا به پرواز درآمدند، ساعتی پس از پرواز ستوان یکم چارلز تیلور با برج مراقبت تماس برقرار کرده و وضعیت خود را به طرز عجیبی تشریح کرد، پس از آن که برج مراقبت توصیه کرد تا هواپیماها ۱۸۰ درجه تغییر مسیر دهند تا در جهت فلوریدا قرار بگیرند. خلبان برای برج مراقبت توضیح داد که دستگاهی برای تشخیص درجه‌ها و جهت‌ها نداریم و آن‌ها از کار افتاده‌اند. صدای خلبانان ضعیف و ضعیف‌تر شد تا به کلی قطع شد و هواپیماها برای همیشه ناپدید شدند.^{[۳۵][۳۶]}

استار تیگر و استار آریل

هواپیماهای استار تیگر و استار آریل دو فروند هواپیما از خانواده سلطنتی آورو تودور پنجم بودند و توسط هواپیمای مسافربری بریتانیا قصد فرود در **آمریکای جنوبی** را داشتند.^[۳۷] کوچکترین خطایی در پرواز ممکن بود هر دو هواپیما را نابود کند و آن‌ها را از رسیدن به آمریکای جنوبی بازدارد. پس از ورود به مثلث برمودا، هر دو هواپیما به یکباره ناپدید شدند.^[۹]

داگلاس دی‌سی-۳

ایربورن ترنسپورت دی‌سی-۳ یکی از هواپیماهای مدل **داگلاس دی‌سی-۳** است که در تاریخ **۲۸ دسامبر ۱۹۴۸** در حالی که از **سان خوان، پورتوریکو** به مقصد **میامی** پرواز می‌کرد، ناپدید شد. هیچ اثری از هواپیما و ۳۲ نفر سرنشین داخل آن یافت نشده است.^[۳۸]

کی‌سی-۱۳۵ استراتوتانکرز

در ۲۸ اوت ۱۹۶۳، یک جفت هواپیمای کی‌سی-۱۳۵ استراتوتانکرز از سوی نیروی هوایی ایالات متحده آمریکا به پرواز درآمدند. در حالی که هر دو بر فراز اقیانوس اطلس پرواز می‌کردند، به هم برخورد کردند و در اقیانوس سقوط کردند. (واینر، برلینز، و گادیس^{[۳۹][۳۱][۸]}) جالب این است که هنگام سقوط در آب ۱۶۰ مایل (۲۵۶ کیلومتر) با هم فاصله داشتند.^[۹]

کونمارا پنجم

کونمارا پنجم یک قایق بادبانی سرگردان در اقیانوس اطلس در جنوب برمودا بود که در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۵۵ پیدا شد. (برلینز و واینر)^{[۳۹][۳۱]} تمام خدمه قایق بادبانی ناپدید شدند در حالی که قایق بادبانی در طول سه روز طوفان در دریا جان سالم به در برد. در سال ۱۹۵۵، یکی از سنگین‌ترین طوفان‌های اقیانوس اطلس وزید که احتمال می‌رود موجب ناپدید شدن خدمه این قایق بادبانی شده باشد.^[۹]

فهرست کامل حوادث

فهرست حوادث

شماره	نوع وسیله نقلیه	نام وسیله نقلیه	تاریخ	مبدأ	مقصد دست نیافته	خلاصه عملیات
۱	کشتی	الن آستین	۱۸۸۰			کشتی در مثلث برمودا ناپدید شد. [۴۰]
۲	کشتی	یواس اس سایکلوپ	۴ مارس ۱۹۱۸	باربادوس	بالتیمور	کالیر، فرمانده کشتی و هر ۳۰۹ خدمه دیگر ناپدید شدند. [۴۱]
۳	کشتی	کارول آ دیرینگ	۳۱ ژانویه ۱۹۲۱	کارولینای شمالی	ریو دو ژانیرو، برزیل	پنج قایق بادبانی در نزدیکی کیپ هتراس ناپدید شدند. [۴۲]
۴	کشتی	اس اس کوتوپاکسی	۱ دسامبر ۱۹۲۵	چارلستون، کارولینای جنوبی	هاوانا، کوبا	دو روز پیش از رسیدن به هاوانا، کوبا، رادیو گزارش داد که چند کشتی غرق شده‌اند. [۴۳]
۵	کشتی	یواس اس پروتئوس	۱۹۴۱	مکزیک	ریو دو ژانیرو، برزیل	هر ۵۸ نفر از دست رفتند و دو کشتی خواهرش نرئوس و اوریون نیز ناپدید شدند. [۴۴]
۶	کشتی	یواس اس نرئوس	۱۹۴۱	مکزیک	ریو دو ژانیرو، برزیل	این کشتی به همراه دو کشتی خواهرش پروتئوس و اوریون ناپدید شد. [۴۴]
۷	کشتی	یواس اس اوریون	۱۹۴۱	مکزیک	ریو دو ژانیرو، برزیل	این کشتی همراه دو خواهرش پروتئوس و نرئوس ناپدید شد. [۴۴]
۸	هواپیما	پرواز ۱۹	۵ دسامبر ۱۹۴۵	ایالات متحده آمریکا		هر ۵ فروند هواپیما از دست رفتند. چند ثانیه پیش از ناپدید شدن آن‌ها فرمانده می‌گفت که این‌جا هیچ چیز خوب نیست، آب سبز است یا سفید. همان روز یک هواپیمای مارینر در جستجوی آن‌ها بود. [۴۵]
۹	هواپیما	ایربورن ترنسپورت دی-سی-۳	۲۸ دسامبر ۱۹۴۸	سان خوان	میامی	هر سه خدمه و ۳۶ مسافر پیش از رسیدن به میامی ناپدید شدند. [۴۶]
۱۰	هواپیما	بی اس ای ای استار تیگر	۳۰ ژانویه ۱۹۴۸	بریتانیا	آزور	این هواپیمای مسافربری خانواده سلطنتی تودور بوده است که ۶ خدمه و ۲۵ مسافر آن از بین رفتند. [۴۷]
۱۱	هواپیما	بی اس ای ای استار آریل	۱۷ ژانویه	برمودا	جامایکا	این هواپیمای مسافربری خانواده سلطنتی تودور بوده است که هر ۷ خدمه و ۱۳ مسافر ناپدید

شدند. ^[۴۸]			۱۹۴۹			
این کشتی ۱۵'۲۶۰ تن گوگرد را حمل می‌کرد و دریا خشمگین شد و بعد از ۱۶ فوت، بادهای شمالی شدیدی وزید و کشتی با ۳۹ خدمه آن ناپدید شد. ^[۴۹]		بومانت، تگزاس	۱۹۶۳	اس‌اس مارین سولفور کوئین	کشتی	۱۲
فانوس دریایی و ۲ نگهبانش ناپدید شدند و هرگز پیدا نشدند. ^[۵۰]		بیمینی، باهاما	۱۹۶۹	ایزاک	فانوس دریایی	۱۳

آتلان‌تیس

آتلان‌تیس (به یونانی: Ἀτλαντὶς νῆσος) به معنای «هاسون»، جزیره‌ای افسانه‌ای است که در تمثیلی برای اشاره به وجود ملتها در دو اثر افلاطون، تیمائوس و کریتیاس به آن اشاره شده‌است. در این دو نوشته، نیروی دریایی آتلانتیس، آتن باستان را که افلاطون در رساله جمهوری آن را نمونه‌ای از یک حکومت ایده‌آل معرفی می‌کند، به محاصره درمی‌آورد. در این داستان، آتن برخلاف سایر ملتهای شناخته‌شده دوران، حملات آتلانتیس را دفع می‌کند، که به نظر نمایانگر برتری حکومت آتن افلاطون بر سایر انواع حکومت‌ها در زمان خودش است. در پایان داستان، آتلانتیس از خدایان رویگردان می‌شود و در اقیانوس اطلس غرق شد. به دلیل وجود این گفته‌ها در آثار افلاطون، داستان آتلانتیس تأثیر زیادی در ادبیات و نوشته‌های بعدی داشت. جنبه واقعی آتلانتیس در آثار آرمان‌شهری برخی نویسندگان رنسانس نظیر آتلانتیس جدید از فرانسیس بیکن و اتوییا اثر توماس مور استفاده شد. از سوی دیگر، برخی محققان حرفه‌ای قرن نوزدهمی نوشته‌های افلاطون درباره آتلانتیس را به عنوان واقعیت تاریخی تفسیر کردند. اشاره دقیق افلاطون به زمان وقایع - بیش از نه هزار سال قبل از او - و موقعیت ادعایی آن - آن سوی ستون‌های هرکول - (احتمالاً چشم آفریقا در مراکش) منشأ گمانه‌زنی‌های علمی فراوان بوده‌است.



محل احتمالی جزیره آتلانتیس و قلمرو حکومتی آنها^[n]

محل احتمالی

از قرن نوزدهم و با نوشته‌های **ایگناتیوس دانلی** تفسیری تاریخی از داستان افلاطون ارائه کرد، مکان‌های متعددی برای آتلانتیس حدس زده شده‌اند.

در اروپا

مدلسازی دانشمندان امپریال کالج لندن در آوریل ۲۰۱۴، نشان داد **سونامی پنج‌متری** که هشت هزار و دویست سال پیش **داگرلند** را درنوردید، باعث شد این قطعه خشکی که **بریتانیا** را به **اروپا** متصل می‌کرد از سکنه خالی شود. این سونامی را لغزش لایه‌های زمین که به «لغزش استورگا» معروف است و در سواحل **نروژ** رخ داده ایجاد کرده بود. این لغزش باعث جابجا شدن ۳۰۰ کیلومتر مکعب **لایه‌های رسوبی** در **زیر دریای شمال** شد. اگر این مقدار رسوب را در زمینی به مساحت کشور اسکاتلند پخش کنید، این کشور زیر لایه‌ای از رسوب به عمق هشت متر می‌رود. این سونامی پنج متری ناشی از این لغزش، تأثیری «فاجعه‌بار» بر زندگی قبایل ساکن **داگرلند** داشته‌است. **داگرلند** حدود هشت هزار سال پیش، از قبایل دوران **میان‌سنگی** خالی شد، همان زمانی که لغزش استورگا رخ داد. امواج این سونامی به سواحل شرقی **انگلیس**، **اسکاتلند** فعلی و سواحل شمالی اروپا برخورد کرده و پژوهشگران حدس می‌زنند ارتفاع موجهایی که به ساحل اسکاتلند اصابت کرده به چهارده متر می‌رسیده‌است؛ هرچند معلوم نیست آیا در آن زمان انسان در این منطقه زندگی می‌کرده یا نه. دانشمندان فکر می‌کنند ارتفاع امواج در سواحل شرقی انگلیس پنج متر بوده‌است، اما دربارهٔ اینکه این سواحل مسکونی بوده‌اند، اختلاف نظر وجود دارد.^[۲]

داگرلند (فلات قاره دریای شمال) قطعه زمینی بود در جنوب دریای شمال و حدود هشت هزار سال پیش سواحل شرقی انگلستان (ایست انگلیا) را به سواحل غربی **هلند**، **آلمان** و **دانمارک** کنونی متصل می‌کرد. بخش بزرگی از **داگرلند** در پایان آخرین **عصر یخبندان**، به دلیل بالا آمدن آب دریا به زیر آب رفته بود و سونامی استورگا باعث شد **داگرلند** کاملاً به زیر آب برود و شبه جزیره بریتانیا کاملاً از قاره اروپا جدا شود. بر اساس نظریه‌های موجود، احتمالاً حدود ۲۰ هزار سال پیش، بشر از راه **داگرلند** از **آلمان** به بریتانیا راه یافته بود. این منطقه تقریباً ده هزار سال پیش یکی از غنی‌ترین مناطق اروپا برای شکار و **ماهگیری** بوده‌است چون در آن زمان دو **رود راین** و **تیمز** در مرکز **داگرلند** مرداب‌ها و تالاب‌هایی را تشکیل می‌دادند که برای **حیات وحش** ایدئال بود. بررسی استخوان‌های انسان و حیوان و ابزارهایی که از منطقه به دست آمده نشان می‌دهد هیچ‌کدام از آنها به دوران بعد از سونامی تعلق ندارند.^[۲]

درون یا نزدیک به دریای مدیترانه

بیشتر مکان‌هایی که برای محل احتمالی آتلانتیس حدس زده شده‌اند در **دریای مدیترانه** یا در نزدیکی آن واقع اند، جزایری نظیر **ساردینیا**، **کرت**، **سانتورینی**، **سیسیل**، **قبرس** و **مالت** یا سرزمین‌هایی مانند **تروی**، **تارتسوس**، **کنعان**، شبه‌جزیره **سینا** و

در زیر مثلث برمودا

طبق کشفیات جدید اقیانوس‌شناس معروف **ورلاگ مایر**، ساختارهای هرمی شکل عجیب و غریبی در عمق دوهزار متری زیر آب‌های مثلث برمودا، با کمک ردیاب صوتی زیر دریایی شناخته شد. برخی مقاله‌ها کاربرد هرم‌ها را ذخیره اندوخته‌های غذایی مردمان می‌دانند. طبق گفته‌های افلاطون، آتلانتیسی‌ها دارای تمدنی ستایش انگیز بودند؛ وی در همان کتاب گفت که آنها از سازه‌های هرمی شکل استفاده می‌کردند. او نیز گفت که روح احساس و کمک در آنها دیگر از بین رفته بود آنها اعتقاد و ایمان خود را از دست داده بودند و با سپاهیانی بی شمار قصد فتح آتن و سرزمین‌های شرق را داشتند. که این رفتار آنها باعث شد که **زئوس** طوفانی بر آنها نازل کند. مجازاتی که به هیچ وجه قابل تصور نبود. **افلاطون** در این باره نوشت «طوفان سبب زمین لرزه و سیل‌های بزرگی شد که به مدت یک شبانه روز به شدت ادامه داشت؛ وقتی دریا جزیره آتلانتیس را به زیر خود فرو برد و ناپدید گشت» افلاطون تردید داشت که هرگز نشانه‌ای از این سرزمین گمشده به دست آید. او نوشت «اقیانوس در آن نقطه به مکانی غیرقابل عبور و جستجو تبدیل شده‌است».

روایت افلاطون

حدود ۳۵۰ سال قبل از میلاد ' **افلاطون** در رساله‌ای به نام **تیمائوس** (Timaeus) چنین نوشت: «۱۲ هزار سال پیش از این جزیره‌ای بوده‌است بزرگ با تمدنی ستایش انگیز موسوم به آتلانتیس که...» به این ترتیب نام قاره آتلانتیس برای نخستین بار بر قلم افلاطون جاری شد و به زودی بر سر زبانها افتاد. وی در رساله دیگری به نام **کریتیاس** (Critias) شرح بیشتری از قاره آتلانتیس و تمدن آن نوشت «آتلانتها افزون بر ۲۰ میلیون نفر بودند، که در جزیره‌ای خوش آب و هوا به وسعت ۱۵۴ هزار مایل مربع زندگی می‌کردند. در جنگلهای انبوه آتلانتیس انواع جانوران بزرگ و کوچک می‌زیستند و شهرهای آباد آن با ساختمانهای عظیم به شکل هرم، درخشش نور بود و مرمر...»

مطابق گزارش **افلاطون** «... بر این سرزمین اطلس حکومت می‌راند، که مردم او را ستون آسمان می‌دانستند و در مرکز جزیره در بزرگداشت اطلس، **معبدی** با شکوه ساخته بودند که دیوارهای عظیم داشت و درهای آن تزیین یافته بود از سنگها و فلزات قیمتی و در زیر تابش نور خورشید همچون **الماس** می‌درخشید.»

افلاطون ادامه می‌دهد: «مقدس‌ترین حیوان در نزد مردمان آتلانتیس، گاو نر بود که مظهر قدرت بشمار می‌رفت و به عنوان برترین هدیه به پیشگاه اطلس با مراسمی شکوهمند در برابر معبد بزرگ قربانی می‌شد، تا فوران خون سنگ‌های مرمر را رنگ‌آمیزی کند ... در قاره آتلانتیس شهرها به شکلی هندسی و زیبا ساخته شده بودند و کانال‌های آب که همچون رگها در بدن به هر سو امتداد داشتند، مزرعه‌ها و باغها را سیراب می‌کردند. اساس فرهنگ و تمدن این مردمان سعادت‌مند، همانا برادری و صفات عالی انسانی بود. اما چون قدرت ایشان روزافزون شد به تدریج شروع به دست درازی به دیگر سرزمینها کردند. افلاطون می‌گوید: روح احساس و کمک در آنها دیگر از بین رفته بود، آنها اعتقاد و ایمان خود را از دست داده بودند؛ آنها با سپاهیانی بی شمار قصد فتح آتن و سرزمین‌های شرق را داشتند.»

اما **زئوس** طوفانی بر آنها نازل کرد. مجازاتی که به هیچ وجه قابل تصور نبود. **افلاطون** در این باره نوشت «طوفان سبب زمین لرزه و سیل‌های بزرگی شد، که به مدت یک شبانه روز به شدت ادامه داشت؛ وقتی دریا جزیره آتلانتیس را به زیر خود فرو برد و ناپدید گشت» افلاطون تردید داشت که هرگز نشانه‌ای از این سرزمین گمشده به دست آید. او نوشت «اقیانوس در آن نقطه به مکانی غیرقابل عبور و جستجو تبدیل شده‌است».



آنزو

آنزو یا ایم دوگود نام یکی از موجودات افسانه‌ای در داستان‌های **سومری** و **اکدی** است. او پرنده ای هیولا مانند است که دارای سر شیر و بدنی گول پیکر و بال است. چنانچه تکان خوردن بالهایش موجب ایجاد توفانه‌ای از شن و گردباد خواهد شد. در روایت استاندارد قهرمان حماسه نینورته خدای جنگ است. در روایت بابلی کهن قهرمان **حماسه نین** **گیرسو** خدای حامی شهر **گیرسو** در **میان‌رودان** مرکزی است. این روایت خلاصه نوشته شده و ما فقط بخش کوچکی از آن را در اختیار داریم.



نینورتا با آذرخش خود به دنبال آنزو است که لوح سرنوشت‌ها را از آرامگاه انلیل دزدیده است. (استن هنری لایارد، یادمان‌های نینوا، سری دوم، ۱۸۵۳).

حماسه آنزو

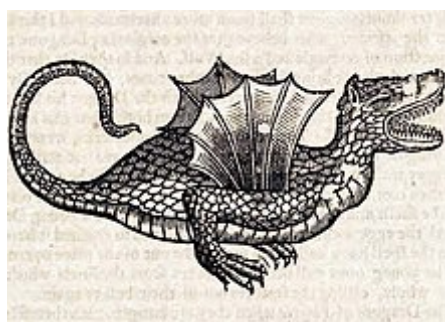
داستان با مقدمه ای آغاز می‌شود که نینورته را معرفی می‌کند و از اعجازهای نیرومند او سخن می‌گوید. سپس خدایان گزارش ولادت آنزو را به انلیل می‌دهند که ظاهراً وی دارای صلابت قدرت و خشم بوده است. نخست انلیل را تشویق می‌کند که آنزو را به عنوان محافظ شخصی خود برگزیند و انلیل آنزو را به نگهبانی اتاق خود منصوب می‌کند. انلیل غالباً در حضور آنزو در آب مقدس حمام می‌کند. آنزو آرزومندانه نگاه می‌کند. چشمان او به ادوات قدرت انلیل خیره

می‌شد تاج خدایی او جامه آسمانی او لوح تقدیر در دستانش؛ و انزو به خدای دور انکی پدر خدایان خیره شد و تصمیم گرفت قدرت انلیل را غصب کند. وی بزودی نقشه شیطانی خود را به اجرا درمی‌آورد. هنگامی که انلیل در آب مقدس حمام می‌کرد برهنه بود و تاج خود را بر تخت نهاده بود لوح تقدیر را به چنگ آورد و قدرت انلیل را با خود برد. انزو می‌گریزد و با نشان سلطنتی در آسمان مخفی می‌شود؛ و انو بلافاصله خواستار قتل انزو می‌شود. نخست به سراغ فرزند خود آدد می‌رود و از او می‌خواهد که با سلاح خود انزو را از بین ببرد اما آدد امتناع می‌کند. سپس انا «خدای عقل» در اعماق هستی خود فکری را می‌پروراند. او بیلیت - ایلی الهه بزرگ مادر را احضار می‌کند و از او می‌خواهد تا نینورته مینه فراخ «فرزند محبوبش» را بیافریند. او این کار را انجام می‌دهد و سپس از نینورته درخواستی می‌کند. «معبری بساز و زمان مناسب را تعیین کن. بگذار بر خدایانی که من خلق کرده‌ام نور بتابد نیروی جنگی ویرانگر خویش را آماده کن و بادهای شرور خود را که بر او می‌تازانی بدرخشان انزوی جاه طلب را مغلوب کن و زمین را که من خلق کرده‌ام غرق در آب کن این مأوا را خردکن. بگذار وحشت بر او فرود آید گردباد ویران گر را علیه او برانگیز تیر خود را در چله کمان بگذار و آن را به زهر آلوده کن» نینورته که به این صورت برانگیخته شده است هفت باد شرور را که درگرد و غبار می‌رقصند برمی‌انگیزاند. او آرایش جنگی هولناکی ایجاد می‌کند. نینورته کمان خود را محکم می‌کشد و تیر دیگری رها می‌کند اما انزو که لوح تقدیر را در دست دارد به آسانی آن را دفع می‌کند. نینورته فرستاده‌ای نزد انا می‌فرستد تا به او رهنمود دهد. سپس تیر نینورته از قلب و ریه انزو می‌گذرد و پرنده شرور کشته می‌شود. نینورته لوح تقدیر را به دست می‌آورد و خبرهای خوشی را برای خدایان ارسال می‌کند؛ و نینورته وارث فرمانروایی مطلق می‌شود.

اژدها

اژدها، اژدر، دیومار یا ثعبان^[۱] یکی از موجودات افسانه‌ای در فرهنگ‌های جهان است. اژدها در اساطیر جهان جایگاه ویژه‌ای دارد.

اژدها



نگاره‌ای از اژدهای دوبا یا وایورن

گروه	موجود افسانه‌ای
زیرگروه	اژدها
فولکلور	<ul style="list-style-type: none">اساطیر مصراساطیر ایراناساطیر چیناساطیر کرهاساطیر ژاپناساطیر اسکاندیناویاساطیر یوناناساطیر روم

توصیف اژدها

اژدها از جمله مشهورترین موجودات افسانه‌ای در میان ملل مختلف محسوب می‌شود. در تعریف رایج جانوری است بسیار تنومند با بدنی خزنده مانند، که در برخی داستان‌ها و افسانه‌ها توانایی‌هایی مانند پروازکردن یا پرتاب آتش را نیز دارد.

در فرهنگ غرب اژدها را بیشتر به صورت یک دیو درنده‌خو و بدذات توصیف می‌کنند که نمادی از پلیدی است و قصد آسیب رساندن به انسان‌ها را دارد. بر خلاف فرهنگ غرب، در فرهنگ کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا، اژدها جانوری مقدس و نیکو است که خرد و دانش فراانسانی دارد.^[۲]

واژه‌شناسی در فارسی

ریشه دو واژه اژدها و اژی دهاک یکی است و صورت‌هایی دیگری چون «اژدر»، «اژدرها» و «اژدهات» دارد اژدها که در اوستایی «اژی» (aži)، در پهلوی «آز» (az)^[۳] و در سانسکریت «آهی» (ahi) خوانده و نامیده می‌شود، به معنای «مار ترسناک و سهمگین» است. در متن‌های کهن ایرانی، گاه این واژه به گونه عام به کار می‌رود.

در اساطیر و ادبیات جهان

اژدها جانوری است که در کهن‌ترین سنن نماد ویرانگری و نیز آب و آبادانی بوده‌است. روزگاری دراز اساطیر شناسان می‌پنداشتند که اژدها نمایشگر شر و انگیزه پیشرفت بشر است و سرگذشت بشر سراسر کوششی است برای رهایی از قدرت درهم شکننده اژدها.



کهن‌ترین تصویر موجود از اژدها بر روی دروازه بابل واقع در موزه پرگامون.

رابطه میان اصل و آغاز جهان و اژدها در کیهان‌شناسی بابلیان آشکار است. در این کیهان‌شناسی، تیامات یا اژدهایی که نماد ظلمت آغازین است غالباً به صورت ماری خشمگین شده و مردوک یا قهرمان خورشیدی بر آن چیره می‌شود.

بدینگونه جهان روشن **پدرسالاری** جهان آغازین مادرشاهی را تسخیر می‌کند.



تندیس اژدها در سنگاپور

در **مصر** باستان اژدها رمز طغیان‌های بزرگ رود **نیل** بوده‌است و سود و زیان آن طغیان‌ها را که بارورکننده یا ویران‌کننده‌اند نشان می‌داده‌است. از این رو اژدها غالباً هم با خداوند **ازیریس** و هم با الهه هاتور همانند می‌شده و گاه نیز از لحاظ خیر و برکتی که داشته با **أسیریس** و به سبب ویرانگری‌اش با «ست» دشمن **أسیریس** یکی می‌شده‌است.

اژدها همیشه حیوانی نیرومند و سهمگین پنداشته شده و گاه چنان‌که در چین، مقدس بوده و پرستیده می‌شده‌است، زیرا او را بخشنده آب و باران می‌دانسته‌اند. در بعضی نقاط اژدها را همان تمساح دانسته (تمساحی بزرگ) و پنداشته‌اند که **تمساح** آورنده باران است. اقوام بسیار معتقد بودند که اژدها خدای طوفان و هوای بد و سیل و دیگر بلاهای آسمانی است و طوفان بر اژدها سوار شده موجب لغزش زمین و زمین‌لرزه می‌شود. تقریباً همه جا اژدها با شب و تاریکی و بطن مادری و آب کیهانی پیوسته و مربوط بوده‌است.

برخی از اژدهایان چند سر مشهورند، چون لادون که نگاهبان سیب‌های زرین هسپریدها بود. بعضی اژدهایان یا مارهای چند سر نیز شاخ‌هایی به اشکال گوناگون داشتند از قبیل اژدهای قرمز هفت سر به نام **آپوکالیپس**، **وانی**، اژدهای چینی و ژاپنی نیز چندین شاخ دارد. نزد اقوام سرخ‌پوست **پوئبلو** مار شاخدار نماد روان و روح آب بوده‌است، و به باور **مانی** شیطان یا **اهریمن** درآغاز بر آب‌ها فرمان می‌راند، «او همه چیز را تباه می‌کرد و ویران می‌ساخت».

اژدها تنها موجود اسطوره‌ای است که در فرهنگ تمام ملل جایگاهی داشته‌است. عرب‌ها، چین، ژاپن، ایران، مصر، یونان، روم، شمال اروپا در کتب تاریخی از این موجود یاد شده‌است.

فرهاد عسکری محقق و فیلسوف اعتقاد دارد که این موجود در گذشته وجود داشته ولی نه به این شکل که مجسمه و روایات ذکر کرده‌اند، بلکه شاید به صورت موجود (مار عظیم) مانند کنت دراکولا یا ضحاک.

در اساطیر و ادبیات ایران



رستم در حال کشتن اژدها اثر عادل عدیلی

سیمای اژدها در تاریخ اساطیری ایران، در نهایت سهمناکی، زشت‌رویی و پلشتی است. آن‌ها از نخستین یاران **اهریمن** هستند که آفرینش نیکوی **اهورامزدا** را آشفته می‌نمایند؛ ولی توانایی تباه آن را ندارند. اگر فدیة گران‌بهای نثار ایزدانی همچون **آناهیتا** و **وایو** می‌کنند (بیش‌ت ۵، بندهای ۲۹-۳۱ و ۴۱-۴۳ و نیز بیش‌ت ۱۵، بندهای ۱۹-۲۱). بر اساس ادبیات اوستایی، هنگامی که اهورامزدا نخستین سرزمین نیک خویش را می‌آفریند (ایرانویج)، آنگاه اهرمن همه تن مرگ برای **تباهی** آن، اژدهایی (اژدهای سرخ) را در رود دائیتی پدیدمی‌آورد (وندیداد ۱، بندهای ۲-۴). از سوی دیگر نیز ایزد هم با رزم‌افزارهای خود به نبرد با اژدهای زرد برمی‌خیزد تا او را نابود سازد (یسنه ۹، بند ۳۰).

بر اساس ادبیات ودایی و اوستایی، دو اژدهای ورتره و ایه اوشه (اپوش)، آبها را در دژ جادویی خود اسیر، ابرهای آسمانی را سترون و زمین را خشک و کویر می‌سازند؛ ولی سرانجام به دست ایزدان ایندیره و تیشتر تباه می‌گردند. از دیگر سو نیز اژی دهاکه (اژدهاک/ضحاک) و **افراسیاب** تورانی نشان از اژدهایان اساطیری دارند که با گذشت زمان و به هنگام تغییر ساختار ساده و نخستین (روایت اوستایی) داستان به شکل پیچیده و پویا (روایات پهلوی ساسانی و خدای نامه)، جامه نوین پادشاه انیرانی (= نا ایرانی) را بر تن می‌نشانند. خشکسالی، سترونی، زوال و مرگ، ارمغان دشخدايي آنان بر ایران است.

پرداخت شخصیت و ویژگی‌های اژدها در روایات اساطیری چندان کامل و دقیق نیست، زیرا اسطوره تنها به آن بخش از سرگذشت زندگی یک بوده اهریمنی (یا حتی قهرمان) می‌پردازد و آن را آنچنان می‌بالاند و با شکوه و اغراق درمی‌آمیزد که برای نمایش جهان‌بینی ویژه خویش و دیگر اهداف خود نیاز دارد. اما این پرداخت در روایات حماسی (برخلاف نمونه‌های اساطیری شکل کامل‌تر و پویاتری دارد و اژدها در این داستان‌ها چهره‌های گوناگونی دارد که از میان آن‌ها دو گونه بیش از دیگر نمونه‌ها دیده و تکرار می‌شود.

اژدها در نخستین چهره، سیمای «فرمانروای بیگانه اژدروشی» را به خود می‌پذیرد که با تازش بر ایران‌شهر و چیرگی بر پادشاه این سرزمین، فرمانروایی را در دست می‌گیرد، زندگی مردمان و ستوران آنان را تباه، باران و آب را دربند و خشکی و نیاز را بر سرتاسر زمین حکمفرما می‌سازد. این فرمانروای دژکامه انیرانی با رزم‌افزار جادویی و سپند قهرمان بی‌همتایی از تبار پادشاهان نیکوی ایرانی، تباه می‌شود. آشتی، آرامش و زیبایی ارمغان پادشاهی نیک قهرمان بر ایران زمین است. روایت کارزارهای «فریدون و ضحاک»، «اسفندیار و ارجاسب تورانی» (هر دو به نقل شاهنامه) و داستان

نبرد پادشاهانی همچون «منوچهر، زو و کی خسرو با افراسیاب ازدهاوش» را می‌توان در شمار گونه‌هایی جای داد که ازدها با چهره پادشاه دژکامه انیرانی پدیدار می‌شود.

ازدها در نگارگری

از آن جا که نگارگران دوره اسلامی، برای ترسیم جانوران خیالی، از طرح‌های سنتی یکسانی استفاده می‌کرده‌اند و به ندرت، آن جاندار را به خلاف آنچه که گذشتگان کشیده بودند، می‌کشیدند، تصویر ازدها در نگارگری‌های دوره اسلامی، تصویر واحدی است.

در این تصویر، ازدها، به شکل ماری بزرگ ترسیم می‌شود که دست و پاهایی همچون شیر دارد. بر روی کتف‌ها و بالای پاهای این جانور، پشم‌هایی دیده می‌شود. پشتش حالتی شبیه پولک دارد و زیر شکمش، خط‌هایی موازی است. ازدها در هیچ‌یک از نگارگری‌های ایرانی، بال ندارد؛ ولی در اسطوره‌ها و داستان‌های عامیانه بالدار هم در نظر گرفته شده‌است، همان‌طور که در فرهنگ دهخدا آمده: جانوری اساطیری به‌شکل سوسماری عظیم دارای دو پر، که آتش از دهان می‌افکنده و پاس گنج‌های زیرزمین می‌داشته‌است.^[۴]

سر ازدها، معمولاً همچون سر گرگ است. پوزه‌ای دراز و دهانی باز دارد که زبان باریکش از آن بیرون است. گاهی نیز شعله آتشی از آن می‌جهد.

با توجه به شباهت زیاد ازدهای نگارگری‌های اسلامی با ازدهای نگارگری چینی و نیز با توجه به این که تصویر کردن ازدها در نگارگری‌های اسلامی، پس از دوره تیموریان و انتقال فرهنگ چینی توسط مغولان به ایران، رواج یافت، می‌توان حدس زد که طرح ازدهای نگارگران اسلامی بعد از مغول، برگرفته شده از ازدهای چینی است.

درخت خون ازدها

نام یکی از درخت‌های جزیره سقطرا (سُقَطْرَا) عربان، مجمع‌الجزایر واقع در باختر اقیانوس هند، میان دو قاره آسیا و آفریقا و در دهانه خلیج عدن از آن کشور یمن) خون ازدهاست. این درخت با نگاه از بالا مانند یک بشقاب پرنده گرد است و برگ‌های سوزنی شکلی به سمت بالا کشیده شده و از رو به رو یکسره به قارچ ماند. تنه درخت هیچ شاخ و برگ ندارد و تنها سر درخت پر از برگ‌های سوزنی شکل است. صمغ درخت ازدها را برای رنگ‌کاری و برق اندازی کار گیرند و فزون بر کاربردهای پزشکی صمغ، سال‌های سال کیمیاگران هم برگ‌هایش را به کارهای خود زده‌اند.

معبد ازدها

در ده کیلومتری جنوب شرقی گنبد سلطانیه، در نزدیکی روستای ویر، در پهنه‌ای مستطیل شکل در دامنه کوه دو ازدهای بی‌مانند و شگفت‌آور قرار گرفته‌است. این محل به نام معبد ازدها و داش کسن (سنگبر) خوانده می‌شود و مردم محل آن را به نام شیرین و فرهاد می‌نامند. در درون این مجموعه هنری زیبا، سه غارتاق دستکند با اندازه‌هایی مشخص در دل کوه سترگ کنده شده که پیرامون ورودی‌های آن را کنده کاری‌ها و سنگبری‌های زیبای و چشم‌نوازی جلوه‌های ویژه بخشیده‌اند. مهمترین بخش این کنده کاریها، که در نوع خود در ایران منحصر به فرد است، دو تصویر ازدهاست که در روبروی یکدیگر، با طول بیش از ۵ متر، به شکل قرینه در دل سخت سنگ کنده شده‌اند، که در پیچ و خم‌های خود جهانی از اسرار نهفته دارند. پیرامون این نقش برجسته‌های یگانه و بی‌مانند، مهربابه‌ای زیبا و نقش دار، با طرح‌های

اسلیمی، گل و بوته و مقرنس بر پیکره بیجان سنگ کنده کاری شده‌اند. تقارن در هر جای این نیایشگاه به چشم می‌خورد.

در روستای خُنگ بیرجند در منطقه ای باستانی به نام شبرنگ غاری دستکند به نام لون اژدها وجود دارد و به زمین‌های بالادست آن سرپشت می‌گویند که به گفته بومی‌های منطقه محل زندگی گبرها بوده‌است. دانشمندان و اندیشمندان ایران‌شناس بر این پندارند که غارهای معبد اژدها، یکی بزرگتر در جنوب و دو تا قرینه در شرق و غرب، نخست نیایشگاه **آیین مهر**، بوده و کاربرد آن را حتی در دوران پس از اسلام هم نگه داشته بوده‌است. **مار** در آیین مهر و اژدها در فرهنگ ایرانی، نقشی بنیادین و اثرگذار دارند. اژدها با جهت‌گیری خود به درون نیایشگاه، گویی خوش آمدگوی تازه واردان است.

اشوزوشت

اشوزوشت



کیستی:	جغد افسانه‌ای ایرانی
نام دیگر:	مرغ بهمن
معنی نام:	دوست حق
آفریننده:	خدایگان
دشمن:	دیوهای مازنی
ویژگی‌ها:	دانستن کتاب مقدس

اشوزوشت (Ašō.zušta) یا مرغ بهمن نام جغد افسانه‌ای در اسطوره‌های ایرانی است که ناخن می‌خورد.

در اسطوره‌های ایرانی، اشوزوشت را خدایگان آفریده‌اند تا در برابر اهریمن قرار گیرد. او کتاب می‌داند و هنگامی که گفتارهای کتاب مقدس را برمی‌خواند دیوها به ترس می‌افتند.^[۱]

در «صدر» آمده: «خدایگان به افزونی مرغی بیافریده است که او را «اشوزوشت» خوانند و «بهمن‌مرغ» نیز خوانند.^[۲]

وردی که باید از سوی دین‌داران خوانده شود این است:

«ای مرغ اشوزوشت! از این ناخن‌ها به تو آگاهی می‌دهم و آن‌ها را ویژه تو می‌دانم. باشد تا برای تو نیزه‌ها و کاردهای بسیاری شوند، کمان‌ها و تیرهای شاهین‌پر بسیار و فلاخن‌های بسیاری شوند علیه دیوان مازنی.»^[۳]

این گونه افسانه‌ها و داستان‌های باستانی ممکن است در طول تاریخ به نحوی دستخوش تغییر قرار گرفته باشند

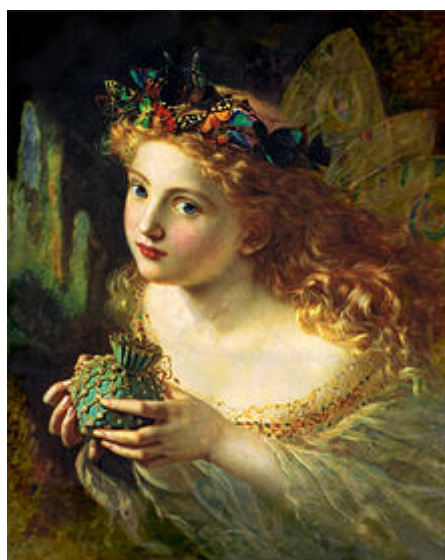
بابا دریا

بابا دریا در اساطیر و فولکلور ایران، نام مردی سیاه‌پوست و بلندبالا است که قد او به حدی بلند است که دریا تا کمرگاه او می‌رسد. بابا دریا روزها در دریا به سر می‌برد اما شب‌ها برای خفتن به ساحل می‌آید. وی گاهی شب‌ها و هنگام به ساحل آمدن، هر کس را که بر سر راهش قرار گیرد برمی‌دارد و او را با خود به دریا می‌برد.

پری

پری، یک موجود کوچک، تخیلی و انسان‌نما است. این موجود تخیلی موجودی فتنه‌آمیز، باهوش و صاحب قدرتِ **سحر** و جادو است.^[۱]

پری



پرترهٔ پری، اثر سوفی اندرسون، ۱۸۶۹

گروه

موجود افسانه‌ای
پیکسی
جن

نخستین گزارش

در افسانه‌ها

منطقه

اروپا



پری در افسانه‌های ایرانی و در اساطیر مناطق گوناگون جهان به صورت موجودی فرشته‌نما است.^[۴]

پری‌های معروف

نام پری	در داستان	خالق
تینکربل	پیتر پن	جیمز بری
فرشته نجات	سیندرلا	شارل پرو
فلورا فیونا مری و در	زیبای خفته	شارل پرو
پری آبی	ماجراهای پینوکیو	کارلو کلودی
فلورا استلا بلوم تکنا میوسا	وینکس کلاب	ایجینیو استرافی

پری دریایی

پری دریایی در فرهنگ عامه، یک موجود افسانه‌ای آبی است که سر و تنه‌ای به شکل یک زن زیبا و دمی شبیه به ماهی دارد. پری دریایی، در بسیاری از افسانه‌ها اینطور تصویر شده است که در کنار ساحل دریا می‌ایستد و با یک دست در حال شانه کردن موهای بلندش و در دست دیگرش آینه‌ای را نگاه داشته‌است. در قصه‌های بسیاری، پریان دریا، غالباً به پیشگویی اتفاقات آینده می‌پردازند، گاهی از روی اجبار، نیروهای فراطبیعی خود را به انسان‌ها می‌بخشند و گاهی عاشق انسانها شده، یا با فریفتن انسان‌های فانی که دل در گرو عشق آنها بسته‌اند، آنها را به قعر دریا می‌برند. تشابهاتی بین افسانه‌های پری دریایی و افسانه‌های سیرن (حوری دریایی اسطوره‌های یونان) وجود دارد.^[۱]



تصویر پری دریایی برهنه، جلد کتاب پری دریایی اثر جان ویلیام واترهاوس.



نقش یک پری دریایی بر در یک خانه در شهر فونچال، کشور پرتغال.

گرچه پریان دریا، در افسانه‌ها گاهی اوقات مهربان و خوش‌نام‌اند، اما به طور معمول پلید تصویر شده‌اند، هدایایشان بدیمی می‌آورد، اگر آزرده‌خاطر شوند، موجب به‌پاشدن طوفان و سایر بلاها می‌شوند، به طوری که دیدن یکی از آنها در دریا، نشانه غرق شدن کشتی بوده‌است. برخی چون **لورلای رود راین**^[۲]، با خواندن آوازهای زیبا موجب جلب ماهیگیران و دریانوردان به دریا و غرق شدن آنها شده و بعضی مثل پری دریایی حکاکی شده در سکوی کلیسای «زنور» در «کورنوال» انگلستان^[۳] مردان جوان را می‌فریبند تا برای زیستن با آنان به اعماق دریا روند.^[۴]

هانس کریستین اندرسن، در داستان محبوب **پری دریایی کوچولو** که در سال ۱۸۳۶ آنرا به رشته تحریر درآورد، درباره پریان دریایی اینگونه نقل می‌کند که آنها فراموش می‌کنند که انسانها نمی‌توانند در زیر آبها نفس بکشند، حال آنکه به عقیده برخی دیگر، آنها از روی کینه و دشمنی، انسانها را غرق می‌کنند.

پری دریایی در افسانه‌های بسیاری از فرهنگ‌های جهان، از تمدن **آشوریان** تا **بابل** و یونان باستان وجود دارد. در بعضی افسانه‌های **اروپایی** آمده پری دریایی توانایی برآورده کردن آرزوهای انسان‌ها را دارد، و در **ژاپن** معروف است که خوردن گوشت پری دریایی سبب جوان ماندن و زندگی جاوید می‌شود.

برخی زمینه خلق افسانه‌های پری دریایی را **پستانداران** آبی چون **گاوهای دریایی** و **دوگانگها** می‌دانند که در کنار ساحل دریا به نحوی مثل انسان‌ها به شیردادن به بچه‌هایشان می‌پردازند.

در متن‌های فارسی

در ایران نیز داستان پری دریایی وجود دارد به خصوص در جنوب ایران، در مجاورت خلیج فارس. چنان که در داستان‌های **منیرو روانی‌پور** با نام **آبی‌ها** و **قرمزها** دیده می‌شوند^[۵].

در متن‌های کهن داستانی فارسی از آدمی‌وشانی که در دریا زندگی می‌کنند نام برده شده‌است. ایشان را مردم آبی خوانده‌اند.^[۶] این مردمان آبی به‌عادت از آدمیان گریزانند. لیک بر اثر مجاورت با آدمیان انس می‌گیرند، خاصه آدمیانی که به جزیره‌های متروک افتاده‌اند،^[۶] مردمان آبی سخن آدمیان نمی‌دانند لیک به زبان اشاره ارتباط برقرار می‌توانند کرد. با آدمیان جفت‌گیری می‌توانند کرد و صاحب فرزند می‌توانند شد.^[۷]

حمدالله مستوفی در بخش جانورشناسی **نزهة القلوب** که با استناد به **عجایب المخلوقات** نوشته شده‌است از «آدمی آبی» نام می‌برد. او آدمیان آبی را از همه حیث چون آدمیان بزی خوانده‌است جز آنکه به جثه کوچک‌ترند و دم می‌دارند. شباهت به انسان [های بری] به قدری در نظر نویسنده زیاد بوده‌است که «جهت لفظ انسانیت» ترتیب الفبایی را در آوردن نام ایشان رعایت نکرده‌است و آدمی آبی را در صدر فهرست جانوران بحری آورده‌است. بر خلاف باورهای اروپایی که در بالا گفته آمده‌است، دریانوردان ایرانی، دیده‌شدن مردمان آبی را خوش‌یمن دانستند. چنان که مستوفی هم نوشته‌است: «ظهورشان در بحر، دریاورزان را خرمی افزایش و آن را سبب آرام دریا دانند».^[۸]

نگارخانه







پری دریایی و ساتیر، اثر فردیناند لیک (۱۹۱۷)



پری دریایی، اثر هاوارد پایل (۱۹۱۰)



رنگین کمان خزیده در خم شن، اثر جان رینهارد وگوئلین (۱۹۰۱)

چمروش

چمروش یا چمروش مرغ، در بندهش مرغی غول آسا است که انیرانی را که سودای گزند به ایران را دارند، نابود می‌کند. بدین روایت چمروش مرغی است که چونان مرغان دیگر میان آسمان و زمین پرواز می‌کند و کاری بزرگ به انجام می‌رساند.

در این روایت بسیاری از مردمان انیرانی، هر سه سال بر سر البرز برای رفتن به سرزمین‌های ایرانی گرد آیند، برای زیان رساندن، کندن و نابود کردن جهان، تا بُرزایزد، از دریای ژرف ارنگ برآید و چمروش مرغ را بر فراز آن کوه بلند (البرزکوه) برآستاند و چمروش مرغ، همهٔ مردم سرزمین انیران را، بدانگونه که مرغ دانه را برمی‌چیند، از زمین برچیند.^[۱]

شرح

چمروش، نام پرنده ایست در اساطیر ایران، که گفته می‌شود که در قله البرز زندگی می‌کند.

چمروش را به صورت موجودی توصیف کرده‌اند که بدن او، همچون گرگ و سگ است و دارای سر و بالهایی همانند یک عقاب می‌باشد. گفته می‌شود که این پرنده بر روی زمین، زیر درخت سوماً (همان هوم) سکونت دارد که این محل همان جایی است که سیمرغ نیز شب‌ها را در آن به سر می‌برد. وقتی که سیمرغ از مکانی که شبها در آن سکنی دارد، فرود می‌آید و به پایین می‌رسد، تمامی دانه‌های رسیده بر زمین سقوط می‌کنند. این دانه‌ها توسط چمروش جمع‌آوری می‌شوند، و او سپس آن‌ها را در بخش‌های دیگر زمین نیز، می‌پراکند.

یک شرح معروف از چمروش که در روایات فارسی مورد اشاره قرار گرفته‌است، شرح ذیل است: «اهورامزدا، خالق و آفرینشگر بزرگ، در سواحل دریای وروکاشا یک درخت و دو پرنده می‌آفریند که جاویدان و بدون مرگ هستند. هر سال هزار شاخهٔ جدید بهاری، از آن درخت می‌رویند و همه انواع دانه‌ها بر آن شاخه‌ها پدید می‌آیند و تمامی آن‌ها به زودی تبدیل به دانه‌های رسیده می‌شوند. سپس پرنده‌ای به نام آمروش می‌آید و بر یکی از شاخه‌های درخت می‌نشیند و باعث لرزیدن شاخه و پراکنده شدن و بر زمین ریختن تمامی دانه‌های آن می‌شود. پرنده‌ای دیگر به نام چمروش می‌آید و تمامی دانه‌ها را با بال‌های خود از همه طرف جمع‌آوری می‌کند و همهٔ آن‌ها را به دریا می‌ریزد. سپس تمامی دانه‌ها، به ابری پر از باران داخل می‌شوند و هنگامیکه آن ابر، می‌بارد دانه‌ها به زمین وارد می‌شوند و سرانجام تمامی دانه‌ها از زمین می‌رویند و ظاهر می‌شوند.»

چمروش در واقع نمونه اولیه‌ای از تمامی پرندگان در زمین است، و گفته می‌شود که این امر به عنوان قانونی حاکم بر همه پرندگان زمین و برای حمایت از تمامی آنان، صورت می‌پذیرد. بر طبق گفته [اوستا](#) [کذا، صحیحتر: بر طبق [بندهش](#)]، ایران زمین هر سه سال یکبار توسط بیگانگان ([انیران](#))، مورد هجوم و غارت واقع می‌شود و وقتی این اتفاق می‌افتد، فرشته برج [کذا، صحیحتر: ایزد بُرز یا بُرزایزد]، چمروش را به روی بالاترین نقطه از قله کوه می‌فرستد تا او ضمن پرواز، بیگانگان ([انیران](#)) را به سان پرنده‌ای که به دانه‌های [ذرت](#) نوک می‌زند، برمی‌چیند.

در [اساطیر یهودی](#)، گاهی چمروش معادل با پرنده‌ای غول آسا به نام [زیز](#) تلقی شده‌است.^[۲]

دوال‌پا

دوال‌پا یکی از موجودات خیالی در افسانه‌ها و داستان‌های ایرانی است که بالاتنه انسان دارد و پاهایش مانند تسمه دراز و پیچنده‌اند. دوال‌پا در زبان فارسی مصداق آدم سمجی است که به هر دلیل به حق یا ناحق به جایی یا کسی می‌چسبد و آن‌جا را رها نمی‌کند، چنان‌که وقتی بچه‌ای سماجت می‌کند و به مادر اصرار می‌ورزد، مادر به او می‌گوید: «چرا مثل دوال‌پا به من چسبیده‌ای؟!»

در افسانه‌ها راه چاره‌رهایی از دست دوال‌پا **مست** کردن او دانسته شده‌است.

دوال‌پا در افسانه‌های ایرانی این‌گونه توصیف شده: «موجود به ظاهر بدبخت و ذلیل و زبونی است که به راه مردمان نشیند و نوحه و گریه آن‌چنان سر دهد که دل سنگ به ناتوانی او رحم آورد. چون گذرنده‌ای بر او بگذرد و از او سبب اندوه بپرسد، گوید: بیمارم و کسی نیست مرا به خانه‌ام که در این نزدیکی است برساند؛ و عابر چون گوید: بیا تو را کمک کنم، دوال‌پا برگردۀ عابر بنشیند و پاهای **تسمه‌مانند** چهل‌متری خود را که زیر بدن پنهان کرده بود گشوده گرداگرد بدن عابر چنان بپیچد و استوار کند که عابر را تا پایان عمر از دست او خلاصی نباشد.»

دوال در فارسی به معنی **تسمه** است.

در کتاب **سندباد بحری** توصیفی این‌گونه از دوال‌پا دیده می‌شود: «دوال‌پا پیرمردی است که دم جاده نشسته گریه می‌کند و هر رهگذری که می‌رسد به او التماس کرده می‌گوید مرا کول بگیر، از روی نهر آب رد کن. هر کس او را کول بکند یک‌مرتبه سه **ذرع** پا مانند مار از شکمش درآمده دور آن کس می‌پیچد و با دست‌هایش محکم او را گرفته فرمان می‌دهد: کار بکن بده به من. برای این‌که از شر او آسوده بشوند باید او را **مست** کرد.»

کتاب **عجائب المخلوقات و غرائب المخلوقات** محمدبن محمود طوسی (قرن ششم هجری) ضمن نقل حکایتی نام دوال‌پا را به کار می‌برد و آن را گونه‌ای **نسناس** می‌نامد. البته در لغت‌نامه دهخدا، **داستان وامق و عذرا** را منبع دیگری هم نقل می‌کند. از آن‌جا به کتاب‌هایی هم‌چون **سلیم جواهری** و **وغوغ ساهاب صادق هدایت** راه یافته‌است.

نمونه حکایت از سلیم جواهری

سلیم جواهری مردی ساده‌دل و پاک‌طینت بود. روزی در یک سفر دریایی کشتی‌اش در یک گرداب و بر اثر طوفان شدید غرق شد. او تخته پاره‌ای به کف آورد و بدین وسیله خود را به جزیره‌ای رساند. روزهای مدام در این جزیره دورافتاده تک و تنها می‌زیست و از برگ گیاهان و شکار حیوانات ارتزاق می‌کرد.

روزی در حین گردش در جنگل به موجودی شبه انسان برخورد که پاهای او شل و دراز بود، به گونه‌ای که نمی‌توانست راه برود. این موجود علیل - یعنی دوال‌پای - از او خواست که او را بر دوش بگیرد و تا خانه‌اش حمل کند. سلیم با توجه به قلب سالم و پاک خود بر او ترحم آورد و بدون این که از طینت پلید این موجود بدنهاد آگاه باشد، او را بر پشت خود سوار کرد و به راه افتاد. دوال پای کم‌کم و به تدریج پاهای دراز و باریک خود را به دور گردن سلیم حلقه کرد و کمی فشار داد و به او اخطار کرد که اگر از دستوره‌ای او سرپیچی کند، او را خفه می‌کند. سلیم نیز وقتی خود را فریب خورده و گرفتار دید، چاره‌ای جز پیروی نداشت.

بدین ترتیب روزها سپری شد و سلیم مجبور بود ضمن حمل پیکر سنگین دوال‌پای به دستور او با دوندگی در کوه و جنگل غذای او را جمع‌آوری و برای خوردن او آماده کند. سلیم گاه خیلی خسته و درمانده می‌شد، ولی دوال پای حتی اجازه استراحت نیز به او نمی‌داد. التماس‌های سلیم هم هیچ نتیجه‌ای نمی‌داد.

سلیم با خود اندیشید که ناگزیر باید عقل و خرد خود را به کار گیرد. روزی خوراکی از مواد بی‌هوش‌کننده تهیه کرد و به او خوراند. پس از ساعاتی اثر غذای مسموم جلوه‌گر شد و سلیم، دوال‌پای بی‌هوش شده را از پشت خود سرنگون کرد و به دیار عدم فرستاد و خود نجات یافت.

دیو

دیو، در کاربرد امروزی آن، موجود خیالی و افسانه‌ای و اسطوره‌ای است که هیکلی شبیه انسان ولی بسیار تنومند و زشت و مهیب دارد. دیو دارای شاخ و دم پنداشته می‌شود، گرچه در گذشته بسیار دور معنا و کاربرد سراسر جداگانه‌ای داشته است.

واژه دیو ریشه در واژه کهن دَیَو دارد اما معنی آن در فارسی نو متضاد معنی کهن آن است.



جدال رستم و دیوسپید

ریشه واژه

واژه «دیو» ریشه در واژه کهن دئو به **اوستایی** (daēuua-) و به پارسی باستان (daiva-) دارد. دیوها خدایان هندواروپایی بودند که پس از جدا شدن ایرانیان، نزد آنها اهریمن شناخته شدند و از دایره خدایان خارج شدند. شرح دیوان در ادبیات **حماسی** فارسی در ادبیات بعدی و ژانرهای دیگر بازتاب دارد. به جز نمونه‌ای استعاری که فردوسی از واژه دیو برای «انسان‌های شرور» استفاده می‌کند؛ دیوان به‌طور کلی موجوداتی کاملاً مستقل و متفاوت از انسان به تصویر کشیده می‌شوند. حماسه‌ها از سرزمین‌هایی که دیوانی چون **ارژنگ دیو** و **دیو سپید** در آن سکونت دارند، حکایت دارند؛ که مهم‌ترین آنها در شاهنامه، مازندران نامیده می‌شود (که نباید با استان کنونی در ایران اشتباه گرفته شود).^{[۱][۲]}

دیوان در شاهنامه



اکوان دیو رستم را به دریا می‌اندازد

این بیت از کتاب **شاهنامه** در داستان **اکوان دیو** اشاره به خلق‌و‌خو و رفتارهای دیوگونه دارد و نشان آنکه شاهنامه تنها کتابی که افسانه در آن نیست، بلکه کتابی است تاریخی و اسطوره‌ای که به اخلاقیات و مردم‌داری بارها داده‌است.

تو مر دیو را مردم بد شناس
کسی کو ندارد ز یزدان سپاس
هرآن‌کو گذشت از ره مردمی
ز دیوان شمر، مشمر از آدمی

نام دیوهای شاهنامه

تقریباً تمامی پژوهشگران بر این اعتقادند که **دیو سپید** یا **ارژنگ دیو** نامی اصیل از ادبیات و زبان مازندرانی است و ریشه **فارسی** ندارد و سپس به زبان فارسی راه یافت.^[۳]

پیدایش دیوان در فرهنگ مزدیسنا

در اسطوره آفرینش آمده است پس از آنکه **اهورامزدا** دست به آفرینش جهان مینوی و مادی زد و **امشاسپندان** و **ایزدان** و **فروهرها** پدید آمدند، **اهریمن** هم بیکار ننشست و دست به آفرینش جهان بدی زد و در برابر امشاسپندان، **کماریکان** و در برابر **ایزدان**، دیوان را پدید آورد. به این ترتیب در برابر هر ایزدی دیوی به کار گمارده شد. تعداد و شمار دیوان را مانند ایزدان بسیار می نویسند. آنچه از نوشته های اوستایی و پهلوی برمی آید تعدادی از آنان معروف و وظیفه آنان نیز معلوم است و برخی از آنان مانند ایزدان گمنام هستند.^[۴]

نام و وظائف دیوها

بنابر نوشته های اوستائی و پهلوی نام و وظائف تعدادی از دیوان چنین است:

نام دیو	نام مشابه	توضیح	اوستایی	پارسی میانه
آشموغ		نام دیوی فریب‌کار و دروغگو که دو به هم‌زنی و سخن‌چینی و بدگویی		
اپوش		دیو خشکسالی و با اسپخروش دیو با ایزدان باران‌ساز (از جمله تیشتر) جنگ می‌کند.	apaoša	apōš
ایشوش هواخت		از دیو های مرگ آفرین	Ishvash Havasakhto	
استوئیدات	دیو مرگ	جان را بستاند.		
اسروشتی		دیو ناشنوائی و نافرمان‌برداری است.		
اشکهانی	اشگهانیه یا ازگهن	دیو تنبلی است.		
آکه‌تَش		دیو انکار است.	akataš-	akataš
آکومن	آکه‌منه	دیو اندیشه بد و برگزیده دیوان است.	akōman-	aka.manah
بوتی		دیو بت‌پرستی است.		
بوشاسب	بوشایست	دیو خواب سنگین است و مانع از بیداری هنگام سپیده دم می‌شود.	būšyastâ-	būšâsp
پئری مئتی		دیو بدمنشی و تکبر است.		
پس دیو		مردمان را از انجام کار بازمی‌دارد.		
پوش دیو		دیوی است که انبار می‌کند نه خود به کار می‌برد و نه به دیگران می‌دهد.		
پینیه		دیو خست است.		
ترومئتی		دیو نخوت و غرور است.		
تب دیو		فهم مردمان را پراکنده می‌کند.		
جهی		دیو ماده شهوت‌انگیز، پناه دهنده گناهکاران است.		
چشمک		دیو زمین‌لرزه و آورنده گردباد است.		
خشم		برهم زننده آسایش آفریدگان اهورامزداست.		
دروغ‌دیو	دروغ، دروغ	دیو دروغ و تباه‌کننده جهان راستی است.	-druj	
دریوی		دیو گدائی و دریوزگی است.		
دیر		دیو پس‌انداختن کار مردمان است.		
رشک		دیو کین‌توزی و بدخواهی است.		

		دیو پیری است.	زرمان
saurva-	sâwul	دیو گسترش پادشاهی بد و ستم و بیداد و آشوب در زمین است.	ساوول
		دیو سخن‌چینی است.	سپزگ
		دیو ترس و نهیب است.	سهم
		دیو نابودی است.	سیچ
		مخالف ماه است.	سپز
		دیو فراموشی است.	گوزهر
		دیو فراموشی است.	مرشئون
nânghaisya	nâghēs	ناگهیس از دیوهای کماله و از آفریدگان اهریمن می‌باشد دیوی که نماد وسوسه و کج اندیشی و گسترش دهنده بی‌دینی است دیو نافرمانی، ناخشنودی و بهتان است وقتی بدی به مردم می‌رسد آنان را وامی‌دارد تا ناسپاسی یزدان کنند و نصیحت نپذیرند.	ناگهیس
		دیو ننگ است.	ننگ
		دیوی است که بر تن مرده می‌تازد و آن را ناپاک می‌کند.	دروج نسو
		دیو مرگ است.	وای‌بد
		دیو شهوت است. ^{[۵][۶]}	ورون

فیلم و سریال

تا کنون ده‌ها فیلم ساخته شده‌است که در آنها اشباحی به آزار و اذیت مردم پرداخته‌اند. در تعداد اندکی نیز اشباح موجودات بی‌آزاری جلوه داده شده‌اند؛

- شبخ (فیلم 1996)
- شبخ اپرا (فیلم 2004)
- سایه‌نویس (فیلم)
- شرک

دیو در تحقیقات ایرانی

پرویز براتی در کتاب *دیونامه* دربارهٔ حیات دیوان در ایران می‌نویسد: هیولاهای خیالی و شبخ‌گون، از جمله دیو، که در الاهیات پیشااسلامی، نمایندگان یک دیگری تهدیدآمیز بودند، در دورهٔ اسلامی در هیبتی تازه ظاهر و به پای ثابت روایت‌های ادبی دورهٔ اسلامی و فرهنگ عامهٔ مردم ایران تبدیل شدند. می‌توان گفت ادب دورهٔ اسلامی و فرهنگ عامهٔ مردم ایران دیو و پری و اژدها را صاحب پرسونای تازه‌ای کرد. تفاوت چهرهٔ این موجودات وهمی، قبل و بعد از اسلام، در تفسیری که از این موجودات وهمی میکنند نهفته شده است. این تفسیر، پیش از اسلام جنبه‌های ایدئولوژیک و سیاسی داشت، اما پس از اسلام تمایل به زیبایی شناسانه کردن آن بر وجه ایدئولوژیک و سیاسی آنها برتری یافت

دیو سپید

دیو سپید بر پایه داستان‌های شاهنامه نام فرمانروای دیوان در کشور مازندران بود. او کیکاووس شاه ایران و سپاهش را در غاری به بند کشید که رستم برای آزادی ایرانیان به نبرد دیو سپید رفت. رستم به یاری اولاد غار دیو سپید را یافت و دیو سپید را در غار خفته دید. برای به جا آوردن آیین جوانمردی، او را از خواب بیدار کرد و با وی جنگید. یک دست و یک پای دیو را برید و جگرش را از سینه بیرون کشیده و از کاسه سر او، کلاه‌خودی برای خویش ساخت. کیکاووس و یارانش را نیز آزاد کرد.



نبرد رستم و دیو سفید، ارگ کریم‌خانی، شیراز



رستم و دیو سپید

ریشه

تقریباً تمامی پژوهشگران بر این اعتقاد هستند که دیو سپید یا ارجنگ دیو نامی اصیل از ادبیات و زبان مازندرانی است.^[۱]

رفتن کاووس به جنگ دیو سپید

حادثه رفتن کیکاووس به جنگ دیوان مازندران اینگونه آغاز شده که پس از جلوس، همه را تحت امر و فرمانبردار دید در نتیجه کمی مغرور شده بحثی که شاهان پیش از او جسارت ابراز او را نداشتند ابراز نمود و گفت که وی قصد تسخیر مازندران را دارد. دیوی از کشور مازندران در این وسوسه و تحریک نقشی ایفا نموده و طراری او متمر ثمر افتاده بود:

چنان بُد که در گلشن زرنگار	همی خورد روزی می خوشگوار
یکی تخت ز زین بلورینش پای	نشسته برو بر جهان کدخدای
ابا پهلوانان ایران به هم	همی رای زد شاه بر بیش و کم
چو رامشگری دیوی پرده دار	بیامد که خواهد بر شاه بار
چنین گفت کز شهر مازندران	یکی خوشنوازم ز رامشگران
اگر در خورم بندگی شاه را	گشاید بر تخت او راه را

دیو از زیبایی‌های مازندران بسیار گفت و توانست اندیشه کیکاووس را نسبت به تصرف آنجا عوض نماید. کیکاووس در مجمع بزرگان برای مقدمه آغاز بحث جنگ مازندران، اشاره کرد که اگر دلیران و جنگاوران ایرانی کاهلی پیشه گیرند از راحت‌طلبی و آسایش سیر نخواهند شد. با این سخنان همه بزرگان روی زرد و دژم به کیکاووس ابراز داشتند که کسی از میان ایشان آرزوی جنگ دیوان مازندران را ندارد.

خان هفتم

داستان نبرد رستم با دیو سپید خان هفتم از هفت‌خان رستم است. دیو سپید در اشکفت (غار) تاریک و ترسناکی زندگی می‌کند و رخساری سیاه، گیسوانی سپید و هیكلی تنومند دارد.^[۲] دیو سپید دیوی است که پزشکان بر این باور بودند خون دل و مغز او داروی کوری کیکاووس و سپاهیانش است.^[۳]

دیوهای کماله

سردیوان، دیوهای کماله یا کماله‌دیوان یا کمالگان در [مزدیسنا](#) در رده نخست موجودات بد مینوی قرار دارند. آنها شش سردیو (به قولی هفت سردیو) [دیو](#) اصلی و از نخستین آفریدگان [اهریمن](#) هستند که در برابر [امشاسپندان](#) آفریده‌های اورمزد قرار دارند. اینان به ترتیب آفرینششان [اکومن](#)، [اندردیو](#)، [ساوول](#)، [ناگهیس](#) (ترومدیو) و [تریز](#) (دیو) و [زریز](#) (دیو) نام دارند. گاه، خود [اهریمن](#) و گاه، [ائشمه](#) (دیو خشم) را بر شش دیو مذکور می‌افزایند.^[۱]

واژه‌شناسی

واژه کماله در [پهلوی](#) kamâlag و در [اوستا](#) -ka.mərəəða- به معنای چه سری! یا چه سر نفرت/نگیزی! می‌باشد.

رخ

رخ (فارسی: ruk) پرنده‌ای شکاری در اساطیر خاورمیانه است. رخ در داستان‌های عامیانه، تاریخی و متون جغرافیایی عربی وجود دارد.

رخ (افسانه)



Roc by [Edward Julius Detmold](#)

اسطوره	گروه
گارودا، سیمرغ، ققنوس، مرغ طوفان	موجوات مشابه
خاورمیانه‌ای	فولکلور
Rukh	نام(های) دیگر

زار

زار در زبان فارسی به معنی حالت آشفته و نزار و خراب است، اما به صورت اصطلاحی نام یکی از موجودات ماورایی در جنوب ایران و کرانه‌های خلیج فارس است. ریشه افسانه‌های پیرامون زار از قاره آفریقا است. برگزارکنندگان مراسم زار با نواختن طبل‌ها، دهل‌ها یا دمام‌هایشان، و سوزاندن بخور زار، افراد را به یک شوریدگی جذبه‌گونه دچار می‌سازند.



مراسم زار در جزیره هرمز

سیمرغ

سیمرغ نام یک پرنده اسطوره‌ای-افسانه‌ای ایرانی است. شاید بتوان سیمرغ را از مهم‌ترین موجودات در ادبیات پارسی برشمرد. دانشمندان زیادی از دیرباز به این پرنده در اساطیر ایرانی و شباهت‌های آن با مرغان دیگری همچون شاهین، گروای هندی، وارغن، کرشیت، امرو و کمروی اوستایی، چمروش و کَمک در ادبیات پهلوی، عنقای عربی، هما و ققنوس در ادب پارسی، فونیکس یونانی، انزوی اکدی، و سیرنگ در ادبیات عامیانه پرداخته‌اند. او نقش مهمی در داستان‌های شاهنامه دارد. گنام (آشیانه) او کوه اسطوره‌ای قاف است. دانا و خردمند است و به رازهای نهان آگاهی دارد. زال را می‌پرورد و همواره او را زیر بال خویش پشتیبانی می‌کند. به رستم در نبرد با اسفندیار و ییونین تنیاری می‌رساند. جز در شاهنامه دیگر شاعران پارسیگوی نیز سیمرغ را چهره داستان خود قرار داده‌اند. از جمله منطق الطیر، عطار نیشابوری نیز از آن دسته‌اند.

سیمرغ	گروه
موجود افسانه‌ای	فولکلور
اساطیر ایران	کشور
ایران باستان	

ریشه نام سیمرغ

نام سیمرغ از دو کلمه‌ی marəyo.saena تشکیل شده که بخش اول (marəyo) به مرغ و بخش دوم (saena) به سی تبدیل شده که قاعده‌ی قلب آنرا به شکل سی‌مرغ در آورده است.

ریشه کلمه‌ی سی به معنای عقاب بوده و در نام «سیندخت» در شاهنامه باقی مانده است.

سیمرغ (سیرنگ) پرنده‌ای شگرف و اسطوره‌ای است که جلوه‌های متفاوت و خارق‌العاده در عرصه‌ی افسانه، حماسه، فلسفه، عرفان، پزشکی و به طور کلی در فضای فرهنگ ایرانی داشته است. سیمرغ واژه‌ای فارسی و مخفف "سین مرغ" است که در "اوستا" به صورت "مرغوسائنو" و در "پهلوی" "سین موروک" نامیده شده است. مرغو به معنی مرغ و سننه

یعنی شاهین یا عقاب. "سائو" ظاهراً در ایران باستان نام یکی از حکمای معروف نیز بوده که با جایگاه سیمرغ ارتباط دارد.

سیمرغ در دوره ساسانی



نشان ایرانی سیمرغ ساخته شده در ۱۶۳۴ سال پیش در دودمان ساسانیان

نشان سیمرغ نگاره ایست با ساختاری پیچیده؛ مرغی افسانه‌ای با دم طاووس، بدن عقاب و سر سگ و پنجه‌های شیر در نماره‌ها و در کتب و نقوش به شکل پرنده‌های شکاری. نشان سیمرغ در دوره ایران ساسانی، بر بسیاری از جامها و ظرفها نقش بسته و شاید نشان رسمی شاهنشاهی ایران بوده باشد.^[۱] نگاره‌های کشف شده بر بخش غربی دیوار افراسیاب،^[۲] در شهر سمرقند، شاه یا شاهزاده‌ای را نمایش می‌دهند که همان طرح، همانند جامه خسرو پرویز بر دیوار طاق بستان، روی جامه اش نقش بسته. پژوهشگر نگاره‌های دیوار افراسیاب، پروفیسور مارکوس موده، (استاد انستیتوی باستان‌شناسی و هنر شرقی دانشگاه مارتین لوتر آلمان) در پژوهش خود یادآور شده که به دلیل وجود این نگاره بر پیکره خسرو بر طاق بستان، ممکن نیست نشانی ساده بوده باشد، او همچنین شبیه بودن کلاه در این دو پیکره را دلیل دیگری بر مهم بودن شخصیت گمنام نقش بسته بر دیوار افراسیاب می‌داند و در ادامه به این نتیجه رسیده که نگاره سیمرغ، به احتمال بسیار پیکر یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی را نشان می‌دهد،^[۱] چون تاریخ تقریبی ساخت آن نگاره‌ها با سال‌های پایانی شاهنشاهی ساسانی منطبق، و همچنین از بین یکصد پیکره نقش بسته بر آن دیوار، تنها یک نفر جامه اش به این نشان آراسته است. جامه ابریشمی (یا کفتان) دیگری از پایان دوره ساسانی در موزه سرنوچی پاریس با همان نقش به نمایش گذاشته شده. شماری تکه پارچه ابریشمی، کاشی‌ها و ظرفهای سیمین و زرین آن دوران نیز، سیمرغ را در همان قالب و همان نقش نشان می‌دهند.

پیشینه

پیشینه حضور این مرغ اساطیری در فرهنگ ایرانی به دوران باستان می‌رسد. آنچه از اوستا و آثار [زبان پارسی میانه | پهلوی] بر می‌آید، می‌توان دریافت که سیمرغ، مرغی است فراخ‌بال که بر درختی درمان بخش به نام «ویسپوبیش» یا «هرویسپ تخمک» که در بردارنده تخمه همه گیاهان است، آشیان دارد. در اوستا اشاره شده که این درخت در در دریای

«و روکاشا» یا «فراخکرت» قرار دارد. کلمه سیمرغ در اوستا به صورت «مرغ و سئ» آمده که جزء نخستین آن به معنای «مرغ» است و جزء دوم آن با اندکی دگرگونی در پهلوی به صورت «سین» و در فارسی دری «سی» خوانده شده است و به هیچ وجه نماینده عدد ۳۰ نیست؛ بلکه استعاره ای از تعداد مشخص پرندگان دانا (از حوادث غیب) و گاهی معنای آن همان نام «شاهین» می شود. شاید هدف از این واژه (سی) بیان صفت روحانیت آن مرغ بوده است.^[۲]

سیمرغ پس از اسلام هم در حماسه های پهلوانی هم در آثار عرفانی حضور می یابد. سیمرغ در شاهنامه فردوسی دو چهره متفاوت یزدانی (در داستان زال) و اهریمنی (در هفت خوان اسفندیار) دارد. زیرا همه موجودات ماوراء طبیعت نزد ثنویان (دوگانه پرستان) دوقلوی متضاد هستند. سیمرغ اهریمنی بیشتر یک مرغ اژدهاست، فاقد استعداد های قدسی سیمرغ یزدانی است و به دست اسفندیار در خوان پنجمش کشته می شود. البته عده ای این تضاد را برآمده از اختلافات دینی اسفندیار با خاندان رستم می دانند. اسفندیار از پیروان دین زردشت است و رستم به عقاید پیشازردشتی ایمان دارد. تقریباً هرآنچه پیش از زردشت اهورایی است، در دین زردشتی، اهریمنی محسوب می شود. سیمرغی هم که همیشه به یاری خاندان رستم می آید، در خوان پنجم، با هیبتی اهریمنی، مانع اسفندیار و گسترش دین او می شود. ناگفته نماند سیمرغ، در دین بهی پسازرتشتی، دوباره وجه مثبت و اهورایی خود را به دست می آورد.

سیمرغ مظهر «خرد» تمام و بی نقص است که پاسخ تمام پرسش ها را در خود دارد، و اسفندیار فره ایزدی دارد و رسالت انتشار مذهب بر دوش اوست که در مسیر تعالی خود سیمرغ را از میان برمی دارد. اسفندیار با وجودی که فره ایزدی دارد و مرتکب گناهی نمی شود ولی شخصیت نیکی در شاهنامه ندارد چنان که با حيله پس از هفت خوان راهنمای خود را می کشد، در قیاس با رستم که وفای به عهد می کند و راهنمای خود در هفت خوان را به پادشاهی مازندران می رساند.

ورود سیمرغ یزدانی به شاهنامه با تولد «زال» آغاز می شود. «سام» پدر زال فرمان می دهد فرزندش را که با موهای سپید به دنیا آمده در صحرا رها کنند تا از بین برود. سیمرغ به سبب مهری که خدا در دلش می افکند، زال را به آشیانه می برد و می پرورد. سرانجام وقتی سام به دنبال خوابی که دیده است به پای البرز کوه (جایگاه سیمرغ)^[۳] به سراغ زال می آید، سیمرغ بعد از وداع با زال پری از خود را به او می دهد تا به هنگام سختی از آن استفاده کند. سیمرغ دو جا در شاهنامه کمک های مهمی به زال می کند. یکی به هنگام به دنیا آمدن رستم که به علت درشت بودن تولدش با مشکل مواجه شده است و سیمرغ با چاره جویی به هنگام، این مشکل را بر طرف می کند. دیگری به هنگام نبرد رستم و اسفندیار است که رستم ناتوان از شکست دادن اسفندیار با روشی که سیمرغ به وی می آموزد موفق می شود اسفندیار را در نبرد مغلوب کند. سیمرغ هم چنین زخم های بدن رستم و رخس را درمان می کند.

اگرچه در شاهنامه سیمرغ به منزله موجودی مادی تصویر می شود، اما صفات و ویژگی های کاملاً فراطبیعی دارد. ارتباط او با این جهان تنها از طریق زال است. به یکی از امشاسپندان یا ایزدان یا فرشتگان می ماند که ارتباط گهگاهشان با این جهان، دلیل تعلق آن ها با جهان مادی نیست. سیمرغ در دیگر اساطیر فارسی، همچون «گرشاسب نامه» اسدی توسی، چهره ای روحانی و فرا طبیعی ندارد. اصولاً جز در بخش اساطیری شاهنامه، بعد از اسلام ما متن اساطیری به معنای حقیقی کلمه نداریم، به همین سبب است که سیمرغ تنها با شخصیت و ظرفیت بالقوه تأویل پذیری اسطوره ایش که در شاهنامه ظاهر می شود، به آثار منظوم و منثور عرفانی فارسی راه می یابد و از طریق شخصیت رمزی خود در عنصرهای فرهنگ اسلامی جذب می گردد. اما روشن نیست که دقیقاً از چه زمانی و به دست چه کسی سیمرغ صبغه عرفانی گرفته است.

پس از شاهنامه فردوسی کتاب های دیگری نیز در ادبیات فارسی هست که در آن ها نشانی از سیمرغ و خصوصیاتش آمده است. از جمله آن ها کتاب ها و رساله های زیر را می توان برشمرد: رساله الطیر ابن سینا، ترجمه رساله الطیر ابن سینا

توسط شهاب الدین سهروردی، رساله الطیر احمد غزالی، روضة الفریقین ابوالرجاء چاچی، نزهت نامه علایی (از نخستین دانش نامه‌ها به زبان فارسی)، بحر الفوائد (متنی قدیمی از قرن ششم که در قرن چهار و پنج شکل گرفته و در نیمه دوم قرن ششم در سرزمین شام نوشته شده است) و از همه مهم‌تر منطق الطیر عطار.

منطق الطیر عطار داستان سفر گروهی از مرغان به راهنمایی هدهد به کوه قاف برای رسیدن به آستان سیمرغ است. هر مرغ به عنوان نماد دسته خاصی از انسان‌ها تصویر می‌شود. سختی‌های راه باعث می‌شود مرغان یکی یکی از ادامه راه منصرف شوند. در پایان، سی مرغ به کوه قاف می‌رسند و در حالتی شهودی در می‌یابند که سیمرغ در حقیقت خودشان هستند. اکثر محققان ادبیات، از جمله «شفیعی کدکنی» بر این باورند که در این داستان، سیمرغ رمزی از وجود حق تعالی است. سیمرغ رمز آن مفهومی است که نام دارد و نشان ندارد. ادراک انسان نسبت به او ادراکی است «بی‌چگونه». سیمرغ در ادبیات ما گاهی رمزی از وجود آفتاب که همان ذات حق است، نیز می‌شود. ناپیدایی و بی‌همتا بودن سیمرغ، دستاویزی است که او را مثالی برای ذات خداوند قرار می‌دهد.



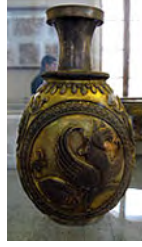
شیردال

شیردال یا گریفین (𐎧𐎠𐎼𐎿) { Širdâl } (در پارسی میانه: بَشکوچ^[۱]) موجودی افسانه‌ای با تن شیر و سر دال و گوش اسب است. تندیس‌های به شکل شیردال در معماری کاربرد بسیاری دارند. شیردال از انگاره‌های مهم اندیشه و هنر خاور باستان به‌شمار می‌آید. به نظر می‌رسد آغازین نمونه‌های این انگاره را مصریان ساخته‌اند و پس از آن مردمان میان‌رودان، ایلام و ایران باختری آن را بر دست‌سازهای هنری خویش نقش کرده‌اند. شهباز(عقاب) و شیر هرکدام دارای نیروی رازآمیز و فرمانروای قلمرو خویش بودند. هنگامی که درهم آمیخته می‌شدند برای نیایشگاه‌ها به نگاهبانی شکست‌ناپذیر بدل می‌شدند که در هرکدام از فرهنگ‌های کهن نام و ویژگی گوناگونی داشت.^[۲]



شیردال هخامنشی در تخت جمشید

شیردال‌ها در معماری ایلامی کاربرد داشتند و نمونه برجسته‌ای از آن در شوش پیدا شده‌است. روی کفل این شیردال نوشته‌ای است به خط میخی ایلامی از اونتاش گال که آن جانور را به اینشوشیناک خدای خدایان ایلام(عیلام) هدیه کرده‌است. این شیردال که بدست بانو گیرشمن بازسازی شده‌است در ارگ‌شوش نگهداری می‌شود. مردم ایران باستان شیردال‌ها را نگهبان گنجینه‌های خدایان می‌پنداشتند



جام شیردال یا جام همای ساسانی



جام شیردال مارلیک



شیردال لرستان



سکه استاتر منطقه فوکایا با نقش شیردال



عفریت

عفریت از موجودات فراطبیعی در فرهنگ اسلامی و نیز فرهنگ ایرانی، عربی است. عفریت نوعی جن است.

معنای لغوی

«عفریت» به معنی گردنکش و خبیث آمده است. در برخی منابع به قدرت و حيله‌گری آنها اشاره شده [1] عفریت از لحاظ لغوی برگرفته از عفره است، و به معنای کسی است که پشت دیگران را به خاک می‌مالد؛ و این نشانه قدرت اوست. از معنای دیگر عفریت زبردست و هوشمند و زیرک است. پس خبثت و شرارت برگرفته از معنای لغوی آن نیست. [2] عفریت به شکل «عفاریت» جمع بسته می‌شود. [3]

عفریت در قرآن

عفریت در قرآن در داستان سلیمان پیامبر واقع در آیه ۳۹ سوره نمل آمده است:

[سلیمان] گفت: «ای بزرگان! کدام یک از شما تخت او (بلقیس) را برای من می‌آورد پیش از آنکه مطیعانه نزد من آیند؟» عفریتی از جن گفت: «من آن را نزد تو می‌آورم پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی، و من نسبت به این امر، توانا و امانت دارم.» [اما] کسی که دانشی از کتاب [آسمانی] داشت گفت: «پیش از آنکه چشم برهم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد...» [4]

جمله «إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ» که از جهات مختلفی توأم با تأکید است (انّ- جمله اسمیه- لام) نشان می‌دهد که بیم خیانت در این عفریت می‌رفته، لذا در مقام دفاع از خود برآمده و قول امانت و وفاداری داده است. [5]

از ظاهر این آیه برمی‌آید که عفاریت (جمع عفریت) به جنیان عالم و توانمند گفته می‌شود.

عفریت در ادبیات فارسی

نشستم از برش چون عرش بلقیس / بجست او چون یکی عفریت هایل. منوچهری.
عفریت دوستار تو و دستیار تست / جبریل دستیار من و دوستار من. ناصر خسرو.
گرچه عفریت آورد عرش سبائی نزد جم / دیدنش جمشید والا بر نتابد بیش از این. خاقانی.
گفت عفریتی که تختش را به فن / حاضر آرم تا تو زین بیرون شدن. مولوی.
در پذیرم جمله زشتیت را / چون ملک پاکی دهم عفریت را. مولوی.
تو گفتمی که عفریت و بلقیس بود / قرین حور زادی به ابلیس بود. سعدی

عوج بن عنق

عوج ابن عوق در تداول فارسی‌زبانان به عوج بن عنق مشهور است نام مردی افسانه‌ای است.



(Og's bed (engraving circa 1770 by Johann Balthasar Probst

افسانه‌ها درباره او

در افسانه‌ها آمده که او در منزل آدم زاده شد و تا زمان موسی زیست. او را فرزند عنق یا عناق پسر حوا دانسته‌اند. برخی از منابع هم عناق را نام مادر او دانسته‌اند. [۱] (<https://web.archive.org/web/20070106075250/htt>)

همچنین او را مردی بلندقامت دانسته و عمرش را <p://www.rcirib.ir/hazraetemohamad/sireh7.asp> سه هزاروپانصد سال نوشته‌اند. گفته‌اند طوفان نوح تا کمر او بود. او به خدا کافر گشت که این کفر بر اثر غرور بیجا در او به وجود آمده بود. به دشمنی با موسی پرداخت. موسی نیز عصای خود بر قوزک پای او زد و بر اثر زخمی که بر پای او به وجود آمد ضعیف گردید. شیرها و گرگ‌ها بر او مسلط شدند و او را خوردند. در داستان‌ها عناق، مادر او را زنی می‌پنداشتند که وقتی می‌نشست ده جریب در ده جریب را می‌گرفت و پسرش عوج چهل ذراع قدش بود.

فولادزره

فولادزره نام یک دیو به صورت یک عفریت بزرگ شاخدار در داستان امیر ارسلان نامدار است.

امیر ارسلان نامدار یکی از داستان‌های تخیلی بومی فارسی نوشته محمدعلی نقیب‌الممالک در زمان قاجار است. نقیب‌الممالک احتمالاً این نام را از یک نثر حماسی قدیمی‌تر فارسی به نام رموز حمزه گرفته است.

در این داستان، فولادزره در هوا گشت می‌زند و زنان زیبا را نشان کرده و می‌دزدد.

این دیو در آغاز، سرکرده لشکر ملک خازن، شاه پریان و فرمانروای دشت زهرگیا، بود.

مادر فولادزره که جادوگری بسیار توانا بود تن و بدن فولادزره را به وسیله افسون و طلسمی، نسبت به همه سلاح‌ها آسیب‌ناپذیر ساخت به جز یک سلاح به نام شمشیر زمردنگار.

در پایان داستان هم فولادزره و هم مادر او به دست امیر ارسلان کشته می‌شوند.

در زبان عوام به زنان درشت‌اندام و قوی و نازیبا و پررو اصطلاحاً «مادر فولادزره» گفته می‌شود.

غول

غول موجودی افسانه‌ای و عظیم‌الجثه است. آن‌ها زاینده خیال مردم و داستان‌سرایان هستند و اغلب در داستان‌های عامیانه از آن‌ها یاد می‌شود اما هیچ‌گونه سند و مدرکی دلیل بر وجودشان در دست نیست. غول اباد از اماکن غول پذیر در استان یزد قرار دارد که بسیار خطرناک است.



غول (۱۸۱۰ میلادی) اثری است که تا سال ۲۰۰۸ منسوب به نقاش اسپانیایی فرانسسکو گویا (۱۷۴۶ - ۱۸۲۸ میلادی) بود اما اکنون رسماً آن را به عنوان اثری از آنسنسیو ژولیا از شاگردان وی می‌دانند.

واژه «غول» معرّب «قول» در زبان ترکی و به معنای نوکر و بنده است.^[۱]

غول‌ها ظاهری شبیه انسان دارند اما به مراتب بزرگ‌تر هستند در برخی از داستان‌های عامیانه آن‌ها دارای شاخ و دم هستند.

بررسی



یک پوستر در سبک علمی-تخیلی به نام «غول‌های پرتو گاما» که به مناسبت هالووین ۲۰۲۰ توسط برنامه اکتشافات فضایی ناسا منتشر شد، در این پوستر از کلمه فارسی «غول» (Ghoul)^[۱] استفاده شده است (به صورت جمع)

یکی از غول‌های افسانه‌ای در برخی نواحی ایران «اولی غولی» نام دارد؛ اما شاید برخی افراد اشتباه کنند و دیو که در داستان‌های کهن ایرانی بیشتر به چشم می‌خورد با غول اشتباه بگیرند در حالی که دیو موجودی کاملاً متفاوت از غول است هر چند که شباهت‌های به هم دارند.

غول‌های افسانه‌ای وسیله‌ای برای ترساندن کودکان در بعضی جوامع کهن بوده‌است.

غول را می‌توان با یک ضربه کشت، اما ضربه دوم او را احیا می‌کند. غول‌ها معمولاً در جنس مذکر معرفی می‌شوند. بعضی از انواع آنها کاملاً شبیه انسان و جثه‌ای چند برابر انسان دارند. غول‌ها بی‌رحم و آدمخوار هستند و انسان را غذای لذیذی میدانند اما گاهی نیز مانند برده به انسان خدمت میکنند، علاوه بر این حس بویایی بسیار پرقدرتی دارند. فیزیک بدنی غول‌ها و حرف زدن و راه رفتنشان مثل انسان است. غول‌ها لباس‌هایی بافته شده از شاخ و برگ درختان یا پوست حیوانات می‌پوشند اما در هنگام جنگ زره و کلاه خود به تن می‌کنند و با گرز به جان انسان‌ها می‌افتند. غول‌ها در حمله به انسان‌ها بسیار پرخاشگرانه عمل می‌کنند و انسان‌ها و اسب‌هایشان را می‌بلعند، اما همیشه صلاح‌های بشر باعث شکست غول‌ها میشود. علاوه بر رفتار وحشیانه غول‌ها همیشه کثیف و ژولیده هستند.^[۲]

ققنوس

ققنوس (Qoqnus) (به زبان یونان باستان: Φοῖνιξ، به عربی: العنقاء و به انگلیسی: Phoenix) پرنده مقدس افسانه‌ای است که در اساطیر ایران، اساطیر یونان، اساطیر مصر، و اساطیر چین از آن نام برده شده.^[۱] گفته می‌شود که وی مرغی نادر و تنه‌است و جفت و زایشی ندارد. اما هر هزار سال یک بار، بر توده‌ای بزرگ از هیزم بال می‌گشاید و آواز می‌خواند و چون از آواز خویش به وجد و اشتیاق آمد، به منقار خویش آتشی می‌افروزد و با سوختن در آتش از خاکستر آن ققنوسی دیگر متولد می‌شود. در بسیاری فرهنگ‌ها ققنوس را رمز جاودانگی، فداکاری و عمر دگربار تلقی میکنند. اما برخی فرهنگ‌ها ویژگی‌های دیگری هم به او نسبت داده‌اند. از جمله در مورد او گفته شده: اشک ققنوس زخم را درمان می‌کند، ققنوس صدای دل‌نشینی دارد، موسیقی از آوای او پدید آمده است و...

ققنوس



ققنوس از خاکستر خویش، برمی خیزد

گروه	موجود افسانه ای
فولکلور	اساطیر ایران
نام(های) دیگر	پرنده مقدس
کشور	ایران باستان یونان باستان

گرچه ققنوس در اساطیر ملل آسیایی همچون چین و ایران جایگاه ویژه‌ای دارد، اما برخی معتقدند که اسطوره ققنوس از مصر باستان برخاسته، به یونان و روم رفته، و هم‌سو با باورهای مسیحیت شاخ و برگ بیشتری یافته‌است.^[۲]

علامه دهخدا در توصیف ققنوس نوشته‌است: گویند ققنوس هزار سال عمر کند و چون هزار سال بگذرد و عمرش به آخر آید، هیزم بسیار جمع سازد و بر بالای آن نشیند و سرودن آغاز کند و مست گردد و بال برهم زند چنان‌که آتشی از بال او بجهد و در هیزم افتد و خود با هیزم بسوزد و از خاکسترش بیضه ای پدید آید و او را جفت نمی‌باشد و موسیقی را از آواز او دریافته‌اند. (به نقل از برهان قاطع)

در فرهنگ اروپایی



در فرهنگ **انگلیسی** زبان، ققنوس Phoenix پرنده‌ای است افسانه‌ای و بسیار زیبا و منحصر به فرد در نوع خود، که بنا بر افسانه‌ها ۵۰۰ یا ۶۰۰ سال در صحاری غرب عمر می‌کند، خود را بر تلی از خاشاک می‌سوزاند، و از خاکستر حاصل، خود او دگر بار با طراوت جوانی سر برمی‌آورد و دور دیگری از زندگی را آغاز می‌کند و می‌گذراند. ققنوس در فرهنگ اروپایی غالباً تمثیلی از فناپذیری و حیات جاودان است. ققنوس در اصل از ایران باستان به فرهنگ اروپا راه یافته‌است.

طی هشت قرن قبل از میلاد **مسیح**، روی هم در نه مرجع از پرنده ققنوس نام برده شده که هشت مورد آن از طریق نقل قول مؤلفان بعدی به ما رسیده و فقط یک مورد اثر **هردوت** مورخ **یونانی** ۴۸۴ تا ۴۲۴ قبل از میلاد با شرح کامل محفوظ مانده‌است. یونانی دیگری به نام **کلودیوس آلیانوس** Claudius Aelianus مشهور به آلیان Aelian نیز، ۲۰۰ سال بعد از میلاد مسیح در مورد ققنوس نوشته‌است:

«ققنوس بدون کمک از علم **حساب** یا شمردن با انگشت، حساب ۵۰۰ سال را درست نگه می‌دارد زیرا او از طبیعتی که عقل کل است همه چیز را می‌آموزد. با آن که اطلاع در مورد ققنوس لازم به نظر می‌رسد مع‌هذا گمان نمی‌رود در میان **مصریان** - شاید جز انگشت شماری از **کشیشان** - کسی بداند که ۵۰۰ سال چه وقت به سر می‌رسد، ولی دست کم ما باید بدانیم که **مصر** کجاست و **هلیوپولیس** که مقصد ققنوس است، در کجا قرار دارد و این پرنده پدرش را درون چه نوع **تابوت** می‌گذارد و در کجا دفن می‌کند.»

این مورخ، بر اساس متن انگلیسی، والد ققنوس را پدر می‌خواند ولی از ققنوس به صیغه خنثی (it) نام می‌برد. مؤلفان بعدی برای ققنوس غالباً از صیغه تأنث استفاده کرده‌اند، اما از آن جا که این پرنده افسانه‌ای تک و منحصر به فرد بوده و زاد و ولد آن از جفتگیری ناشی نمی‌شده، بنابراین بحث در مورد جنسیت آن چندان مهم به نظر نمی‌رسیده‌است.

مورخی رومی به نام **پوبلیوس اوویدیوس ناسو**، مشهور به **اووید**، نخستین رومی است که درباره ققنوس به زبان لاتین مطلب نوشته‌است، در نوشته او آمده‌است:

«چه بسیار مخلوقاتی که امروزه بر روی زمین راه می‌روند، اما در ابتدا به شکل دیگری بوده‌اند. فقط یک موجود هست که تا ابد همان طوری که از نخست بوده، باقی خواهد ماند، یعنی طی سالیان مدید، بی آن که تغییری کرده باشد، باقی می‌ماند و سرانجام نیز، پس از نابودی، دگر بار به همان شکل اولیه خویش متولد می‌شود. این پرنده، پرنده‌ای است که **آشوری‌ها** یا به تعبیر برخی منابع احتمالاً **سوری‌ها** یا **فنیقی‌ها** آن را ققنوس می‌نامند. این پرنده، دانه و علف معمولی نمی‌خورد، ولی از عصاره میوه‌ها و از **ادویه** خوشبوی کمیاب می‌خورد. وقتی ۵۰۰ ساله شد، بر بالای **نخل** بلندی آشیان می‌سازد و با چنگالش از مرغوب‌ترین مواد، از پوست درخت گرفته تا **دارچین** و دیگر ادویه و **صمغ** برای خود بستری

می‌سازد و بعد می‌میرد و روحش با **دود** و **بخار** معطر به دوردست سفر می‌کند، و داستان چنین ادامه می‌یابد که سپس از سینه بدن بی جان او ققنوس کوچکی سر برمی‌کشد تا آن طور که می‌گویند ۵۰۰ سال دیگر زندگی کند و در آن زمان که پس از سن و سالی شهادت لازم را پیدا کرد تخت و آشیانش را که مدفن پدرش هست بر فراز نخلی رفیع به حرکت درمی‌آورد و سفر به **شهر آفتاب** را شروع می‌کند، همان جایی که در معبد آفتاب آشیان ققنوس خوش می‌درخشد.»^[۲]

از مجموع آنچه در فرهنگ اروپایی پیرامون ققنوس آمده‌است، می‌توان دو روایت کلی در مورد ققنوس ارائه داد:

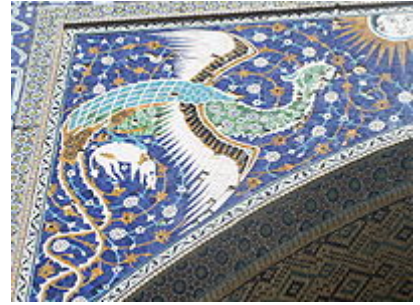
اول اینکه ققنوس از بدن بی جان پدرش به وجود می‌آید و جسد پدرش را به شهر هلیوپولیس می‌برد و در قربانگاه معبد آفتاب می‌سوزاند؛ و روایت دیگر اینکه ققنوس در تلی از چوب و خاشاک خوشبو آتش می‌افکند، بال می‌زند و شعله می‌افروزد، خود در آتش می‌سوزد و از خاکسترش ققنوسی دیگر زاده می‌شود. پس به‌طور خلاصه می‌توان در مورد این اسطوره در فرهنگ اروپایی گفت: «ققنوس در آتش می‌سوزد و دیگر بار از خاکستر خود زاده می‌شود». در همین ارتباط در زبان انگلیسی مثلی بدین مضمون رایج است که: «هر آتشی ممکن است ققنوسی دربرداشته باشد»

در مصر باستان

طی نخستین قرن میلادی، روی هم ۲۱ بار توسط ده مؤلف از ققنوس یاد شده‌است. از مجموع این منابع چنین بر می‌آید که خاستگاه اسطوره ققنوس **تمدن قدیم مصر** بوده و بعدها به ترتیب در تمدن‌های **یونانی**، **رومی** و **مسیحی** درباره آن سخن گفته‌اند. در میان مصریان، اسطوره ققنوس در اصل **اسطوره خورشید** بوده که بعد از هر شب دگر بار در سحرگاه طلوع می‌کند و نام شهر هلیوپولیس در نوشته هردوت نیز باید در همین ارتباط باشد.

مصریان ققنوس را پرنده مقدسی می‌دانند که بسیار نادر است. به روایت مردم شهر هلیوپولیس، ققنوس هر ۵۰۰ سال یک بار آن هم پس از مرگ ققنوس قبلی در مصر ظاهر می‌شود. از این پرنده تنها برخی تصاویر موجود است و آن طور که از شکل و اندازه او در این تصاویر بر می‌آید، بال و پرش بخشی قرمز و بخشی زرد طلایی است و اندازه و شکل عمومی آن مانند **عقاب** است. داستانی عجیب هم از کار این پرنده گفته می‌شود و آن این که این پرنده جسد پدر خود را، که با نوعی صمغ گیاهی خوشبو اندود شده، همه راه از سرزمین عرب تا معبد آفتاب با خود می‌آورد و آن را در آن جا دفن می‌نماید. می‌گویند برای آوردن جسد ابتدا گلوله‌ای آن قدر بزرگ که بتواند آن را حمل نماید از جنس آن **صمغ گیاهی** می‌سازد، بعد توی آن را خالی می‌کند و جسد را در آن می‌گذارد و دهانه آن را با صمغ تازه مسدود می‌کند و آن گاه گلوله را که درست همان وزن اولیه خود را پیدا کرده‌است، به **مصر** می‌آورد و در حالی که تمامی رویه گلوله از صمغ پوشانده شده آن را همان‌طور که گفته شد درون معبد آفتاب می‌گذارد.

در اساطیر ایران



تصویری از ققنوس بر سر در مدرسه نادر دیوان بیگی واقع در بخارا، جمهوری ازبکستان، بخشی از مجموعه لب حوضی

در اساطیر ایران، ققنوس یا قُقئس، معرب کلمه یونانی کوکنوس $\kappa\acute{\upsilon}\kappa\nu\omicron\varsigma$ / $\kappa\acute{\upsilon}\kappa\nu\omicron\varsigma$ و به معنی قو swan، همتای کلمه هند و اروپایی و چینی فونیکس است و چنین می نماید که شکل آن ترتیب و برآیندی از قرقاول، مرغ چینی و آمیزه آن با دیگر مرغان اسطوره ایست.

این مرغ در روایت های ایرانی نیز همچون روایت های هندواروپایی، مرغی نادر و تنهاست که او را جفتی نیست و در نتیجه از او زایشی نیز پدید نخواهد آمد. ققنوس هزار سال زندگی می کند و چون عمرش به پایان می رسد، توده ای بزرگ از هیزم فراهم می آورد و با نشستن بر آن توده چندان آواز می خواند که از آواز خود به وجد می آید و با برهم زدن بال و به یاری منقار، آتشی می افروزد و با سوختن در آتش از وی بیضه ای (تخم مرغی) پدیدار می شود و بدینسان ققنوسی دیگر زاده می شود.^[۴]

در این روایت ققنوس همتای قو در ادبیات اروپایی است که با آوازخوانی، زیست و زندگی خود را به پایان می برد. اساساً در ادبیات ایران نیز همچون ادبیات هندواروپایی، سوختن در رنج خویش و از خاکستر خود برآمدن و تولدی دیگر، راه به اسطوره ققنوس دارند.

در اساطیر چین



در فرهنگ اسطوره‌ای چین، ققنوس با نام فنگ هوانگ یا پرندۀ سرخ شناخته می‌شود که از جنس آتش است و نماد تابستان و جنوب محسوب می‌شود که خشکسالی آفرین می‌باشد. به همین دلیل ققنوس در بردارندۀ عنصر منفی و مادینگی جهان، یعنی یین است و نماد ملکه محسوب می‌شود. در برابر ققنوس، اژدها قرار می‌گیرد که همیشه در اساطیر چین نماینده خاقان به‌شمار می‌آید.^[۵] در اساطیر چین ققنوس در فواره‌ای از آب زلال تن می‌شوید و با گذشتن از بلندای کوه گون لون، هر شامگاه در غارهای دان Tan آرام می‌یابد. بر مبنای روایات چینی ققنوس کمتر تا سطح زمین پرواز می‌کند و هرگاه که چنین کند، همه مرغان گرد او جمع می‌شوند. بر اساس روایت کویاجی درباره ققنوس، وی بر سطح زمین نمی‌نشیند، اما هرگاه که بر سطح زمین بنشیند بر یک پای می‌رقصد.

برخی احتمال داده‌اند که ققنوس چینی همتای شانگ شانگ یا مرغ باران در روایت کنفوسیوس باشد، حال آنکه شانگ شانگ یا مرغ باران، پرندۀ ایست که نماد یین محسوب می‌شود، اما ققنوس به‌طور معمول نماد یانگ تلقی شده‌است.^[۴] ققنوس در اساطیر چین، نماد شادمانی و خرسندی و نشانه رضایت آسمان است. اژدها در این اساطیر روح باران و نماد خاقان است و ققنوس، نماد ملکه و جنوب و یاور کشاورزان است.

در اساطیر چین پرندۀ سرخ یا ققنوس نماد جنوب و مورد نیایش بود. ققنوس بعدها جای خود را به قرقاول داد. این پرندۀ در نقش‌های برجای مانده دارای منقار خمیده، پنجه بلند و تیز به شکل پرندگان شکاری بود و یاری دهنده کشاورزان مزارع خشک جنوب به‌شمار می‌آمد.^[۶]

در اساطیر چین ققنوس دیگری موسوم به چی سانگ یا ققنوس کوهساران نیز وجود دارد. این ققنوس، ققنوسی است که به روزگار دودمان جو نقشه رודה را به یو پیشکش کرد.^[۷]

ققنوس در ادبیات

داستان کوتاه ققنوس نوشته سیلویا تاون سند وارنر

در کتاب ققنوس نوشته سیلویا تاون سند وارنر ققنوس از یک موجود افسانه‌ای به یک واقعیت تصویر شده و نماد هویت و موجودیت یک ملت است که بازبچه هوس‌ها و امیال افراد سودجو و منفعت طلب قرار می‌گیرد.^[۸] در این داستان کوتاه و تأثیرگذار ققنوس پرندۀ زیبا و اصیل باستانی مشرقی است که در منطقه‌ای در خاورمیانه حوالی عربستان زندگی می‌کند که به دست یک شخص سرمایه‌دار انگلیسی به اسم «آقای پالدرو» اسیر می‌شود و آن را در یک قفس زندانی و حبس می‌کند تا از نمایش دادن آن در باغ وحش پول خوبی به جیب بزند، اما پس از مدتی وقتی که می‌بیند ققنوس در قفس و اسارت برای مردم جذاب نیست و نظر مردم را جلب نمی‌کند، تصمیم می‌گیرد از این پرندۀ باشکوه و با عظمت یک موجود حقیر و مسخره به وجود بیاورد تا برای مردم جالب به نظر برسد. او مدام به این پرندۀ زجر و عذاب می‌دهد، اما در نهایت پس از تحمل سختی و ظلم بسیار، ققنوس همچون یک ملت تحت ظلم و استبداد قیام می‌کند و تمامی کسانی را که مسبب رنج او شده‌اند در آتش خود می‌سوزاند و دوباره از نو آزاد متولد می‌شود. در بخشی از داستان می‌خوانیم:

«پرنده‌های دیگر را به قفس او انتقال دادند. پرنده‌های ذاتاً تند مزاج و جنگجو. آنها به ققنوس منقار می‌کوفتند و او را آزار و اذیت می‌کردند؛ ولی ققنوس آنقدر اجتماعی و نیک رفتار بود که پرندگان دیگر پس از یک یا دو روز از خصومت و عداوت با او دست می‌شستند. بعد از آن آقای پالدرو از گربه‌های خیابان‌گرد استفاده کرد. آنها دیگر با رفتار خوش، از میدان به در نمی‌شد. اما ققنوس به سرعت بر بالای سرشان می‌رفت و بالهای زرین خود را در صورت آنها برهم می‌کوفت و آنها را می‌ترساند. ققنوس به قفسی کوچک انتقال داده شد که در سقف آن آب‌پاشی کار گذاشته شده بود. هر شب آب‌پاش به کار می‌افتاد و ققنوس به سرفه افتاد. آقای پالدرو فکر کارساز دیگری هم داشت. هر روز در مقابل قفس ققنوس قرار می‌گرفت و آن را مورد ریشخند و تمسخر قرار می‌داد و با او بدرفتاری می‌کرد. هنگامی که بهار فرا رسید، آقای پالدرو در اندیشه آغاز تبلیغات عمومی پیرامون ققنوس در حال زوال می‌کرد. او می‌گفت: «ققنوس که از دیرباز مورد علاقه مردم بوده‌است رو به زوال نهاده‌است.» آنگاه آقای پالدرو چند روزی با گذاشتن دسته‌ای کاه بدبو و مقداری سیم خاردار زنگ زده در قفس، دست به سنجش عکس‌العمل ققنوس زد تا ببیند که آیا او همچنان به آشیان‌سازی تمایل دارد؟ یک روز ققنوس شروع به غلتیدن در کاه و علفها کرد. آقای پالدرو قراردادی برای حق فیلمبرداری به امضاء رساند. در نهایت روز موعود فرا رسید. چند هفته‌ای بود که علاقه مردم به ققنوس بیشتر و بیشتر می‌شد و حق ورود تا پنج شیلینگ رسیده بود. دور تا دور حصارکشی، از جمعیت خروشان بود. چراغ‌ها و دوربین‌ها به سوی قفس نشانه رفته بودند و گوینده‌ای از طریق بلندگو به حضار ندرت چیزی که رو به رخداد بود را گوشزد می‌کرد. بلندگو گفت: «ققنوس اشراف‌زاده دنیای پرندگان است. تنها، کمیاب‌ترین و گرانبهارترین نمونه‌های چوب مشرق زمین که آغشته به عطر شده‌اند می‌تواند ققنوس را اغوا کند تا لانه عشق افسانه‌ای خود را برپا سازد.» در این لحظه دسته‌ای پاکیزه از ترکه‌ها و چوب‌تراشه‌هایی معطر به داخل قفس پرتاب شدند. گوینده از بلندگو ادامه داد: «ققنوس چون **کلئوپاترا** هوس باز و چون دلربای باشکوه، چون موسیقی بومی **کولی‌های** سرمست. تمام شکوه و جلال و شور مشرق باستان، جادوی جاودانه‌اش و ظلم و بیداد ماهرانه‌اش...» زنی در جمعیت فریاد زد: «نگاه کنید او می‌خواهد خودش را به آتش بکشد.» لرزش در شهرهای ققنوس افتاد. سرش را از طرفی به طرف دیگر چرخاند. پایین آمد و از نشیمنگاه خود این سو و آن سو شد. با خستگی و فرسودگی تراشه‌ها و ترکه‌ها را جابجا کرد. دوربینها به کار افتادند و نور، از هر سو بر ققنوس تابیدن گرفت. آقای پالدرو در حالیکه به سوی بلندگو می‌دوید اعلان کرد: «خانمها و آقایان! این لحظه هیجان‌آوری است که دنیا با نفسهای در سینه حبس‌گشته آن را به انتظار نشسته‌است. افسانه قرنهای پیش امروز در مقابل چشمان امروزی ما رو به تجلی است. ققنوس روی تل چوبهایی که بسان هیزم به آتش کشیدن جسد بود نشست، چونان که به خواب آرمیده‌است. کارگردان فیلم گفت: «اگر تمام ماجرا همین بود، یادداشت کنید: فیلم آموزشی» در این لحظه ناگهان ققنوس و لانه‌اش شعله‌ور گشت. شراره‌ها به بالا زبانه کشیدند و به هرسو گسترده شدند. ظرف یک یا دو دقیقه، همه چیز به خاکستر مبدل شد و چند هزار نفر از جمله آقای پالدرو در حریق جان باختند.»

در منطق الطیر

در شعر کهن فارسی فقط **عطار نیشابوری** در اشعار خود از ققنوس نام برده‌است. او ققنوس را نیز به سان دیگر موجودات فانی دانسته و بر همه‌گیر بودن پدیده مرگ تأکید ورزیده‌است.^[۱۰]

در **منطق الطیر** عطار، ققنوس طرفه مرغی دل‌بستان است که مأوای او در **هندوستان** می‌باشد. او پرنده‌ای است که نزدیک به صد سوراخ در **منقار** دارد و او را جفتی نیست؛ بنابراین روایت، ققنوس در بلندی‌ها می‌نشیند و با وزیدن باد بر منقار او، نوایی دلنشین پدیدار می‌شود و مرغان دیگر بدین آواز گرد او جمع می‌شوند و مدهوش و صید وی می‌شوند.^[۱۱]

عطار نیشابوری در اشعارش از ققنوس به عنوان پرنده‌ای یاد می‌کند که بر روی نوک او ۳۶۰ سوراخ وجود دارد و از هر سوراخ آن نوایی دلنشین خارج می‌گردد. او خاستگاه ققنوس را در هندوستان می‌داند.

در شعر نو فارسی



ققنوس طراحی شده در کتابی که به معرفی اساطیر اختصاص دارد، اثری از فردریک جاستین برتوش (زاده ۱۷۴۷، درگذشت: ۱۸۲۲)



ققنوس، نگاره‌ای در نشان کمون دوسلز، در بخش ووسگز در لوران واقع در شمال شرقی فرانسه

شعر زیر از شاعر بزرگ ایران، **نیما یوشیج**، که عنوان ققنوس دارد، بازگوکننده مناسبی از اسطوره ققنوس است:

ققنوس، مرغ خوشخوان، آوازه جهان،

آواره مانده از وزش بادهای سرد،

بر شاخ خیزران،

بنشسته است فرد.

بر گرد او به هر سر شاخی پرندگان.

او ناله‌های گمشده ترکیب می‌کند،

از رشته‌های پاره صد‌ها صدای دور،

در ابرهای مثل خطی تیره روی کوه،

دیوار یک بنای خیالی

می‌سازد.

از آن زمان که زردی خورشید روی موج

کمرنگ مانده است و به ساحل گرفته اوج

بانگ شغال، و مرد دهاتی

کرده ست روشن آتش پنهان خانه را

قرمز به چشم، شعله خردی

خط می‌کشد به زیر دو چشم درشت شب

وندر نقاط دور،

خلق اند در عبور ...

او، آن نوای نادره، پنهان چنان که هست،

از آن مکان که جای گزیده ست می‌پرد

در بین چیزها که گره خورده می‌شود

یا روشنی و تیرگی این شب دراز

می‌گذرد.

یک شعله را به پیش

می‌نگرد.

جایی که نه گیاه در آنجاست، نه دمی
ترکیده آفتاب سمج روی سنگهاش،
نه این زمین و زندگی اش چیز دلکش است.
حس می کند که آرزوی مرغها چو او
تیره ست همچو دود. اگر چند امیدشان
چون خرمنی ز آتش
در چشم می نماید و صبح سپیدشان.
حس می کند که زندگی او چنان
مرغان دیگر ار بسر آید
در خواب و خورد
رنجی بود کز آن نتوانند نام برد.
آن مرغ نغزخوان،
در آن مکان ز آتش تجلیل یافته،
اکنون، به یک جهنم تبدیل یافته،
بسته ست دمبدم نظر و می دهد تکان
چشمان تیزبین.
وز روی تپه،
ناگاه، چون به جای پر و بال می زند
بانگی برآرد از ته دل سوزناک و تلخ،
که معنیش نداند هر مرغ رهگذر.
آنکه ز رنجهای درونیش مست،
خود را به روی هیبت آتش می افکند.
باد شدید می دمد و سوخته ست مرغ!
خاکستر تنش را اندوخته ست مرغ!

پس جوجه هاش از دل خاکسترش به در.

در این شعر نیما، **خیزران** یا **نی** کنایه ایست از قلم، و فرد نشستن بر سر آن توصیفی است که نیما یوشیج از یکه و تنها بودن خویش در **شعر نو**، در سپیده دم ابداع این نوع شعر می‌کند. لطافت این شعر نیما که در بهمن ۱۳۱۶ سروده شده‌است، در این شعر آن است که وی با توجه به ناآشنا بودن شعر نو برای بسیاری از افراد خاص و عام و ضمن یادآوری تنهایی خود در این مسیر، ضمن اشاره به ققنوس به سوختن خویش در رنج درون اشاره می‌کند، تنها بدین امید که پویندگان راهش در آینده، ققنوس وار سر برآورند و به کار او در زمینه شعر نو، حیاتی جاوید بخشند. اتفاقی که امروز با گسترش فوق العاده شعر نو به وضوح شاهد آن هستیم.

در نمونه‌ای دیگر از اشاره به ققنوس در شعر پارسی، می‌توان به سروده دکتر **محمدرضا شفیعی کدکنی** اشاره کرد:

در آنجای که آن ققنوس آتش می‌زند خود را

پس از آنجا کجا ققنوس بال افشان کند در آتشی دیگر

خوشا مرگی دگر

با آرزوی زایشی دیگر

احمد شاملو، شاعر مشهور و نوپرداز معاصر نیز، دفتر شعری با عنوان **ققنوس در باران** دارد که در حوالی سال‌های ۴۵-۱۳۴۴ به چاپ رسیده‌است، هرچند که شعری با این عنوان در آن دفتر نیست و در چاپ‌های موجود نیز مقدمه‌ای بر دفتر که تسمیه آن را توجیه کند وجود ندارد. همچنین محمود دولت‌آبادی، نویسنده برجسته معاصر، نمایشنامه‌ای به نام ققنوس دارد.^[۲] سید علی صالحی نیز، مجموعه شعرهای **سیدعمادالدین نسیمی** را تحت عنوان **ققنوس در شب خاکستر** به چاپ رسانیده‌است.^[۲]

کتاب‌های هری پاتر





نام پنجمین کتاب از کتاب‌های **هری پاتر**، **هری پاتر و محفل ققنوس** است. همچنین مدیر مدرسه جادوگری هاگوارتز، **دامبلدور** ققنوسی به نام فاوکس دارد.

براساس کتاب‌های هری پاتر، ققنوس پرنده سرخ رنگ باشکوهی به اندازه مختلف که می‌تواند تغییر دهد ولی در این جا اندازی قو است که منقار، چنگال و دم بسیار بلندش طلایی رنگ است. این پرنده در نوک قله‌های مرتفع لانه می‌سازد و در **مصر**، **هندوستان** و **چین** یافت می‌شود. عمر ققنوس بسیار طولانی است زیرا این پرنده از موهبت تولد دوباره برخوردار است، بدین ترتیب که در دوران پیری شعله‌ور شده و تبدیل به **مشتی خاکستر** می‌شود، آنگاه از خاکستر به شکل یک جوجه برمی‌خیزد و بار دیگر به زندگی خود ادامه می‌دهد. ققنوس موجودی آرام است و هیچ‌گاه به قتل و کشتار نپرداخته‌است. این پرنده از گیاهان تغذیه می‌کند. ققنوس نیز مانند **پرپرک** می‌تواند به اراده خود ناپدید و پدیدار شود. آواز ققنوس ماهیتی سحرآمیز دارد: به افراد پاکدل، جرات و جسارت می‌بخشد و در دل افراد ناپاک ترس و وحشت ایجاد می‌کند. اشک ققنوس خاصیت درمانی قوی دارد.

در صنعت

ققنوس نام مصطلح برای موشک‌های رده AIM-۵۴ است که بر روی هواپیماهای F-۱۴ استفاده می‌شد. برد این سری موشک‌ها بلند بوده و از کارایی بالایی برخوردار بودند.^[۲]

گاو بال دار

گاو بالدار یا لاماسو (به اکدی:  * ، آوانگاری: *lamassu*) در اساطیر کهن ایرانی یک خدای محافظ بوده است، که معمولاً با گاو نر، بدن شیر، بال عقاب و سر انسان نشان داده شده است.^[۱] در فرهنگ‌های مختلف به نام‌ها و شکل‌های گوناگون وجود دارد. از جمله این فرهنگ‌ها می‌توان به پارسی-آشوری، هندی، یونانی و مصری نام برد همچنین نمونه‌هایی از آن‌ها در برخی از فرهنگ‌های اروپایی نیز وجود دارد. در برخی از نوشته‌ها آن را به صورت یک خدای زن به تصویر کشیده‌اند.^[۲] نام کمتر استفاده شده شدو (اکدی:  * ) ^[۳] اشاره به همتای مرد لاماسو دارد.^[۴]



نگهبان‌های بالدار (دروازه ملل - بنای تاریخی پارسه)

پیکرنگاری

در هنر، لاماسو به شکل گاو بالدار یا به شکل شیر با سر انسان مذكر به تصویر کشیده شده است. چهره‌هایی از لاماسو هنوز در بنای پارسه (تخت جمشید) و نقش برجسته‌ها و مجسمه‌های موجود در موزه‌ها به ویژه در موزه بریتانیا لندن، موزه لوور پاریس، موزه ملی عراق بغداد، موزه متروپولیتن نیویورک، موزه پرگامون در برلین و مؤسسه خاورشناسی دانشگاه شیکاگو باقی‌مانده‌اند. این آثار معمولاً به آشوریان باستان نسبت داده شده‌اند. لاماسو را در ورودی شهر قرار می‌دادند تا هرکسی که وارد شهر می‌شود بتواند آن را ببیند. لاماسو از جلو ایستاده و از کنار در حال راه رفتن به نظر

می‌رسد. از این حالت برای قدرتمند نشان دادن لاماسو استفاده می‌شده است. لاماسو در زندگی واقعی بسیار بلند بوده است، از همین رو از آن به عنوان نمادی از قدرت استفاده می‌کردند.^[۵]

گاوهای بال‌دار بین‌النهرین

گاوهای بال‌دار بین‌النهرین بر خلاف اسفنجس‌های یونانی و برخی اسفنجس‌هایی که شبیه مصری‌ها هستند با سر مرد توصیف شده‌اند. یعنی بر خلاف اسفنجس‌های یونانی که زن هستند.

گاوهای بال‌دار بین‌النهرین ترکیبی از ۴ مخلوق هستند که در بسیاری از حکاکی‌های باستانی نمایان است و به سمبل ۴ مخلوق بابلی تبدیل شده است. آن‌ها دارای بدن و دم شیر یا گاو و سر یک انسان (مرد) و بال‌هایی مانند عقاب هستند.

این مخلوقات همچنین نمایانگر ۴ جهت و ۴ عنصر سنتی هستند.^{[۶][۷]}

نگارخانه



سر انسان و بدن گاو نر بالدار. در غیر این صورت به نام shedu شناخته می‌شود



یک گاو بالدار در کاشی‌کاری‌های هخامنشی در کاخ آپادانای شوش



گاوهای بالدار در سردرب ورودی قصرهای آشور در عراق



یک گاو بالدار در موزه لوور پاریس «آثار باستانی بین النهرین»

گلیم گوش

در افسانه‌های ایرانی گلیم گوش مردمی بوده‌اند مانند آدم لیکن گوش‌های آن‌ها به مرتبه‌ای بزرگ بوده که یکی را بستر و دیگری را لحاف می‌کرده‌اند و آن‌ها را گوش بستر هم می‌گویند. در کتاب پیامبران از قوم یاجوج و ماجوج به عنوان کسانی یاد شده که یک گوش خود را لحاف و دیگری را بستر می‌کرده‌اند و بسیار زاد و ولد می‌کرده‌اند و شمار آنان به حدی زیاد بوده که به هر سرزمینی که می‌رفته‌اند آن را از آذوقه تهی می‌کردند و صدای آنان بسیار آزاردهنده بود چنان که چون راه به سوی سرزمینی می‌بردند، مردم آن پیش از رسیدن آن‌ها به کوه‌ها می‌گریختند. ذوالقرنین به یاری مردم آمد و قوم یاجوج و ماجوج را در میانه‌ی دو کوه به وسیله‌ی مس و فولاد ذوب شده زندانی ساخت.

لولو خورخوره

لولو خورخوره یا لولو موجودی خیالی است ساخته و پرداختهٔ پندار افراد جهت ترساندن کودکان بازیگوش. مادران و پدران معمولاً برای کنترل رفتار کودک کوچک، به ویژه برای اطمینان از اینکه کودک غذای خود را بخورد به او تلقین می‌کنند که در صورت بدرفتاری یا نخوردن غذا، لولو آن‌ها را خواهد خورد. شکل و ریخت خاصی برای لولو خورخوره تعریف نشده است.



«دیو الان می‌آید» (Que viene el Coco) c. 1797، اثر فرانسویسکو گویا

صفت خورخوره به معنای «بسیارخوار» است. گاه لولوخورخوره به معنای موجودی نامرئی است که وسایل خانه یا... را می‌دزد. به **مترسک‌هایی** که در کشتزارها و بر بالای خرمن‌ها می‌گذارند تا کلاغ‌ها و دیگر پرندگان را بترسانند «لولو سر خرمن» می‌گویند. لولو فاقد هرگونه ظاهر خاصی است و تصورات از این هیولا، در هر جامعه نسبت به جامعه دیگر و حتی از خانواده‌ای نسبت به خانواده دیگر در همان جامعه، می‌تواند به شدت متفاوت باشد. در بسیاری از موارد، گرچه لولو هیچگونه شکل خاصی در ذهن کودک ندارد، اما در عین حال او تنها تجسمی بی‌شکل از **ترس** و وحشت را در ذهن او تشکیل می‌دهد. لولو می‌تواند در معنای استعاره‌ی خویش، بر شخص یا چیزی دلالت کند که دچار ترس غیر منطقی نسبت به برخی چیزهاست. والدین غالباً به منظور تلاش در جهت اصلاح رفتارهای فرزندان خود بدان‌ها می‌گویند که اگر بچه‌ها مرتکب شیطنت شوند، لولو آن‌ها را با خود خواهد برد. افسانه لولو (به انگلیسی بوگی‌من) ممکن است از **اسکاتلند**، یعنی همان جایی که از چنین موجوداتی گاه با عنوان **بوگل‌ها**، **بوگارت‌ها**، یا **بوگرها** یاد می‌شود، سرچشمه گرفته باشد.

لولو در فرهنگ‌های دیگر

داستان‌های مربوط به لولوها، در مناطق مختلف بایکدیگر متفاوت هستند. در بعضی از نقاط، جنسیت لولو مرد و در موارد دیگر، زن می‌باشد، و در عین حال مواردی هم هستند که لولو در آنها، جنسیت دوگانه دارد یا از هر دو جنس موجود است. در برخی از **ایالت‌های آمریکا**، از جمله ایالت‌های **غرب میانه آمریکا**، لولو از پنجره‌ها بیرون می‌آید. در شمال غربی **اقیانوس آرام**، او ممکن است در «مه سبز» آشکار شود. در جاهای دیگر، او در زیر تختخواب یا در گنجه مخفی می‌شود و کودکان را هنگامی که در شب به خواب می‌روند، غلغلک می‌دهند. گفته شده‌است که زگیل می‌تواند توسط لولو به افراد منتقل شود. ممکن است در مورد لولو گفته شود که وی نوعی شرارت یا شیطنت بخصوص را هدف خویش قرار داده‌است، به عنوان مثال، می‌توان از لولوی که سراغ کودکانی می‌آید که **انگشت شست** خود را می‌مکند، یا لولوهای خاص سوء رفتار یا شیطنت‌های معمول، نام برد. چند نمونه از لولوها در فرهنگ‌های دیگر:

- در **جمهوری آذربایجان**: یک موجود شبیه لولو که پدر و مادرها با ارجاع بدان، فرزندان خود را به خوشرفتاری وادار می‌سازند، به نام **خوخان** ("xoxan") نامیده می‌شود.
- در **زبان انگلیسی** به آن «بوگی‌من» گفته می‌شود.
- در **باهاما**: «مرد کوچک» (یا آدم کوچولو) نامی است که به مردی اطلاق می‌شود که به همراه خود یک سبد خرید دارد و هر کودکی که پس از **غروب آفتاب** در بیرون از خانه دیده شود را، برمی‌دارد و او را داخل آن سبد می‌اندازد. بدین ترتیب، اصطلاح «سبد خرید» یا «سبد نان» هنگامی به کار برده می‌شود که بخواهند رفتار بچه‌ها را با ترساندن اصلاح نمایند. گفته می‌شود که هر کس که توسط مرد کوچک گرفتار گردد، به یک آدم کوچولو تبدیل می‌شود و برای همیشه در ته سبد خرید مرد کوچک باقی خواهد ماند.
- در **هلند**: لولو بدون صورت یا **بی‌چهره**، به نام اود رود اوژن «Oude Rode Ogen» (پیر سرخ چشم) در سراسر منطقه فلاندر شناخته می‌شود و گفته می‌شود که ریشه و منشأ آن از مچلن **Mechelen** سرچشمه گرفته‌است. می‌گویند که آدمخوار تغییر شکل یابنده، موجودی است که می‌تواند خود را به شکل انسان یا سگ سیاه دربیآورد. بعدها و در اوایل دهه ۱۹۰۰ میلادی، بر مبنای این شخصیت داستانی به نام **نیکر** برای کودکان نوشته شد، که به عنوان موجودی معروف شد که بچه‌هایی را که از ساعت خوابشان گذشته باشد، خواهد خورد.
- در **برزیل** و **پرتغال**: یک هیولای خاص که بیشتر به لولو شبیه‌است، **بیچو پاگو** نامیده می‌شود. (هیولای خورنده). تفاوت قابل توجهی که میان این هیولا با هومم دو ساکو موجود است، این است که دومی هیولایی است که در طی

روز تهدیدکننده به شمار می‌رود و بیچو پاگو، تهدیدی است که شب‌ها و در زمان رفتن به بستر ظاهر می‌گردد.

- در **بلغارستان**: در برخی روستاها، مردم روستایی بر این باورند که موجودی پر از مو، تیره رنگ، و شب‌مانند به نام تالاسام (تال - آه - شاهم)، در سایه انبارهای متروک یا در اتاق‌های زیر شیروانی زندگی می‌کند و شب‌ها از جایگاه خویش بیرون می‌آید تا کودکان را کمی بترساند.

- در **چروکی**: در طول برگزاری جشنواره ذرت، مردان جوان چروکی، ماسک‌هایی به شکل **آلت تناسلی مرد**، بر تن می‌کنند و بدین شیوه، سیاستمداران را مسخره می‌کنند، بچه‌ها را می‌ترسانند تا آن‌ها را به خوب بودن وادار سازند، و علاوه بر این‌ها با تکان دادن ماسک خود و تعقیب کردن زنان و دختران جوان به اطراف، سعی بر اغوا کردن آنان می‌نمایند. این مراسم، اصطلاحاً رقص بوگر نامیده می‌شود و شرکت کنندگان مردی که در این مراسم شرکت می‌کنند، به عنوان مرد بوگر اطلاق می‌شوند.

- در **دانمارک و نروژ**: معادل کلمه لولو در **زبان دانمارکی** بوشه ماندن **bussemanden** یا **باهماندن «Bøhmanden»** (به معنای «بوهمان») می‌باشد. این موجود در زیر تخت کودکانی که نمی‌خواهد بخوابد پنهان می‌شود و آن‌ها را می‌رباید. همانند زبان انگلیسی، این کلمه اصطلاح عامیانه‌ای برای یاد کردن از مخاطب بینی می‌باشد. در نروژ، از این موجود به عنوان **بوسه ماندن** یاد می‌کنند.

- در **مصر**: مشابه لولو، **ابو رجل مسلوخته** می‌باشد، که می‌توان آن را به معنای «مرد پا سوخته» ترجمه نمود. این اسم، یادآور داستان خیلی ترسناکی است که پدر و مادرها، زمانی که فرزندان آن‌ها بی‌ادبی می‌کنند، برایشان تعریف می‌نمایند. «ابو رجل مسلوخته» هیولایی است که در **دوران کودکی** خویش، چون به حرف پدر و مادر خود گوش نمی‌کرد، آتش گرفت و سوخت. او کودکان شیطان را می‌رباید و ضمن پختنشان، آن‌ها را می‌خورد. این موجود، شبیه همان البوعوب (البعبع) است که استفاده از آن در مصر، در ارتباط با همین موضوع شهرت دارد. او اغلب به عنوان یک مخلوق شبانگاهی (یک هیولای خاص شب) شناخته می‌شود که لباس سیاه می‌پوشد و برای ترساندن کودکانی استفاده می‌شود که مرتکب بی‌ادبی می‌شوند.

- در **فنلاند**: هیولای معادل لولو در فنلاند، مورکو **mörkö** می‌باشد. معروف‌ترین کاربرد این واژه این روزها در داستانی موسوم به مومین می‌باشد. در این داستان (که اصل آن به **زبان سوئدی** نوشته شده‌است)، مورکو یا همان گروک، موجودی هولناک و غول پیکر و شب‌وار به **رنگ آبی** تیره می‌باشد.

- در **فرانسه**: معادل فرانسوی لولو، موجودی به نام **le croque-mitaine** است. معنای لغوی این کلمه به معنای موجودی است که دستکش تک انگشتی [دستکشی که دارای یک جا برای چهار انگشت و یکجا برای انگشت شست است] را، نیش می‌زند یا گاز می‌گیرد، یا به عبارت بهتر به معنای کسی که **انگشتان دست** را گاز می‌زند و با سر و صدا می‌جود! کلمه **mitaine**، در این اسم به گونه‌ای غیررسمی بر دستکش‌های تک انگشتی دلالت دارد.

- در **آلمان**: در آلمان لولو به عنوان **شوارتزمن Der schwarze Mann** (مرد سیاه)، بوهمن "Buhmann" یا بوتزمن **Butzemann** شناخته می‌شود. کلمه «شوارتز» در این تعبیر، به رنگ پوست این موجود اشاره نمی‌کند، اما به اولویت این موجود برای مخفی کردن خودش در مکان‌های تاریک، مثل گنجه یا در زیر تختخواب کودکان و همین‌طور مخفی شدن شبانه‌اش در جنگل‌ها اشاره دارد. این نام همچنین در اسم بازی فعالانه‌ای به کار گرفته شده که مخصوص کودکان خیلی کوچک است. این بازی **Wer hat Angst vorm schwarzen Mann**? نام دارد که ترجمه نام آن این است: کی (چه کسی) از **مرد سیاه** می‌ترسد؟. همین‌طور در یک آهنگ فولکلور و سنتی بسیار قدیمی به نام: **Es tanzt ein Bi-Ba-Butzemann in unserm Haus herum**، که ترجمه عنوان آن می‌شود: یک بی با لولو در حال رقصیدن در اطراف خانه ماست.

- در **یونان** و **قبرس**: در دنیای یونانی زبان، معادل لولو موجودی است که با عنوان بابولاس (به یونانی: Μπαμπούλας) شناخته شده است. معمولاً گفته می‌شود که بابولاس در زیر بستر یا تختخواب افراد پنهان می‌شود، هرچند که جزئیات داستان‌های مربوط به او توسط پدر و مادرها به گونه‌های مختلفی شرح داده می‌شود.
- در **ایسلند**: معادل ایسلندی لولو، موجودی بنام گریلا Grýla است، که یک گول مؤنث (زن) می‌باشد که بچه‌های بی‌تربیت و بدرفتار را باخود می‌برد و آن‌ها را می‌خورد. با این حال، از داستان‌ها چنین برمی‌آید که او مدت‌ها قبل مرده است و تنها در دوره‌ای از زمان حاضر بوده است. گریلا همچنین مادر یول لیدز، که همان معادل ایسلندی **سانتا کلاوس** می‌باشد، به‌شمار می‌رود.
- در **هندوستان**: در هند، این موجود با نام‌های مختلفی شناخته شده است:
 - در شمال هند (هند شمالی): کودکان گاهی اوقات با نام بردن از موجودی بنام **دارچونکی** Daar Chowki ترسانیده می‌شوند یا مورد تهدید قرار می‌گیرند، موجودی که یک نگهبان شبانگاهی به حساب می‌آید و کودکانی را که از رفتن به بستر و خوابیدن امتناع می‌ورزند، با خود می‌برد.
 - در جنوب هند (هند جنوبی): در کارناتاكا دیوی به نام **گوگاییا** "Goggayya" (تقریباً به معنی مرد هولناک) به تقریب می‌تواند به عنوان همتای لولو در نظر گرفته شود. در ایالت تامیل نادو، کودکان اغلب با نام بردن از موجودی با عنوان **رتتای کانون** Rettai Kannan (به معنای: دو چشم یکی) مورد تهدید ساختگی قرار می‌گیرند یا از موجودی به نام **پوچاآندی** (பூச்சுபாண்டி) بدین منظور استفاده می‌شود، که هیولای مذکر (مرد) مهیب و ترسناکی است که اگر کودکان مطیع نباشند یا از خوردن غذا امتناع نمایند، با تهدید به آمدن او، مواجه می‌گردند. در ایالت آندرا پرادش، معادل لولو، موجودی به نام **بوچودو** Boochodu می‌باشد. در کرالا مرکزی، لولو با عنوان **کوککایی** مورد اشاره قرار می‌گیرد که کودکانی را که از دستوره‌های پدر و مادر خویش تمرد می‌کنند یا به هر طریق مرتکب بی‌ادبی می‌گردند، با خود خواهد برد. بدین ترتیب کودکان در هنگام آزادی خویش، چیزهای وحشتناکی که ممکن است در صورت بُرده شدن توسط کوککایی برای آنها رخ بدهد را، مجسم می‌نمایند.
- در **ایران**: در فرهنگ، کودکانی که مرتکب بی‌ادبی می‌شوند، ممکن است توسط والدین خویش، از **لولو** ترسانیده شوند. لولو موجودی است که کودکان شیطان را با خود می‌برد و می‌خورد. لولو معمولاً به نام **لولو خورخوره** (یک لولو که می‌تواند همه چیز را بخورد)، خوانده می‌شود. به‌طور کلی تهدید با لولو یا لولوخورخوره در مورد کودکان خردسالی کاربرد دارد که از خوردن وعده‌های غذایی خود، امتناع می‌ورزند.
- در **زبان اورارتویی** (لولو) به بیگانه و دشمن می‌گفتند. **لولو** همچنین نام قومی تاریخی و جنگجو در ایران است.
- **برزیل**: **del sacco** یا **homem do sacco**، یعنی مرد کیسه‌ای. والدین به کودکان شیطان می‌گویند که مرد کیسه‌ای آن‌ها را در کیسه‌اش جمع می‌کند و می‌برد.
- **ایتالیا**: **l'uomo nero** یعنی مرد سیاه. مرد سیاه بچه‌ها را نمی‌خورد بلکه آن‌ها را به مکانی ترسناک می‌برد.
- **اسپانیا**: **El Coco**، ال کوکو معمولاً بچه‌هایی که نمی‌خواهند را می‌برد.
- **رومانی**: **bau-bau**
- **بلغارستان**: **Torbalan** (مرد کیسه‌دار) که بچه‌ها را می‌رباید، یا **talasam** که شب‌ها از **زیرشیروانی** بیرون می‌آید و بچه‌ها را می‌ترساند.
- **هندوستان**: لولوخورخوره در ایالت **تامیل نادو** در جنوب هند **Rettai Kannan** نام دارد و در ایالت **آندرا پرادش** به آن **Buchadu** می‌گویند.

مردآزما

مردآزما، مرده آزما، مرتزما، مردزمال، مندرآزما یا جوان آزما موجودی افسانه‌ای است که از آن در داستان‌ها و افسانه‌های بخش‌های مختلفی از ایران یاد شده‌است.

در افسانه‌های **مردمان بلوچ** مردآزما نام نوعی **جن** است که اگر کسی از وی نترسد با او دوست می‌شود و اگر از او بترسند با ترساندن قربانی‌اش را از پا درمی‌آورد.^[۱]

در این افسانه‌ها گفته می‌شود مردآزما به صورت حیوانی اهلی بر مسافران مرد پدیدار می‌شود و ناگهانی سخن می‌گوید یا **تغییر شکل** می‌دهد و با این کار میزان دلآوری و مردانگی مسافر را می‌آزماید. بر پایه افسانه، مردآزما بیشتر در جای‌های تاریک و خلوت نمودار می‌شود ولی به کسی آسیبی نمی‌زند و به باور گروهی، در برابر افراد ترسو ظاهر نمی‌شود تا از آن‌ها آسیبی نبیند. گفته می‌شود این داستان برای این ساخته شده تا به افراد کم‌جرات قوت قلب بدهند که اگر به جای تاریک یا خلوتی رفتند کمتر بترسند زیرا به آن‌ها گفته می‌شد مردآزما به افراد شجاع کاری ندارد.

در **خراسان جنوبی** مردآزما را «مرده‌آزما» هم می‌نامند و او را موجودی زشت‌روی می‌دانند که محل زندگی‌اش **گورستان‌های خوف‌ناک** و گاه آسیاب‌های کهنهٔ آبی و بادی‌ست. او از نور گریزان است و تقلید صدای آدمی می‌کند. مرده‌آزما را بیشتر به قالب زنی زشت‌روی می‌دانند که صورتش دراز و چاک دهانش عمودی‌ست و دندان‌هایش افقی و بُزان است.

در لرستان به این **موجود افسانه‌ای** «مرتزما» می‌گویند و از آن به عنوان موجودی ترسناک یاد می‌شود.

در داستان‌هایی دیگر مردآزما در کوچه‌های تاریک و خلوت از پشت دیوار ظاهر می‌شود و هر اندازه به او نگاه شود بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شود.

در کتاب **کوچهٔ احمد شاملو** نیز مردآزما به عنوان نام یکی از جن‌هایی است که به شکل‌های گوناگونی در می‌آید.

برخی دیگر آن را **هیولا** یا **غولی** تخیلی دانسته‌اند که به صورت مویی ظاهر می‌شود و بزرگ و بزرگ‌تر می‌گردد یا قدی بسیار بلند به بلندی کوه دارد.

در **مناطق کردنشین** از این موجود به نام جوان آزما نام برده می‌شود.

در ادبیات شفاهی روستاهای استان کرمان مردآزما (در گویش محلی «مندرازما») موجودیست به باریکی دسته بیل و یک وجب قد؛ که کم‌کم قد می‌کشد. در صورت پرسش جواب می‌دهد و آدرس اشیاء گم شده را دقیقاً می‌گوید. نکته جالب آن است که در اکثر خانواده‌های بزرگ (طایفه‌ها) یک نفر که معمولاً مسن است ادعای دیدن «مندرازما» را در سنین جوانی دارد.

در فرهنگ عامه مردم از آن به نام مردوزوان یاد می‌شود که شبها در صحرا و بیابان ظاهر شده و به شکل مردی لاغر اندام است که به افراد تنها نزدیک می‌شود. اگر فرد بترسد و فرار کند مردوزوان او را دنبال کرده و رفته رفته قدش بلند و بلندتر می‌شود اما اگر فرد نترسد مردوزوان نمی‌تواند به او آسیبی برساند. چنین گفته می‌شود که مردوزوان دارای پاهایی بلند است که مانند ریسمان می‌ماند و وقتی به فردی که در حال فرار است برسد بر پشتش سوار شده و پاهایش را به دور کمر او گره می‌زند و آن فرد از آن به بعد اسیر و گرفتار مردوزوان می‌شود. بیشتر پیرمردها ادعا دارند که در دوران جوانی در بیابان‌ها مردوزوان را مشاهده کرده‌اند. حتی گفته می‌شود که مردوزوان خود را به صورت بزغاله‌ای که سخن می‌گوید، یا به صورت توده‌ای پشم گوسفند که وقتی فرد آن را برداشته در دستش تبدیل به بچه شده‌است، نیز به مردم نشان داده‌است.

در استان مرکزی به مَدِزما شناخته می‌شود. موجودی که در بیابان است و شب‌ها مردانی که در زمین‌های کشاورزی مشغول هستند را اذیت می‌کند. قد بلند سیاه و چشمان قرمز از مشخصات اوست.

بنا به افسانه‌های قدیمی محکم گرفتن بند شلوار یا کمر بند موجب ناپدید شدن مردآزما می‌شود.

شرمین نادری، نویسنده و تصویرگر نیز در سال ۱۴۰۰ این داستان را بازنویسی و بهرام شاه‌محمدلو آن را به صورت صوتی اجرا کرده است. [۲]

مردخوار

مردخوار یا مانتیکور موجودی افسانه‌ای نشأت گرفته از افسانه‌های ایران باستان است. این جانور سر و چهره یک انسان (بیشتر مرد) و چشمان خاکستری دارد. بدن آن قهوه‌ای رنگ و به شکل شیر و دم آن نیز مانند دم کژدم (گاهی اوقات ازدها) می‌باشد. اندازه این جانور از شیر بزرگ‌تر و از اسب کوچک‌تر است و بدنش کمی درشت‌تر از شیر است.*

مردخوار



نگاره مردخوار متعلق به سال ۱۶۷۸ میلادی

گروه	موجود افسانه‌ای
زیرگروه	مردخوار
موجودات مشابه	<ul style="list-style-type: none">ابوالهولکروبی‌هاگاو بال‌دار
فولکلور	<ul style="list-style-type: none">اساطیر ایران

ریشه افسانه



تصویری از مانتیکور (مردخوار)، از کتاب «تاریخ وحوش چهارپا» اثر ادوارد تاپسل، ۱۶۰۷.

مردخوار در اصل از افسانه‌های پارسی قدیم است. واژه مانتیکور تغییر شکل یافته‌ی واژه یونانی mantikhoras که خود احتمالاً تغییر شکل واژه پارسی مردخوار و فارسی باستان mar-tiya-khvara است.^[۱] khvara یا خزّه، تلفظ اوستایی فرّ است؛ بنابراین معنای این کلمه «فرّ آدمی» می‌باشد.

نخستین بار یک نویسنده ایرانی در یادداشت‌هایی که به زبان هندی تألیف شده بود از این موجود یاد کرد که بعدها به قسمت شمال غربی ایران کهن که منطقه آسیای صغیر است منتقل شد و در طول تاریخ به یونان رسید و سپس در بقیه اروپا پخش شده و اکنون از آن به عنوان افسانه‌ای یونانی یاد می‌کنند.

شیوه شکار

شیوه شکار کردن مردخوار در افسانه‌های اروپایی بسیار جذاب است. وی ابتدا با نیش دم کژدم‌مانند خود زهری کشنده به شکار تزریق می‌کند و دردی در وجود او ایجاد می‌کند. سپس وقتی مطمئن شد که شکار دیگر قدرت حرکت ندارد قسمتی از گوشت او را می‌کند و به کناری می‌اندازد. زهر خود به خود از زخم به وجود آمده خارج می‌شود.

سپس مانتیکور در حالی که آواز لالایی مانندی را زمزمه می‌کند شکار را می‌بلعد.*



مرغ آمین

مرغ آمین در فولکلور و در فرهنگ مردم ایران، نام فرشته‌ای است که مدام در حال پرواز است و دائماً «آمین» می‌گوید. معروف است که اگر کسی نیازی داشته باشد و آن را بیان کند و همان دم مرغ آمین نیز از فراز سر او بگذرد، نیاز و دعاهاى او برآورده می‌شود.^[۱]

در اعتقاد عامه فرشته‌ای است که در هوا پرواز کند و همیشه آمین گوید و هر دعایی که به آمینش رسد مستجاب شود. در عقاید عامه، این است که گاهی در حین دعا یا نفرین مرغی به نام مرغ آمین در پرواز باشد و سبب برآمدن و مستجاب شدن آن نفرین یا آفرین گردد.^[۲]

«فرشته‌ای است که در آسمان پرواز می‌کند و مدام آمین می‌گوید و اگر دعایی به آمین او اصابت کند مستجاب می‌شود.»^[۳]

البته آمین نام ستاره‌ای نیز هست که به هنگام طلوع آن، دعا مستجاب می‌شود.^[۴]

در مجموعه نمایش خانگی شهرزاد ساخته حسن فتحی، مرغ آمین به عنوان نمونه بارزی از این تعریف استجاب دعا و به عنوان نماد عشق مورد استفاده قرار گرفت و از زیورآلات آن استفاده شد.

در ادبیات فارسی

در ادبیات فارسی نیز مرغ آمین با ویژگی‌های پیش‌گفته مورد توجه قرار گرفته‌است. از جمله معروف‌ترین نمونه‌های ادبی که در آن به مرغ آمین اشاره شده‌است، شعر مشهور شاعر ایرانی، نیما یوشیج است که به همین نام معروف است؛^[۴] هرچند که «مرغ آمین» در روایت نیما هیبت مرغی به خود گرفته و از عالم فرشتگان به دنیای مرغان و سپس به جهان نمادهای نیما وارد شده‌است.^[۵]

بخشی از شعر مرغ آمین سروده نیما یوشیج:

"مرغ آمین دردآلودی ست کآواره بمانده، رفته تا آن‌سوی این بیدادخانه، بازگشته رغبتش دیگر ز رنجوری نه سوی آب و دانه، نوبت روز گشایش را، در پی چاره بمانده... مرغ می‌گوید: به سامان باز آمد خلق بی‌سامان..."

ملمداس

ملمداس، در آیین زرتشت و اساطیر ایرانی، نام زنی است بسیار زیبا، که آراسته به انواع گوه‌های گرانبها می‌باشد. ملمداس بر جوانان پدیدار می‌شود و آنان را به هم‌آغوشی با خویش فرامی‌خواند، اما به هنگام هم‌خوابی پاهای او، همچون اره ای جوان هوسباز را قربانی می‌سازد و او را تکه تکه می‌نماید.

ملمداس را می‌توان همتای جهی در اساطیر زرتشتی دانست. برخی نیز از شباهت ملمداس با سیرن در اساطیر یونان سخن گفته‌اند. در حاشیه خلیج فارس به این موجود افسانه‌ای منمداس می‌گویند.^[۱]

از نام‌های دیگر ملمداس می‌توان به: مُم داس، اُم الداس و میل داس نیز اشاره کرد

ظاهر ملمداس

ملمداس موجودی شبیه پری دریایی است. دارای بالاتنه بسیار زیبا و جذاب است. اما در قسمت پایین تنه دو داس بزرگ، برنده و بسیار خطرناک دارد. در بعضی مناطق استان هرمزگان داستان او را بجای پاهایش، شبیه داس می‌دانند.

چگونه طعمه‌ها را به دام می‌اندازد

ملمداس بر جوانان پدیدار می‌شود و آنان را به هم‌آغوشی با خویش فرامی‌خواند، اما به هنگام هم‌خوابی پاهای او، همچون اره ای جوان هوسباز را قربانی می‌سازد و او را تکه تکه می‌نماید.

کجا ظاهر می‌شود

در این مورد که ملمداس کجا ظاهر می‌شود. باورهای متفاوت وجود دارد.

مردم جزیره هرمز بر این باورند که:

در کنار دره‌های نمک (در نزدیکی کارخانه فعلی معدن خاک سرخ) یک درخت گُئار بزرگ وجود داشت. در زیر این گُئار زنی زیبا و همچون فرشته، در حوالی غروب می‌نشست. این زن که ملمداس نام داشت گیسوهای بلند خود را با یک دست می‌گرفت و با دست دیگر شانه می‌کرد. مردانی که او را می‌دیدند با نگاه دلربای ملمداس اسیر می‌شدند. به کنار او می‌آمدند و با او هم صحبت می‌شدند سپس ملمداس با جنس مخالف خود نزدیکی می‌کرد. بعد از آن ملمداس چهره زیباییش را از دست می‌داد. شبیه به پیرزنی می‌شد و دو دست او تبدیل به داس می‌شد و جنس مخالف خود را با داس تکه‌تکه می‌کرد.

اما ناخداها و ماهیگیران محلی باور دیگری دارند:

ملمداس بالاتنه ای چون پری دریایی دارد. در شبی که ماه کامل است در دریا ظاهر می‌شود. یک زن زیبا و اغواکننده است. او ماهیگران تنها را روی دریا افسون می‌کند. ملمداس آن‌ها را به طرف خودش دعوت می‌کند، آن‌ها هم که آن همه زیبایی جادویشان کرده‌است. خود را در آب می‌اندازند و شنا کنان به طرفش می‌روند. فقط بالاتنه ملمداس شکل زن است و پایین‌تنه اش که زیر آب است و بسیار ترسناک است. دو پا شبیه دو داس (یا اره) دارد و به محض اینکه یک ملوان یا ماهیگیر را به طرف خودش کشید او را به طرف پاهایش می‌برد و او را تکه‌تکه می‌کند.





نسناس

نسناس اسطوره‌ای است که گفته می‌شود نوعی جن است، که بدنش نیمی از اعضای انسان همانند یک پا یک دست و یک چشم را دارد.^[۱] و نیمه دیگر پرنده مانند شبیه آنوناکی های منقار دار است. برخی معتقد اند که نسناس دو جنس نر و ماده دارد.

برخی حدس می زنند که در واقع این موجود مانند انسان سانان نخستین، شبیه به میمون و شامپانزه از جمله نئاندرتال و انسان راست قامت و انسان کارورز و پرامردم و جنوبی کپی و آردی کپی و ساحل مردم چادی است.

این نام گاهی در گذشته در متن‌های زیست‌شناسی فارسی در برابر واژه میمون بکار می‌رفته که نام عمومی گروهی از آدم‌نمایان (گوریل، شمپانزه، اورانگوتان، گیبون) است.

در فرهنگ عامه به نوعی بوزینه بی دم هم گفته می‌شود.

نسناس در برخی فرهنگ‌های فارسی

- جانوری بود چهارچشم سرخ‌روی درازبالا سبزموی، در حد هندوستان، چون گوسفند بود، او را صید کنند و خورند اهل هندوستان. (لغت‌نامهٔ اسدی) (اوبهی).
- جنسی‌اند از خلق که بر یک پای می‌جهند. (دهار).
- نوعی از حیوان که بر یک پای جهند. (غیاث اللغات از منتخب اللغات و کشف اللغات) (از آندراج).
- صاحب حیوة‌الحيوان نوشته که: نسناس بالکسر، نوعی از حیوان است که به صورت نصف آدمی باشد چنان‌که یک گوش و یک دست و یک پای دارد و به طور مردم در عربی کلام کند...
- و در تواریخ بهجت العالم نوشته که: نسناس در نواحی عدن و عمان بسیار است و آن جانوری است مانند نصف انسان که یک دست و یک پا و یک چشم دارد و دست او بر سینهٔ او باشد و به زبان عربی تکلم کند و مردم آنجا او را صید کرده می‌خورند. (از غیاث اللغات) (آندراج).
- گویند جنسی‌اند از خلق که به یک پای می‌جهند. (از مهذب الاسماء) (از برهان قاطع).

- دیو مردم که بر یک پای جهند. (السامی).
- و به زبان عربی حرف می‌زنند. (برهان قاطع).
- دیو مردم یا نوعی از مردم که یک دست و پا دارد، و فی الحدیث: اِنَّ حَيًّا مِنْ عَادٍ عَصَا رَسُولِهِمْ فَمَسَخَهُمُ اللّٰهُ نَسْنَسًا، لكل واحد منهم يد و رجل من شق واحد ینقرون كما ینقر الطائر و یرعون كما ترعى البهائم؛ و گویند که قوم عاد که ممسوخ شده بود نیست گردید و قومی که بر این سرشت بالفعل موجود است خلق علی حده [است] یا آنها سه جنس‌اند، ناس و نسناس و نسانس، یا نسانس زنان آنها، یا نسانس گرامی قدر از نسناس است، یا آنها **یأجوج و مأجوج** است، یا قومی از بنی آدم از نسل ارم بن سام، و زبان عربی دارند و به نامهای عربان می‌نامند و بر درخت برمی‌آیند و از آواز سگ می‌گریزند. یا خلقی بر صورت مردم، مگر در عوارض مخالف مردم‌اند و آدمی نیستند، یا در پیشه‌ها بر کرانه دریای هند زندگانی می‌کنند و در قدیم عربان شکار می‌کردند و می‌خوردند آنها را. (از منتهی الارب) (آندراج).
- حیوانی است که در بیابان ترکستان باشد منتصب القامه، الفی القد، عریض الاظفار، و آدمی را عظیم دوست دارد، هرکجا آدمی را ببیند بر سر راه آید و در ایشان نظاره همی کند و چون یگانه از آدمی ببیند ببرد، و از او گویند تخم گیرد، پس بعد انسان از حیوان او شریف‌تر است که به چندین چیز با آدمی تشبه کرد یکی به بالای راست و دوم به پهنای ناخن و سوم به موی سر. (از چهارمقاله نظامی عروضی، معین صص ۱۴-۱۵).
- خدای تعالی ذریه او را [جدیس را] مسخ گردانید و ایشان را نسناس خوانند، نیم تن دارند و به یکی پای چنان [دوند] که هیچ اسبی درنیابدشان. (از مجمل التواریخ).
- آنکه به شکل انسان بود ولی خوی و سرشت انسانی در وی نباشد. (ناظم الاطباء)

ننه سرما

ننه سرما یک چهره‌ی افسانه‌ای در فولکلور ایرانیان است. مانند بابا نوروز و حاجی فیروز، پدیدآوری این چهره به زمان زرتشت بازمی‌گردد. که نمادی در زمستان است. [۱]

افسانه‌ها

داستان بابا نوروز و ننه سرما، از افسانه‌های نمادین گذار سال کهنه به سال نو است. پیرمردی که بابا نوروز یا عمو نوروز خوانده می‌شود، به دیدار پیرزنی می‌رود به نام ننه سرما، که به گونه‌ای بانوی بابا نوروز شمرده می‌شود. بر پایه‌ی افسانه‌های گفتاری، ننه سرما، در درازای سال، تنها در این شب است که می‌تواند بابا نوروز را ببیند. پس از این شب، ننه سرما، بابا نوروز را وامی‌نهد و به راه خود می‌رود تا در سال آینده این دو باز در همین شب یکدیگر را دیدار کنند. و ماه‌های سال فرزندان این دوتا هستند که با شروع دوره حکمرانی هر کدام آب و هوا تغییر میکند. [۲][۳]

بازگفت دیگری از این داستان می‌گوید که ننه سرما، در نخستین روز بهار هر سال، چشم‌به‌راه عمو نوروز می‌شود تا او را ببیند؛ اما پیش از آمدن او، از خستگی خوابش می‌برد و پس از بیدار شدن، درمی‌یابد که عمو نوروز آمده و رفته است.

هدیوش

پیشنهاد شده است که این مقاله با گاو سریشوک ادغام شود. (بحث)

[بیشتر بدانید](#)

این مقاله نیازمند ویکی‌سازی است. لطفاً با توجه به راهنمای ویرایش و شیوه‌نامه، محتوای آن را بهبود بخشید.

[بیشتر بدانید](#)

این نوشتار دربردارنده‌ی واژه‌هایی است که اعراب‌گذاری نشده‌اند و خواندنشان بدون اعراب‌گذاری ممکن است دشوار باشد. لطفاً، برای

[بیشتر بدانید](#)

خواناتر شدن مقاله، این واژه‌ها را اعراب‌گذاری یا آوانگاری کنید.

برخی از منابع فهرست‌شده در این مقاله، ممکن است معتبر نباشند.

[بیشتر بدانید](#)

هَدیُوش یک گاو بسیار کهن در افسانه‌های زرتشتی است، این گاو معمولاً به نام‌های **سرسوک**، **سریشوک**، **سرسوک** نیز شناخته می‌شود. این گاو به مردم کمک می‌کند تا از **دریای کاسپین** (دریای خزر) عبور کنند. آورده‌اند در آخر الزمان با استفاده از چربی این گاو و ترکیب کردن آن با **هوم** سفید گیاهان قربانی، یک موج ابدیت ساخته خواهد شد که یک رستاخیز است برای تمام آن‌هایی که در زندگی خود کار خوبی انجام داده‌اند.

شکل ظاهری

سرسوک یا **هدیوش** مانند یک گاو نر بزرگ است اما با پوستی از برنج جلا داده شد و یالی از آتش خالص. ۶ شاخ بزرگ و جامد برنجی از سر این جانور جوانه زده با یک جفت در دو طرف سر مانند هر گاو نر معمولی.

دو جفت منحنی دیگر (شاخ) به طرف جلو هستند درست مانند یک شیطان ملعون. آورده‌اند که هر سرسوک دقیقاً ۵۲ فوت بلندا و وزرنش حدود ۵۷ تن است. دقت نسبی برای تمام موجودات این‌چنینی مدرک بیشتری در مورد تئوری ساخته شدن سرسوک توسط یک خدای بسیار دقیق را می‌دهد.

رفتار

با وجود اندازه عظیم و قدرت باور نکردی آن‌ها سوسوک تقریباً مشابه گاوهای نر امروزی رفتار می‌کرد. آن‌ها بیشتر زمان زندگی خود را سرگردان در اطراف چراگاه‌ها می‌گذراندند. رفتار و عادت آن‌ها با وجود عجیب و غریب بودن، برای مطالعه جالب توجه است. برخلاف اندازه بزرگ آن‌ها فقط به مقدار کمی غذا نیازمندند. آن‌ها فقط به شاخ و برگ چندین درخت نیاز دارند تا آن‌ها را برای هفته‌ها سر پا نگاه دارد. آن‌ها همچنین هر مایعی را که می‌خورند یا لمس می‌کنند در تسخیر خود نگاه می‌دارند، برای مثال ماگما داغ (ماده‌ای مذاب). سوسوک بنا به دلایل ناشناخته‌ای از سر زدن به یک مکان به مدت ۲ بار خودداری می‌کند و حداقل به مدت یکسال آن را تا زمان برگشتن به آن ول می‌کند.

اگر چه ظاهراً موجود بی‌خطری به نظر می‌رسد اما سوسوک در صورتی که چیزی یا کسی او را تهدید کند می‌تواند به خوبی شارژ و حمله کند؛ و تنها قدرتمندترین اژدها جرأت به مبارزه طلبیدن آن‌ها را دارد.

سوسوک (Hadhayosh) اغلب به کرگدن امروزی فرهنگ عبری پیوند داده می‌شود

توانایی‌ها و قابلیت‌های خاص

1. شارژ وحشتناک - اثر شارژ کردن یا اجرا کردن (هدیوش) وحشتناک است به طوری که اغلب حریف در جای خود می‌خکوب می‌شود.
2. شاخ‌های ساخت خدا: شاخ‌های هدیوش به قدری قدرتمند هستند که می‌تواند به موجوداتی که در مقابل بیشتر خسارات نیز مقاوم هستند، خسارت وارد کنند.
3. حرارت: هدیوش می‌تواند آن‌چنان گرمایی از خود تولید کند که حتی لمس کردن آن باعث تبدیل شما به خاکستر می‌شود
4. بوی خیلی بد: هدیوش می‌تواند آن‌چنان بوی خاص و بدی از خود تولید کند که تمام موجودات کوچک از آن گریزانند.^{[۷][۸]}

هما

پرنده هما در افسانه‌های ایرانی جایگاه مهمی دارد و معروف است که سایه‌اش بر سر هر کس بیفتد به سعادت و کامرانی خواهد رسید به همین دلیل به مرغ سعادت معروف شده است.^[۱]

همای	گروه
موجود افسانه‌ای	فولکلور
اساطیر ایران	نام(های) دیگر
هما	کشور
ایران باستان	

هما در افسانه‌ها

در افسانه‌های ایران، مانند **قنوس** در افسانه‌های **مصر** و **یونان** صاحب کرامت است. **هما** در ادبیات ایران به عنوان نماد **سعادت** است و بر عکس **جغد** که نماد **شقاوت** است البته هما می‌تواند پرنده‌ای افسانه‌ای باشد^[۲] در قصه‌ها و مثل‌های ایرانی از هما به عنوان پرنده‌ای استخوان‌خوار و بی‌آزار یاد شده‌است.

همای بر همه مرغان از آن شرف دارد که استخوان خورد و جانور نیازارد (سعدی)

نقش این پرنده در کنده‌کاری‌ها و برخی از **سرستون‌های پارسه** (**تخت جمشید**) پیداست. در خرابه‌های تخت جمشید که پایتخت هخامنشیان بوده‌است دو مجسمه سنگی از هما پیدا شده‌است.^[۲] این نشان می‌دهد که هما در زمان ایران باستان نیز پرنده سعادت بوده‌است.^[۴]

جایگاه در ادبیات فارسی

هما (همای) جایگاه برجسته‌ای در ادبیات ایران زمین داشته‌است. در سروده‌های بسیاری از شاعران از هما به عنوان پرنده خوشبختی و سعادت یاد شده‌است. در ادبیات فارسی او را نماد **فرّ** و شکوه دانند و به شگون نیک گیرند.^[۵] همچنین آمده‌است «مرغی است که او را مبارک دارند و چون پیدا شود مردم به تفأل در زیر سایه او روند».^[۶]

نمونه‌هایی از یادکرد هما در ادبیات فارسی:

تو فز همایی و زیبای گاه
همای سپهری بگسترد پر
هماییست مر چرخ را قر او
تا نبود چون همای فرخ کرکس
کس نیاید به زیر سایه بوم
تو همایی و من خسته بیچاره گدای
همای شخص من از آشیان شادی دور
چو پی کبوتر دل به هوا شدم چو بازان
بر من همای وصلت سایه از آن نیفکند
همای گو مفکن سایه شرف هرگز
سایه طایر کم حوصله کاری نکند
جلوه گاه طایر اقبال باشد هر کجا
همایی چون تو عالی قدر حرص استخوان تا کی
همای اوج سعادت به دام ما افتد
باز آی ای همای همایون که مرغ دل
تا همایم خوانده ای در کام دل
از مزاج اهل عالم مردمی کم جوی از آنک
فز همای ملکی داشتی
چون تو همایی شرف کار باش
دردسر بسیار دارد سایه بال هما
سایه بال هما خواب گران می آرد
بخت سیهی دارم کز سایه اقبالش
استخوان چرب و خشکی هست کز خاصیتش
شبستان جهان و سایه دولت، چه فخر است این
مرغابی و تذرو و کبوتر از آن من
علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را
همای اوج سعادت که می گریخت ز خاک

به کارگیری نام هما

تو تاج کیانی و پشت سپاه (فردوسی)
همی بر سرش داشت سایه ز فر (فردوسی)
که شاهی دهد سایه پَر او (اسدی توسی)
همچو نباشد به شبه باز خشین پند (فرخی)
ور همای از جهان شود معدوم (سعدی)
پادشاهی کنم از سایه به من برفکنی (سعدی)
چو مرغ حلق بریده به خاک برمی گشت (سعدی)
چه همای ماند و عنقا که برابرم نیامد (مولوی)
کز محنت فراق پوسیده استخوانم (فخرالدین عراقی)
بر آن دیار که طوطی کم از زغن باشد (حافظ)
طلب از سایه میمون همایی بکنیم (حافظ)
سایه اندازد همای چتر گردون سای تو (حافظ)
دریغ آن سایه همت که بر نااهل افکندی (حافظ)
اگر تو را گذری بر مقام ما افتد (حافظ)
پر می زند در آرزوی آشیان تو (خواجوی کرمانی)
هرنواله استخوان می آیدم (خاقانی)
هرگز از کاشانه کرکس همایی برنخاست (خاقانی)
اوج هوای فلکی داشتی (نظامی)
کم خور و کم گوی و کم آزار باش (نظامی)
اختر اقبال را در خواب دیدن خوشترست (صائب تبریزی)
در سراپرده دولت دل بیدار مجو (صائب تبریزی)
هر چیز سیاهی کرد بر بال هما بستم (بیدل دهلوی)
سگ توجه بر گدا دارد بر پادشاه (بیدل دهلوی)
مگر در چشم خفاش آشیان بندد هما اینجا (بیدل دهلوی)
ظل هما و شهرپنر عنقا از آن تو (اقبال لاهوری)
که به ماسوا فکندی همه سایه هما را (شهریار)
شد از امان زمین دانه چین دام شما (هوشنگ ابتهاج)



لوگوی هواپیمایی ملی ایران (هما) که ادوارد زهرابیان آن را طراحی نمود.

هواپیمایی ملی ایران با به‌کارگیری ایهام نام هما و نیز نماد هما به بهترین شکل چه به در تعبیر پرندۀ سعادت و چه در استفاده از حروف کوتاه‌شده برای نامش این باور فرهنگ عامه را با فعالیت تجاری خود پیوند زده بود و همچنین گروه هتل های هما به نام هما میباشد.

همچین شرکت کامیون سازی اسکانیا هم از نماد هما یا همان شیردال (griffin) در لوگوی خود استفاده کرده است.

همزاد

همزاد از قدیم در میان ملل مختلف جهان مطرح بوده و در باب آن افسانه‌های گوناگونی بیان شده است. قدیم معتقد بودند که همراه با تولد هر انسانی موجودی کاملاً شبیه به او از جنس جن خلق می‌شود و همگام با او رشد می‌کند و ممکن است گاهی با یکدیگر ملاقات هم داشته باشند. افسانه‌های مربوط به همزاد در کشورهای جهان و کشور ما می‌گویند که در زمان تولد نوزاد یک جن نیز با او متولد می‌شود که از هر لحاظ شبیه به اوست؛ چه از لحاظ روحی و چه ویژگی‌های بدنی. این تشابه بقدری زیاد است که اگر همزاد انسان دچار شادی یا غم شود در انسان هم تأثیر می‌گذارد و این حالت به صورت عکس هم ممکن است یعنی با شادی و غم انسان همزادش هم دچار همین حالت می‌شود و به این دلیل است که ما گاهی بی‌دلیل شاد یا غمگین می‌شویم. در افسانه‌ها و داستان‌های قدیمی سراسر جهان گفته شده است که گاهی ممکن است همزاد انسان از جنس مخالف باشد که در این صورت انسان را اذیت کرده و مانع ازدواج او می‌شود. البته بحث همزاد اساساً به شکلی که در افسانه‌ها آمده زیاد درست نیست و باید گفت که همزاد نوعی تجزیه نفس یا به تعبیر امروزی فرافکنی روح توسط خود فرد هم نیست.

در باورهای قدیمی عوام در ایران چندین موجود افسانه‌ای و تخیلی رواج داشته است از جمله موجوداتی به نام همزاد. بنابراین باورها، هر شخص دارای همزادی است که در جایی همزاد موضوع چند فیلم سینمایی نیز بوده

همزاد از دیدگاه روانشناسی: بیماری همزاد پنداری

همزاد در شرایط خاصی به وجود آمده و خود را نشان می‌دهد و این زمان مربوط است به مواقعی که فردی دچار مشکل روحی و افسردگی شدیدی شده باشد. افرادی که احساس تنهایی شدیدی دارند و بر اثر آن نیاز به همدم و هم صحبتی داشته و سنگ صبوری می‌خواهند، همزاد این نیاز را برطرف می‌سازد. به‌طور معمول افرادی که در آستانه جنون قرار دارند اغلب همزاد را می‌بینند و با او صحبت هم می‌کنند. فردی که دچار تنهایی و افسردگی و یاس می‌باشد در ابتدا در گوش خود صداهایی مانند نجوا یا ویز ویز را می‌شنود که این مربوط به فعالیت غیرارادی اعصاب و رگ‌های مغز و افزایش الکتریسیته در آن است. این مرحله روز به روز افزایش یافته و حال بیمار رو به وخامت می‌گذارد و هجوم افکار و نجواها بقدری در ذهن فرد زیاد می‌شود که بر شدت بیماری افزوده شده و رفتارهای ناهنجاری از او سر می‌زند. در این زمان اطرافیان از اطراف فرد پراکنده گشته و فرد ناچار به خلوت خود پناه برده و سکوت کرده و اغلب به نقطه‌ای خیره می‌شود. در این حالت فرد واقعاً مجنون شده و به عنوان فردی دیوانه شناخته می‌شود. در این مرحله

بیمار چنان با خود گفتگو می‌کند که انگار واقعاً فردی مقابل او قرار دارد. بیمار مدام خاطرات گذشته و تجربه‌های تلخ را در ذهن خود بازسازی نموده و آن‌ها را در ذهنش تکرار می‌کند. در اغلب موارد، فرد پس از طی دوران افسردگی و ورود به مرحله جنون همزاد خود را می‌بیند، اما این نفس خود فرد است که فقط توسط خود بیمار دیده و موجب اعمال جنون‌آمیز می‌شود. توجه کنید که برخی انسان‌های ناآگاه که به دنبال رشد معنوی و سیر و سلوک هستند سعی می‌کنند با پناه بردن به مواد اعتیادآور و فرورفتن به حالت خلسه این بعد خود یعنی همزاد را شناسایی نمایند. این افراد چون راهنمای درستی نداشته‌اند به ورطه اعتیاد افتاده و خود را به نابودی می‌کشانند زیرا روح بیمار، جسم را نیز قطعاً به بیماری دچار می‌سازد. این روش‌ها روش‌هایی بیهوده برای کشف دنیای غیر مادی بوده و اغلب تصاویر و حالت‌هایی که در فرد و در حالت خماری ایجاد می‌شود تصنعی بوده و کاملاً بی‌ارزش است.

اتو رنک، روانکاو برجسته اتریشی در کتاب همزاد به این موضوع می‌پردازد.^[۱]

163

منابع :

۱=تحقیق میان مردم

۲=برخی وبسایت ها

۳=ویکی پدیا

پایان

مطالب این کتاب صرفاً جنبه سرگرمی و
اسطوره شناسی دارد .